

## فهرست زندگینامه شهدا از جلد سوم کتاب طائران قدسی

صفحه	نام و نام خانوادگی شهید
۶	۱. ماشالله آتشی نوش آبادی.....
۸	۲. علی اصغر اربابی بیدگلی.....
۱۲	۳. جلال اکرامی نوش آبادی.....
۱۶	۴. علی اصغر باصری آرانی.....
۱۹	۵. علی محمد برادران.. ..
۲۳	۶. علی محمد برادران آرانی .....
۲۵	۷. سیدعباس پردل.....
۲۸	۸. علیرضا پناهنده .....
۳۱	۹. غلامرضا پینه دوزی.....
۳۳	۱۰. ماشاله پینه دوزی.....
۳۶	۱۱. رحمت اله جمالی نوش آبادی.....
۳۹	۱۲. ناصر حاجی زاده بیدگلی .....
۴۱	۱۳. سیدعلی خاره ای .....
۴۴	۱۴. حسین علی خرمک (حامدی فرد).....
۴۷	۱۵. داود خوانساری نوش آبادی.....
۵۰	۱۶. محمد داروغه آرانی.....
۵۲	۱۷. سید مصطفی دسته یافته.....
۵۶	۱۸. حسین دهنوی آرانی.....
۶۰	۱۹. عباس رزاقیان آرانی.....
۶۳	۲۰. علی اکبر رزاقیان آرانی.....

صفحه	نام و نام خانوادگی شهید
۶۶	۲۱. محمود رضایی نوش آبادی.....
۶۹	۲۲. علی اکبر رنگینی نوش آبادی.....
۷۲	۲۳. محمد رضا زلفی یزدلی.....
۷۵	۲۴. سیدعباس سادات الحسینی نوش آبادی.....
۷۹	۲۵. عباس ساکنی آرانی.....
۸۳	۲۶. حسینعلی سیبلی نوش آبادی.....
۸۶	۲۷. حسین سرکاری محمد آبادی.....
۸۹	۲۸. عباس سلطانی.....
۹۲	۲۹. یوسف سلمانی زاده نوش آبادی.....
۹۴	۳۰. صالح سمیعی نژاد (آتش پور).....
۹۷	۳۱. سیدحسین سیدیان ابوزید آبادی.....
۹۹	۳۲. حسن شاخوسی آرانی.....
۱۰۳	۳۳. غلامرضا شاطریان بیدگلی.....
۱۰۵	۳۴. محمدرضا شاه میرزایی.....
۱۰۸	۳۵. حسن شریفی ستوده.....
۱۱۲	۳۶. محمدتقی شفایی مقدم.....
۱۱۵	۳۷. حسین شکاری آرانی.....
۱۱۹	۳۸. عباس صانعی بیدگلی.....
۱۲۲	۳۹. غلامرضا صبوحی.....
۱۲۶	۴۰. ابوالفضل صبوری آرانی.....
۱۲۹	۴۱. حسین طاووسی.....
۱۳۲	۴۲. علی اصغر طاهری آرانی.....

صفحه	نام و نام خانوادگی شهید
۱۳۶	۴۳. قدمعلی عباس زاده.....
۱۳۸	۴۴. نصرت اله عبدالله زاده.....
۱۴۰	۴۵. نعمت اله عبدالله زاده.....
۱۴۲	۴۶. نورالدین عرب ابوزیدآبادی.....
۱۴۴	۴۷. محسن عربیان آرانی.....
۱۴۶	۴۸. مصطفی عربیان آرانی.....
۱۴۸	۴۹. محمد عظیمی.....
۱۵۱	۵۰. <b>علی اکبر عموزاده آرانی.....</b>
۱۵۴	۵۱. علی اصغر عمونوروزی آرانی.....
۱۵۶	۵۲. حسن غلامرضازاده آرانی.....
۱۶۰	۵۳. رضا غلامعلی پور آرانی.....
۱۶۴	۵۴. علی محمد غنی بیدگلی..
۱۶۶	۵۵. عباس غیرتی آرانی.....
۱۶۸	۵۶. علی اکبر غیرتی آرانی.....
۱۷۱	۵۷. سیدعباس فدایی بیدگلی.....
۱۷۴	۵۸. علی محمد فرهادیان.....
۱۷۷	۵۹. حسین قاسمی آرانی.....
۱۷۹	۶۰. جواد قاسمی راد.....
۱۸۳	۶۱. حسین قدیرزاده آرانی.....
۱۸۶	۶۲. جواد فنایی مقدم آرانی.....
۱۸۹	۶۳. عباس قندی.....
۱۹۲	۶۴. رمضانعلی قندی آرانی.....

صفحه	نام و نام خانوادگی شهید
۱۹۵	۶۵. اصغر کریم زاده آرانی.....
۱۹۸	۶۶. علیرضا کریم شاهی بیدگلی.....
۲۰۱	۶۷. عباس کم صدا آرانی.....
۲۰۴	۶۸. ابوالفضل کوچه گرد.....
۲۰۷	۶۹. حسین لقب دوست.....
۲۱۰	۷۰. علیرضا مالکیان.....
۲۱۴	۷۱. علی مبینی زاده آرانی.....
۲۱۸	۷۲. سیدفرهاد متولی نوش آبادی.....
۲۲۳	۷۳. علی محمودی آرانی.....
۲۲۶	۷۴. حسین مرنجاییان آرانی.....
۲۳۰	۷۵. اصغر مسجدی نوش آبادی.....
۲۳۲	۷۶. عباس مسجدی نوش آبادی.....
۲۳۳	۷۷. حسین مشتعل آرانی.....
۲۳۷	۷۸. محمد مشرقیان آرانی.....
۲۴۱	۷۹. علی محمد معظمی بیدگلی.....
۲۴۳	۸۰. امیرحسین معنویان.....
۲۴۷	۸۱. علی رضا ملک پوریان.....
۲۵۱	۸۲. محمدرضا منعمیان.....
۲۵۵	۸۳. قدرت اله مومن آرانی.....
۲۵۹	۸۴. سیدعلی محمد مهدوی بیدگلی.....
۲۶۳	۸۵. جعفر علی مهدوی پناه.....
۲۶۷	۸۶. نوراله مهدیه آرانی.....

صفحه	نام و نام خانوادگی شهید
۲۷۱	۸۷. سیدعزیزاله میرزایی.....
۲۷۴	۸۸. حسین ناصح.....
۲۷۷	۸۹. اسماعیل ناظمی بیدگلی.....
۲۷۹	۹۰. محسن نزادی نوش آبادی.....
۲۸۳	۹۱. محمد نساج یگانه.....
۲۸۶	۹۲. محمود نصیری نصر آبادی.....
۲۸۹	۹۳. احمد علی نعمتی آرانی.....
۲۹۲	۹۴. عباس نمودیان آرانی.....
۲۹۶	۹۵. رضا نوروزی آرانی.....
۳۰۰	۹۶. امیرحسین نیک روش بیدگلی.....
۳۰۳	۹۷. محمد نیکی نوش آبادی.....
۳۰۷	۹۸. ابوالفضل وثوقی فرد.....
۳۱۰	۹۹. پرویز یاهو.....
۳۱۲	۱۰۰. عباس یتیم زاده آرانی.....



- ✽ نام: ماشا الله
- ✽ نام خانوادگی: آتشی نوش آبادی
- ✽ فرزند: غلام حسین
- ✽ تاریخ شهادت: ۶۱/۲/۲۰
- ✽ مکان شهادت: خرمشهر
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - کارگر کارخانه کرک کاشان
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

ماشا الله در اول آبان ۱۳۴۳ در نوش آباد در خانواده ای ساده و بی آرایش، کشاورز و سرشار از نور ایمان دیده به جهان گشود او فرزند چهارم خانواده بود؛ والدینش با رنج و مشقت به پرورش و تعلیم او پرداختند مادرش که زنی استوار و عاشق خدا و علاقه مند به خاندان عصمت و طهارت (علیهم السلام) بود سهم به سزایی در تعلیم و تربیت او داشت.

او در هفت سالگی به دبستان شهید ناصر فکری رفت و دوران ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذاشت و وارد مرحله راهنمایی شد در این دوران بسیار علاقه مند بود تحقیق را ادامه دهد اما مجبور بود که در کارخانه صنایع کرک کاشان مشغول کار شود. ماشا الله بسیار با وقار مؤدب بود و با همه با روی گشاده و تبسم سخن می گفت و در جلسات قرآن و نماز جماعت شرکت می نمود بیشتر وقت خود را باخواندن کتاب های مذهبی که از کتابخانه مسجد می گرفت سپری می کرد. از کار و تلاش و کمک به والدینش دریغ نداشت و با جدیت انجام می داد.

با روحیه ای که داشت سرانجام عاشق جبهه و جنگ و دفاع از میهن اسلامی شد و با دیگر برادران بسیج نوش آباد در فروردین سال ۱۳۶۱ عازم میدان نبرد حق علیه باطل گردید و پس از آموزش لازم، در خط مقدم جبهه قرار گرفت و در عملیات پیروزمندانه بیت المقدس شرکت کرد و در روز جمعه ۱۳۶۱/۲/۲۰ بر اثر اصابت گلوله دژخیمان بعثی به دیدار معشوقش شتافت و به خیل عاشقان پیوست.

**روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد**

## فرازی از وصیت نامه ی شهید ماشا الله آتشی

خدمت پدر بزرگوار و مادر گرامیم سلام.

با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران و با سلام بر شهیدان انقلاب اسلامی و شهیدان جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و با درود بر رزمندگان و با سلام بر شما که چنین روحیه ای قوی و محکم دارید که امیدوارم همیشه دنباله رو رهبر انقلاب باشید.

پدر جان! امیدوارم مرا حلال کنی. نمی دانم چطور از زحمات تو قدردانی کنم که مرا به راهی بزرگ هدایت نمودی. هم اکنون در جبهه جاده اهواز - خونین شهر می باشیم.

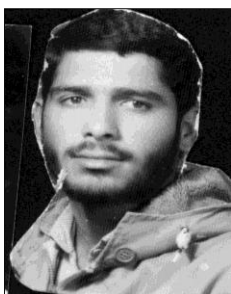
مادر و پدر عزیزم! صبور و محکم و استوار باشید.

برادران عزیزم! امیدوارم حالتان خوب باشد و در پناه خدا و امام زمان به سر ببرید.

پدر و مادر جان! به همه دوستان و آشنایان و همسایگان سلام مرا برسانید و برایمان دعا کنید تا انشاءالله پیروز شویم.

ما خون خود را هدیه نمودیم تا قرآن و جمهوری اسلامی به رهبری امام خمینی پا برجا بماند، بر شما باد که پس از ما این هدف را دنبال کنید. والسلام

ماشا الله آتشی



- ✽ نام: علی اصغر
- ✽ نام خانوادگی: اربابی بیدگلی
- ✽ فرزند: نصرت الله
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۱۲/۲۸
- ✽ مکان شهادت: در بندرخان
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هادی<sup>(ع)</sup> بیدگل

در ۱۰ مرداد ماه ۱۳۴۸ مصادف با میلاد با سعادت علی اصغر امام حسین<sup>(علیه السلام)</sup> به دنیا آمد. دوران کودکی را با سختی فراوان پشت سرگذارد، علی اصغر در سن دو سالگی دچار بیماری سختی شد که با توسل و شفاعت ائمه اطهار مورد لطف خداوند قرار گرفت. روزها در کوره آجر پزی به پدر کمک می کرد، و یا در کار قالی بافی مادر را همراهی می کرد و بعد از ظهرها در کلاس درس حاضر می شد تا دوران دبستان و ابتدایی را پشت سرگذاشت. با شروع جنگ تحمیلی علیه ایران، دو برادر بزرگتر او (علی و علی محمد) عازم میدان جنگ و دفاع از میهن اسلامی شدند.

علی اصغر ۱۶ ساله بود که راهی پادگان آموزشی اصفهان شد تا خود را آماده اعزام به صفوف رزمندگان نماید. در اولین عملیاتی که شرکت کرد (عملیات بدر) از ناحیه کتف مجروح شد و پس از بهبودی در گردان دریایی تپ قمر بنی هاشم مشغول خدمت شد که در عملیات های والفجر مقدماتی، والفجر ۸ (تصرف فاو) شرکت کرد و دوباره از ناحیه دست به شدت مجروح شد. پس از سه ماه بستری در بیمارستان شهید صدوقی اصفهان باردیگر راهی میدان جنگ گردید و در دی ماه ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۴ شرکت جست که در این عملیات بر اثر بمب های شیمیایی عراق مصدوم شد و برادرش علی محمد (رئیس ستاد لشکر ۸ نجف) به شهادت رسید. با این حال در عملیات کربلای ۵ (شلمچه) شرکت کرد و باز در اسفند ۱۳۶۶ به همراه



برادر بزرگش (علی اربابی) در عملیات والفجر ۱۰ (فتح حلبچه) حضور پیدا کرد که در پایان این عملیات در سن نوزده سالگی در ۶۶/۱۲/۲۸ به شهادت رسید و پرچم رزم را به دست برادرش علی سپرد تا او (شهید علی اربابی) پرچم را تا پایان جنگ بدوش بکشد که علی نیز در خرداد ۱۳۶۷؛ یعنی آخرین روزهای پایانی جنگ در شلمچه به شهادت رسید. این خانواده، تنها خانواده سه شهیدی شهرستان آران و بیدگل می باشد.

*روحشان شاد و راهشان مستدام باد*

### فرازی از وصیت نامه ی شهید اصغر اربابی

خدایا! اگر گناهکارم از تو می خواهم که مرا ببخشی و در صف شهدای فی سبیل الله قرار دهی. با درود فراوان به یگانه منجی عالم بشریت، امام عصر، مهدی موعود<sup>(عج)</sup> و با سلام و آرزوی سلامتی و طول عمر برای نایب برحقش امام خمینی و سلام بر شهدای گلگون کفن از کربلای حسینی تا کربلاهای ایران.

حضور محترم پدر و مادر مهربانم، سلام عرض می کنم. پدر جان! در آخرین روزهای عمرم در کنار دوستانم و برادرم در سنگر حق علیه باطل برای شما و امت حزب الله قلم به دست گرفته ام و می نویسم.

پدر و مادر عزیزم! امیدوارم شما از راهی که انتخاب کردم ناراحت نباشید و از من راضی باشید. مادر عزیزم! اگر نتوانستم زحمات شما را جبران کنم به بزرگواری خود و به خاطر خدا مرا ببخشید و برایم دعا کنید.

برادران عزیزم! نگذارید سلاحم بر زمین بیفتد؛ راهم را ادامه دهید تا آزادی قدس و کربلا انشاء الله؛ و هر وقت کنار قبر شش گوشه آقا امام حسین<sup>(علیه السلام)</sup> رسیدید، به جای من ضریح آن حضرت را ببوسید.

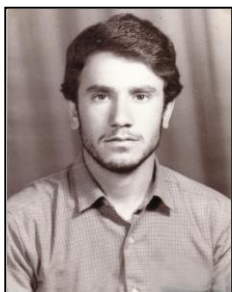
خواهران عزیزم! شما زینب گونه و با صبر و استقامت، پیام خون شهدا که آزادی از بند ظلم و ستم استکبار و باز شدن راه بسته کربلا و قدس شریف است را به فرد فرد امت اسلامی برسانید.

امت شهید پرور! شما که با کمک های خود به جبهه، ما را شرمنده کرده اید امیدوارم باز هم به جبهه ها کمک کنید و دست از یاری لشکریان اسلام بر ندارید.

برای ظهور آقا امام زمان دعا کنید و برای پیروزی رزمندگان اسلام و لشکریان توحید نیز دعا کنید.

دوستان عزیزم در پایگاه صاحب الزمان! مبدا مسئله جبهه را فراموش کنید. مرا حلال کنید. به امید سرنگونی پرچم کفر و ستم و برافراشته شدن پرچم لاله الا الله و محمد رسول الله بر سر کاخ واشنگتن و کرملین. والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته.

اصغر اریابی



✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

✽ نام: جلال

✽ نام خانوادگی: اکرامی نوش آبادی

✽ فرزند: علی

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۱/۷

✽ مکان شهادت: شلمچه

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

اول فروردین ۱۳۴۳ در خانواده ای مذهبی و متدین در شهرک نوش آباد دیده به جهان گشود. پدر و مادرش برای تعیین نام او یکی از اسماء خدا را برگزیدند و نام مبارکش را جلال گذاشتند تا که در آینده ای نه چندان دور جلال زندگی شان باشد.

جلال از کودکی در مسیر دین و مذهب قرار گرفت و در پناه پر مهر پدر و مادر رشد یافت. در ۱۳۴۹ تحصیلات ابتدایی را در دبستان کلیم کاشانی سپری کرد و دانش آموزی نمونه در سطح دبستان بود و در تمام دروس، راهنمای دوستان بود.

جلال برای ادامه تحصیل به مدرسه راهنمایی تقوی کاشان رفت و دوره راهنمایی را نیز با موفقیت شایانی به پایان برد و برای تحصیلات متوسطه در هنرستان صنعتی نراقی کاشان ثبت نام کرد. سال های آخر دوران هنرستان او مصادف بود با اوج خفقان رژیم شاهنشاهی و مسئولین هنرستان نیز چون تحت تأثیر نوع فرهنگ حاکم در جامعه بودند، از این رو هنرستان صحنه تظاهرات و نزاع بود و جلال همگام با دوستان در همه صحنه ها حضور داشت.

پس از گذراندن دوران هنرستان عازم خدمت مقدس سربازی گردید و برای آموزش به پادگان منظریه قم فراخوانده شد و سپس با جمعی از دوستانش به منطقه پیرانشهر اعزام شد آن طور که دوستانش نقل می کنند: در این ایام، اوقات فراغت خود را به مطالعه کتاب می گذراند و گاهی نیز اشعاری می سرود که اکنون قسمتی از آن به یادگار مانده است. جلال پس از گذراندن دوران مقدس سربازی در دانشگاه شهید شمس پور تهران در رشته آمار قبول شد. ( در این ایام

مسئولیت کتابخانه شهید سجادی نوش آبادی را نیز پذیرفت و شب و روز برای پیشرفت سطح معلومات خود چه در زمینه مطالعه کتاب و چه در آموزش سرود و شعر یا تمرین نمایش کوشش می کرد.

هنوز یک سال از تحصیلات دانشگاهی او نگذشته بود که عاشق جبهه و جنگ شد و موفق به شرکت در عملیات کربلای ۴ گردید و پس از مراجعه به وطن امتحانات دانشگاهی اش فرا رسید و با این که در کلاس کمتر حضور داشت، ولی با نمرات عالی، آن ترم را سپری کرد که زبانزد دوستان دانشجوی خود شد.

با شروع عملیات کربلای ۵ باز هم برای دفاع مقدس آماده شد و در عملیات کربلای ۵ شرکت کرد و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۵/۱۱/۷ به درجه رفیع شهادت نایل آمد و بدنش حدود ۳۵ روز در منطقه عملیاتی به جا مانده و در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۱۱ در گلزار شهدای نوش آباد به خاک سپرده شد.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید جلال اکرامی

«یا ایها الذین امنو ان تتقوا الله يجعل لکم فرقانا»

ای اهل ایمان! اگر تقوا داشته باشید و پروای خدا پیشه کنید، او به شما توان جدا کردن حق از باطل عطا خواهد کرد.

به نام الله، یاور مستضعفان و کوبنده ستمگران و یاری دهنده رزمندگان اسلام.

پدر جان و مادرمهربانم اگر فرزندان در راه خدا شهید شد و به ندای مظلومانه سالار شهیدان - که هم اکنون از حلقوم رهبری نازنین چون امام خمینی بیرون می آید - لیبیک گفته و به دیدار معشوق خود شتافت نگران و گریان نباشید و مبادا در غم از دست دادن من گریه کنید؛ چرا که من به آرزوی دیرینه ام رسیده ام. پدر جان! مگر نشنیده ای که حسین <sup>(علیه السلام)</sup> فریاد برآورد:

«اگر دین جدم رسول الله با کشته شدن من پایدار می ماند، پس ای شمشیرها مرا در بر بگیرید»  
وقتی رهبر ما چنین بگوید و حاضر بر کشته شدن باشد؛ چرا ما چنین نباشیم؟ مگر ما پیرو آن

مظلوم کربلا نیستیم و یا مگر ما پیرو علی <sup>(علیه السلام)</sup> نیستیم که می فرماید: «قسم به آن که جان پسر ابوطالب به دست اوست! اگر هزاران شمشیر بر سرم فرود آید از این که در بستر، در راه جز خدا جان بسپارم آسان تر است.» پس ای خانواده گران قدرم! مبادا در عزای من گریان باشید، ولی اگر خواستید گریه کنید، تنها به یاد من نباشید، بلکه به یاد تمام شهدای اسلام مخصوصاً حسین

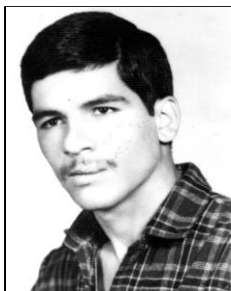
فاطمه گریه کنید.

خانواده عزیزم! اگر جسدم را برایتان آوردند که سر در بدن نداشتم به یاد مظلوم کربلا حسین بن علی <sup>(علیه السلام)</sup> گریه کنید، به یاد آن سری که وقتی از بدن جدا شد قرآن تلاوت می کرد.

در پایان برای شما عزیزان این مژده را دارم که، اطمینان داشته باشید در روز قیامت در نزد محمد <sup>(ص)</sup> و فاطمه زهرا <sup>(س)</sup> رو سفید خواهید بود ان شا الله.

خدایا! تو خود می دانی که آنچنان عشق به تو و شهادت در راهت در من وجود دارد که گویی همچون آتشی سوزان سرا پای وجودم را می سوزاند و این آتش عشق الهی هرگز در من خاموش نگردد، مگر با شهادتم از کلیه دوستان و آشنایان می خواهم مرا حلال کنند. اما خطاب به خانواده عزیزم! می دانم وقتی شنیدید که در کنکور دانشگاه قبول شدم خوشحال شدید، ولی باید بدانید که خوشحالی من موقعی است که در کنکور جبهه سرافراز بیرون بیایم و نمره قبولی آن جز شهادت نمی باشد. خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار. والسلام

جلال اکرامی



✽ نام: علی اصغر  
 ✽ نام خانوادگی: باصری آرانی  
 ✽ فرزند: محمد جواد ( پرویز )  
 ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۴/۳۱  
 ✽ مکان شهادت: ایستگاه حسینیه  
 ✽ نوع عضویت و شغل: سرباز ارتش  
 ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هلال بن علی (علیه السلام) آران

علی اصغر باصری، اول خرداد ۱۳۴۱ در خانواده ای مذهبی متولد شد. پدرش بسیار زحمتکش و مادرش خانه دار بود. علی اصغر از هوش و ذکاوت خاصی برخوردار بود. در هفت سالگی به مدرسه رفت و در همان کودکی به کار و تلاش و کمک به خانواده بسیار علاقه داشت و دوستاندار نماز و روزه بود و به دروس حوزوی علاقه خاصی نشان می داد که با اصرار وارد حوزه علمیه شد. اوقات فراغت ایشان صرف کار و تلاش بود و بنا به دلایلی درس حوزه را رها کرد و به شغل « بنایی » پرداخت.

با شروع انقلاب با این که جوانی حدود ۱۸ ساله بود، فعالیت چشمگیری داشت.

چندین مرتبه برای پخش اعلامیه های امام<sup>(ره)</sup> و شرکت در تظاهرات ایشان را تهدید کردند تا دست از فعالیت بردارد. ولی با بی توجهی او مواجه شدند. او می دانست راهی که انتخاب کرده همان راه امام حسین<sup>(علیه السلام)</sup> است و خطی را که پیش رو گرفته خط سرخ شهادت است.

در نوزده سالگی ازدواج کرد و چند ماه از ازدواجش نگذشته بود که به خدمت مقدس سربازی اعزام شد. خدمتش را در مناطق جنگی ( اهواز ) در خط مقدم انجام داد؛ گویا او می خواست با خلعت دامادی به دیدار یار و سرور خویش بشتابد.



دوستانش از جدیت و پشتکار علی اصغر در جبهه بسیار سخن گفته اند و از زبان مادرش چنین میگویند: در بیست و هفتم ماه رمضان هر چه اصرار کردیم بماند تا بعد از عید فطر، گفت: باید بروم و شب حمله و عملیات در خط مقدم باشم.

گویا به او الهام شده بود که باید برود و این رفتنی بود که دیگر برگشتی نداشت. با لباس دامادی به سوی الله شتافت که بعد از دوازده سال برگشت. مادرش به امید رسیدن خبری از پسرش روزها و شبهای سختی را سپری کرد تا این که قاصدی خبر شهادت او را آورد، البته چند تکه لباس و پلاک ایشان را آورد، اما بسیار با ارزش و گران بها بود و این هدیه از طرف پدر و مادر که به سرور شهیدان امام حسین<sup>(ع)</sup> تقدیم شد و امانتی بود از سوی خداوند که باید به او برگردانده می شد. با این که سالها از شهادت او می گذرد، ولی بوی خوش یادش هنوز هم در بین خانواده هست و همواره از خاطراتش سخن می گویند. از صبوری ایشان باید گفت که بارها ترکش به او اصابت کرد اما محل اصابت آن را به پدر و مادر نشان نمی داد که نکند آنها ناراحت شوند و مانع جبهه رفتنش گردند.

روحش شاد و یاد و خاطره اش جاودان باد.

### فرازی از وصیت نامه ی شهید علی اصغر باصری

پدر و مادرم! می دانم از فراقم ناراحت می شوید، ولی خداوند متعال فرموده: فرزند یک امانت است در دست پدر و مادر؛ پس شما ناراحت نشوید. اگر خدا مرا پذیرفت افتخار کنید، چون آرزوی من است. اگر می خواستم زندگی آرام همراه با آسایش داشته باشم به لطف شما پدر و مادر و نیز از جهت زندگی زناشویی تمام این عوامل آرامش و آسایش مهیا بود، اما تنها با یاد خدا دلم آرام می گیرد، اصلاً دنیا برایم پوچ و

بی ارزش است، وقتی جوانان را با جوش و خروش فراوان می بینم که تنها هدفشان شهادت است، از خدا می خواهم که خدا آنان را در راهی قراردهد که راه شهیدان باشد و شهادت را نصیب من هم بکند.

مادرم! من به شما سفارش می کنم که گریه و زاری نکنید. فقط برای علی اصغر امام حسین (علیه السلام) گریه کنید، زیرا علی اصغر نزد خداوند مقام و آبرو دارد. از شما پدر مهربانم تشکر می کنم به خاطر این که نام مرا نیکو انتخاب نمودید.

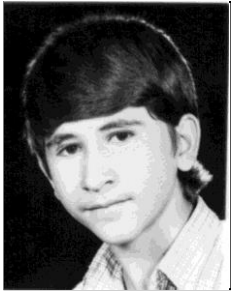
برادرانم! شما پیرو مکتب و دوستان اهل بیت باشید. ما هر چه داریم از چهارده معصوم (علیه السلام) است. هرگز خدا را فراموش نکنید و همیشه به یاد خدا باشید.

خواهران عزیزم! همیشه دوستان حضرت زینب (سلام الله علیه) باشید و راه ایشان را هدف خود قرار دهید. از دوستان و آشنایان می خواهم مرا حلال کنند مطمئن هستم که شهید می شوم، زیرا عمویم عباس را در خواب دیدم که مرا در آغوش کشید و گفت: علی اصغر تو هم چند شب دیگر میهمان من هستی؛ برای دوستانم تعریف کردم همه گفتند خوش به حال تو که راه تو معلوم شد و از خداوند طلب مغفرت و آمرزش و توبه نمودم و از خداوند می خواهم مرا ببخشد. حضرت علی (علیه السلام) فرموده است:

۱ - در همه امور به خدای خویش پناه برید؛ ۲ - کسی که حیا ندارد ایمان ندارد

۳ انسانی که امر واجب را زیر پا می گذارد معصیت خدا را انجام داده است.

به خاطر این حدیث نوشتیم که حدیث نوشتن و شنیدن ثواب بسیار دارد. والسلام



✽ نام: علی محمد

✽ نام خانوادگی: برادران

✽ فرزند: حسن

✽ تاریخ شهادت: ۶۲/۴/۳۰

✽ مکان شهادت: حاج عمران

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی دانش آموز

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هلال بن علی (ع)

علی محمد در ۱ فروردین ماه سال ۴۶ در یکی از محله های آران پای به عرصه وجود نهاد. خانواده اش نام او را علی محمد نهادند. علی محمد پنجمین فرزند خانواده بود. در سن ۶ سالگی به مدرسه رفت. سال چهارم ابتدائی بود که انقلاب اسلامی آغاز شد و او نیز مانند دیگر کودکان و نوجوانان این مرز و بوم برای اعتلای حق و اعتراض به بیدادگری ها، فساد و ظلم دستگاه حکومتی پهلوی در راهپیمایی ها شرکت می کرد و نفرت و بیزاری خود را از حکومت وقت نشان می داد. ابتدای سال تحصیلی ۱۳۵۷ به علت اوج راهپیمایی ها و نابسامانی ها و شرایط آن زمان مدارس تعطیل شد و تا پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ ادامه داشت، با بازگشایی مدارس بعد از پیروزی انقلاب دوباره به مدرسه رفت و با پشتکار فراوان به تحصیل ادامه داد. او همراه با تحصیل برای کمک به خانواده خود قالی بافی می کرد، و در عین حال دوره دبستان و راهنمایی را با نمرات عالی گذراند.

علی محمد برای تحصیل از کمترین امکانات برخوردار بود ولی این امر نتوانست مانع تحصیل او شود. چرا که با تمام وجود این نکته را دریافته بود که علم و دانش، شکوفایی و پیشرفت را برای هر جامعه ای به ارمغان می آورد

با شروع جنگ تحمیلی به وسیله دشمنان انقلاب علیه ایران اسلامی او نیز مانند میلیون ها ایرانی دیگر مشتاق رفتن به مرزها و جنگیدن با دشمنان بود و عشق رفتن به سوی میدان و رسیدن به

محبوب، لحظه ای او را آرام نگذاشت تنها مانع رفتن او کمی سن قانونی اش بود که سرانجام با تغییراتی در شناسنامه، اوایل مهرماه ۱۳۶۱ خود را به جبهه رساند و دو بار به مرخصی و دیدار خانواده آمد و برای برگزاری امتحانات خرداد نیز مرخصی گرفت و پس از اعزام به سوی جبهه های غرب در عملیات والفجر ۲ شرکت نمود و در منطقه حاج عمران به درجه رفیع شهادت نائل آمد و پیکر مطهرش ده سال در این مناطق باقی ماند و در دی ماه ۱۳۷۳ پیکر پاکش به وطن بازگشت تا در جوار دیگر شهیدان گلزار شهرستان آران و بیدگل به خاک سپرده شود.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

## فرازی از وصیت نامه ی شهید علی محمد برادران

به نام خدا و با سلام به رهبر کبیر انقلاب، امام امت، خمینی بت شکن. شهادت شربت گوارایی است که شهید به واسطه نوشیدن آن عطش قلبش خاموش می شود و ما به گفته حضرت علی<sup>(ع)</sup> باید در دریای خون شناور شویم تا به ساحل حقیقت برسیم و خوشا به حال آنان که تا پای جان برای رسیدن به این ساحل حق و حقیقت تلاش می کنند.

ای خانواده عزیزم! می دانید که نبرد با کفر است و احتمال دارد که شهید شوم، اگر خبر شهادت من به شما رسید در فراق من ناراحت نشوید و خدا را شکر کنید که فرزندان در راه خدا گام برداشته است. صبر پیشه کنید.

وصیتم به پدر عزیزم: پدرم! اگر خبر شهادت من به شما رسید، علی گونه رفتار کن و همچون کوهی استوار در برابر طوفان حوادث ایستادگی کن؛ زیرا استقامت تو باعث شکست کفار و ظالمین می شود.

مادر عزیز و مهربانم! تو نیز همچون زینب<sup>(س)</sup> و فاطمه<sup>(س)</sup> ایستادگی کن و نگذار مکر و حيله شیطان شما را فریب دهد.

خواهرانم! تنها وصیتی که به شما دارم این است که حجاب اسلامی را رعایت کنید. زیرا ضربه ای است محکم بر دهان یاوه گویان شرق و غرب

خواهرانم! سیاهی چادر شما برای دشمن از شمشیر برنده تر است، پس بکوشید این کار مهم را درست انجام دهید.

ای برادرانم! شما هم تا آنجا که در توان دارید، در سنگرهای مساجد، یا در جبهه و در هر سنگری که می توانید، این انقلاب را یاری کنید، زیرا این سعی و کوشش شما گامی است مهم و مؤثر، انشاء الله مرا حلال کنید و بر این مرگ بزرگ افتخار کنید.

وصیتم به دوستان و آشنایانم: کاری کنید که هوای نفس و نفس اماره بر شما غلبه نکند، بلکه شما بر آن غلبه کنید.

شما ای مردم شهید پرور آران و بیدگل! در سنگرهای مساجد فعالیت کنید و نماز عبادی، سیاسی را ترک نکنید که این یک وحدتی است ارزنده بر پیکر دشمنان. شهادت را مرگی با عزت و سعادت بدانید. به فرمودهٔ استاد شهید مرتضی مطهری! « شهادت تزریق خون است بر پیکر اجتماع »؛ یعنی شهید در جامعه مانند گردش خون است در پیکر انسان. اگر گردش خون انسان دچار مشکل شود، مرگ حتمی است. اگر شهادت در یک جامعه اسلامی نباشد، آن جامعه ناقص می شود. در پایان از همهٔ مردم شهید پرور می خواهم که شعار همیشگی خود را فراموش نکنید. والسلام

علی محمد برادران



✽ نام: علی محمد

✽ نام خانوادگی: برادران آرانی

✽ فرزند: حسین

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۱۲/۲۸

✽ مکان شهادت: فاو

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

علی محمد ۱۳۴۸/۶/۱۰ در آران متولد شد، دوره ابتدایی را در دبستان بونصر (شهید نودریان فعلی) و سپس دوره راهنمایی را در مدرسه نظام وفا گذراند. با پیروزی انقلاب اسلامی و حضور جوانان در صحنه های دفاع و حماسه، او نیز با فراگیری آموزش نظامی در پایگاه بسیج، به نگهبانی و ایجاد امنیت شبانه در سطح شهر می پرداخت. شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، ایشان را نیز مشتاق حضور در میادین جنگ کرد، ولی به علت کم سن و سال بودن از اعزام علی محمد به جبهه ها خودداری کردند تا این که با اصرار و علاقه زیاد موفق شد در سال ۱۳۶۲ ضمن گذراندن آموزش نظامی در عملیات بدر، در منطقه جنگی جنوب (هورالعظیم) حضور پیدا کند؛ سپس به عنوان دیده بان در واحد خمپاره انداز لشکر ۸ نجف اشرف مشغول خدمت شد.

وی مجدداً برای شرکت در عملیات والفجر ۸ عازم جبهه جنگ گردید که در آن عملیات، شهر فاو عراق از دست نیروهای عراقی خارج شد، در این عملیات مسئولیت دیده بانی خمپاره در لشکر ۸ نجف اشرف را به عهده داشت تا این که در حین مبارزه بر اثر اصابت ترکش خمپاره دشمن به سر و گردنش به تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۲۸ در شهر فاو عراق به شهادت رسید.

روحش شاد و راهش مستدام باد

« فرازی از وصیت نامه ی شهید علی محمد برادران آرانی »  
 آری، آری جبهه کارخانه آدم سازی است و جوار الله جایی است که انسان می تواند با چشم دل  
 خدای خود را ببیند و ایمانش را به او زیادتر کند.  
 بار الها! شکر که به من توفیق دادی تا در این دانشگاه و کارخانه آدم سازی شرکت کنم و به  
 ندای «هل من ناصر ینصرنی» امام پاسخ مثبت دهم، حال از تو می خواهم که به من توفیق  
 ساخته شدن و آدم شدن را عطا فرمایی.  
 ای ملت عزیز! به دیار خاکی دل نبندید و با او انس نگیرید که فانی است و ما همچون مسافری  
 هستیم که چند صبحی در این جا منزل می کنیم و مواظب باشید که این دنیا سخت انسان را می  
 فریبد و معنویت را از انسان سلب می کند. ای ملت گرامی! چهارده معصوم پاک برای دین اسلام  
 خون و جان خویش را فدا کردند، آیا خون ما عزیزتر و گرامی تر از آنهاست؟ بدانید که این  
 جنگ جز امتحان الهی چیز دیگری نیست. والسلام

علی محمد برادران آرانی





- ✽ نام: سید عباس
- ✽ نام خانوادگی: پر دل
- ✽ فرزند: سید اسماعیل
- ✽ تاریخ شهادت: ۶۲/۱۲/۱۰
- ✽ مکان شهادت: طلائیہ
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هادی (علیه السلام) بیدگل

گل وجودش اول فروردین ۱۳۴۵ در خانواده ای مذهبی در محله سادات بیدگل شکفت نام مبارکش را عباس نهادند. تا که از پیروان راهش باشد پدر و مادر عزیزش با تولد او بسی خوشحال و مسرور گشتند و بر وجودش افتخار می کردند و از هر نظر مورد لطف و عنایت خویش قرار می دادند. خواهرانش با وجود یگانه برادرشان شاد و با نشاط بودند و همچون پروانه گرد شمع او می چرخیدند آقا سید عباس در هفت سالگی راهی مدرسه شد، اما چون به کار علاقه داشت درس را رها کرد و به کار بنایی زیر نظر دامادشان پرداخت تا که نسیم انقلاب وزیدن گرفت و با دستور امام و تشکیل بسیج در سراسر کشور، شور و علاقه خاصی در خاطرش نقش بست و در پایگاه بسیج صاحب الزمان (عج) آموزش نظامی دید و در همان پایگاه مشغول نگهبانی و حراست از منطقه شد. پس از مدتی پایگاه فاطمیّه با نظر مسئولین شروع به فعالیت کرد. با اخلاق خوش و رفتار نیکوی خویش جوانان محله را جذب پایگاه نمود.

او فعالیت عجیبی داشت به طوری که نظر مسئولین پایگاه را به خود جلب کرده بود و در تاریخ ۶۱/۱۲/۱۲ طی حکمی رسماً مسئول گروه شهید اشرفی اصفهانی شد که همه از جوانان یک محله بودند.

او استادی در بنایی و آموزش فنون نظامی بود و چند سالی از جنگ تحمیلی نمی گذشت که دیگر به فعالیت در پشت جبهه قانع نبود و عشق به جبهه و از خود گذشتگی در وجودش موج

می زد. خواهرانش که آرزوی دامادی او را داشتند به خیال این که او عاشق است، اما نه عشقی که آنان می پندارند، بلکه عشق به جبهه؛ در جواب خواهرانش می گفت: حجله ام سنگر و عروس من اسلحه است.

با ایمان قوی و عزمی راسخ عازم جبهه شد و در منطقه عملیاتی پل طلایه در جنوب کشور شرکت و با نوشیدن شربت شهادت به این فیض عظیم نائل شد و با دنیای فانی وداع نمود و همانند هزاران شهید دیگر این مرز و بوم نامی نیک از خود به جای گذاشت.

روحش شاد و یاد و خاطره او جاودان باد.

## فرازی از وصیت نامه ی شهید عباس پر دل

بسم الله الرحمن الرحيم

به نام خدا، پاسدار حرمت خون شهیدان، به نام او که هر چه دارم از اوست، خدایا! تو را سپاس می گویم که به من سعادت دادی تا در جبهه شرکت کنم.

خدایا! من تو را تنها خدای یکتا می دانم و عقیده دارم که پیامبران از آدم تا حضرت خاتم از جانب تو آمده اند و عقیده دارم که امامان معصوم، خلیفه تو در روی زمین بوده و هستند.

خدایا! به سویت می آیم با دستی خالی و از تو امید بخشش دارم.

اما چند جمله ای با پدر و مادرم: پدر و مادر مهربانم! فدایتان شوم، من دلم می خواست که در کنارتان باشم و به شماها کمک کنم و عصای پیری تان باشم، ولی مسئله جنگ پیش آمد و من به عنوان یک فرد مسلمان احساس وظیفه کردم و راهی جبهه شدم و اگر در این راه به شهادت رسیدم از شما می خواهم که از من بگذرید و مرا حلال کنید.

وصیتم به خواهرانم: از شما می خواهم که چون خواهر امام حسین (علیه السلام) مقاوم و استوار باشید. شاید دلتان می خواست که در عروسی من شرکت کنید، ولی عروسی من در سنگر و عروس من اسلحه من و حجله من قتلگاه من است. خواهرانم! از شما می خواهم که حجابتان را رعایت کنید.

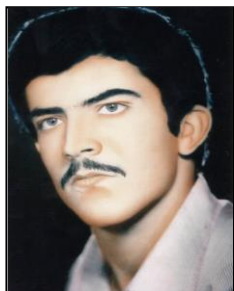
برادران! از شما می خواهم که در راه خدا باشید و در خط امام باشید که خط امام راه اباعبدالله الحسین (علیه السلام) است.

از همه دوستان می خواهم مرا حلال کنند تا خدا هم از من بگذرد. به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی؛

درود بر خمینی، سلام بر شهیدان، مرگ بر آمریکا. دیدارمان در دنیای جاوید، خداحافظ.

ضمناً یادتان نرود که من امانتی بودم از طرف خدا به دست شما، خوشحال باشید که این امانت را به نحو احسن به صاحبش رساندید.

فرزند شما: عباس پردل



✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

✽ نوع عضویت و شغل: پاسدار - نظامی

✽ مکان شهادت: شلمچه، پاسگاه زید

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۴/۲۷

✽ فرزند: حسن

✽ نام خانوادگی: پناهنده

✽ نام: علیرضا

علیرضا اوّل فروردین ۱۳۳۸ در آران متولد شد و تا هفت سالگی در تهران ساکن بود و سپس در کاشان سکنی گزید. سال اول ابتدایی را در محل تولدش و کلاس دوم را در مدرسه کوروش سابق کاشان و کلاس سوم تا پنجم ابتدایی را در مدرسه معارفی به پایان رساند.

دوره راهنمایی را در مدرسه خاوری و دوران دبیرستان را در مدرسه سپهر گذراند. در حین تحصیل در کلاس‌های دینی حضور پیدا می‌کرد و پس از دریافت دیپلم به کار قالی بافی مشغول شد. با شروع راهپیمایی‌ها حضور فعال داشت و پس از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی<sup>(ره)</sup> به عضویت سپاه کاشان درآمد. از زمان عضویتش در سپاه تا شهادت پنج بار در جبهه‌های حق علیه باطل شرکت کرد.

اولین بار به سقز اعزام و بار دوم به ایرانشهر و سپس در تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۱ در جبهه فیاضیه و آبادان حضور پیدا کرد. تاریخ ۱۳۶۰/۱/۲۷ بود که به وطن بازگشت. پس از این مأموریت بود که برای اعزام نیرو به جبهه‌ها به پادگان امام حسین<sup>(علیه السلام)</sup> تهران مأمور شد.

پس از مدتی که در پادگان امام حسین<sup>(علیه السلام)</sup> بود برای چهارمین بار به جبهه‌ها اعزام و مسئولیت پاسگاه زید را به عهده ایشان گذاشتند، در آن منطقه ماند تا هنگامی که عملیات رمضان شروع شد و در این عملیات به فیض شهادت رسید.

علیرضا آنقدر به سپاه علاقه داشت که حتی با وجود فاصله کم منزلشان ( کمتر از پنجاه متر ) در هفته حتی یکبار هم به منزل نمی رفت به طوری که پدر و مادرش برای ملاقات او به سپاه مراجعه می نمودند.

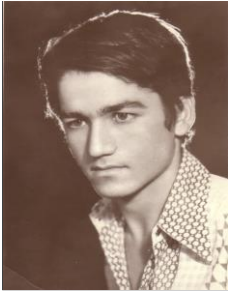
از نظر نظم ظاهری زبانزد بود. همیشه لباسهایش تمیز و اتو کرده و کفشهایش واکس خورده و مرتب بود. فردی با ادب و با متانت بود و هر کاری به او واگذار می شد به نحو احسن انجام می داد و مدتی محافظ امام در قم بود. علیرضا در دفترچه خاطراتش یکایک دوستانش را که شهید شده اند نام برده و در نهایت خودش نیز به آنها پیوست.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

**فرازی از وصیت نامه ی شهید علیرضا پناهنده**

از شهید پناهنده وصیت نامه ای در دست نیست، ولی در یکی از یادداشت هایش نوشته است: در صورتی که من شهید شدم، چهار روز روزه بدهکارم، خمس و زکات پولم را پرداخته ام، از شما می خواهم به نماز جمعه بروید و صفوف جمعه را پرکنید و در تشییع جنازه شهدا شرکت کنید و جنازه ام را در گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی<sup>(علیه السلام)</sup> در کنار تربت خواهرم مدفون نمایید.

**علیرضا پناهنده**



✽ نام: غلامرضا

✽ نام خانوادگی: پینه دوزی

✽ فرزند: امرالله

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۲/۱

✽ مکان شهادت: خرمشهر

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

غلامرضا در نخستین روز بهار ۱۳۴۲ در شهر نوش آباد و خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود و در شش سالگی به مدرسه ای در نوش آباد رفت او بعد از کلاس در مدرسه به پدرش در صحرا کمک می کرد. وی سپس برای مقطع راهنمایی به کاشان رفت و در مدرسه راهنمایی تقوی مقطع راهنمایی را نیز سپری نمود از شاگردان خوب مدرسه بود و در تمام دروسش نمرات خوبی می گرفت.

غلامرضا هرگز راضی نمی شد زحمات پدر مهربانش را بر باد دهد، و چون خانواده ای مستضعف داشت مجبور شد در کارخانه شماره دو مشغول کار شود. با تلاش و همت فراوان توانست در هنرستان امتحان دهد و دیپلم خود را هم بگیرد.

وقتی که انقلاب اسلامی شروع شد در تمام فعالیت های انقلابی و مذهبی شرکت کرده و جوانان محل را به این امر مهم فرا خوانده و آنان را با این مجالس و مراسم آشنا می کرد.

غلامرضا در بسیج برای نگهداری ها شرکت می کرد و شب ها در کوچه های نوش آباد گشت می داد وقتی می خواست به جبهه برود به پدرش می گفت! من می خواهم رضایت بدهی تا به جبهه بروم. اوایل جنگ بود که در بسیج ثبت نام کرد و مدت دو ماه در جبهه آبادان با دشمن جنگید و دو ماه نیز به جبهه خرمشهر رفت و بعد از پانزده روز در مرحله دوم حمله

فتح خرمشهر، روز جمعه در درگیری با دشمن بر اثر گلوله کالیبر ۵۰ به آرزوی دیرینه خود رسید و به خیل شهیدان پیوست.

### فرازی از وصیت نامه ی شهید غلامرضا پینه دوزی

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و با یاد رهبر کبیر انقلاب اسلامی و امید مستضعفان جهان امام خمینی فریاد الله اکبرم را رساتر می کنم و بر طاغوت های زمان فریاد می زنم که: ای نامردان زمان و ای جلادان عصر! بدانید که شیعه همیشه امامش پر خروش و فریادش کوبنده است. مردم مسلمان بدانید من آگاهانه در این راه قدم نهاده ام؛ چرا که خون شهیدان از هایل تا حسین (علیه السلام) تا شهدای کربلای غرب و جنوب ایران صدایم می زند که، چیست تو را؟ برای چه نشسته ای؟ ما در زمانی زندگی می کنیم که سراسر جهان را ظلم فرا گرفته است و ما باید آن قدر خون بدهیم تا اسلام عزیزمان با ظهور مهدی (عج) به پیروزی برسد.

پدر و مادر عزیزم! می دانم در انتظار آمدنم لحظه شماری می کنید، ولی چه می کردم در زمانی که خداوند مرا به میهمانی دعوت کرد و من عاشقانه به ملاقات خدا شتافتم و امیدوارم که گناهان و اشتباهات زیادی را که در عمر کوتاهم انجام دادم ببخشید.

برادران رزمنده ام! سلاح هایتان را برگزید و یا گروهی و یا انفرادی بر علیه کفر بجنگید. آری برادران! تفنگ را بر شانه ات سخت بفشار و با دشمنان بجنگ، ای شیران خروشان! با دستهای پر توانان سلاح آتشین برگزید و قلب سیاه دشمن را با آتش خشمتان بشکافید، زیرا او مزدور است.

ای جوانان و نوجوانان محصل! سنگر مدارس را همچون سنگر مساجد و سنگر مساجد را محکم تر از سنگر جبهه ها نگهدارید که به راستی ما شعار خدا، قرآن، خمینی، استقلال، آزادی جمهوری اسلامی را در جریان مبارزات مان از کلاس ها گرفتیم و اکنون به میدان جنگ می رویم و پاسش می داریم تا هم چنان سنگری باشد برای آموختن این شعارها به آیندگان،

والسلام





✽ نام: ماشا الله

✽ نام خانوادگی: پینه دوزی

✽ فرزند: عباس

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۲/۲۷

✽ مکان شهادت: کردستان (سنندج)

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

ماشا الله ۱۵ خرداد ۱۳۴۶ در شهر نوش آباد، در خانواده ای متوسط و مذهبی به دنیا آمد. او دوران طفولیت را در کنار خانواده خود سپری نمود و در پنج سالگی وارد مدرسه شهید ناصر فکری شد. پس از گذراندن دوره ابتدایی وارد مدرسه راهنمایی شهید نوحی نوش آباد گردید و این دوره را نیز با موفقیت به پایان برد.

ماشا الله در اوقات فراغت در مجالس دعا و نماز شرکت می کرد و یا در کتابخانه شهید سجادی به مطالعه می پرداخت. هنگام تعطیلی مدارس در کنار پدر در صحرا کار می کرد. پس از پایان دوران راهنمایی وارد دبیرستان شهید راحمی نوش آباد شد و در سوم دبیرستان در چند نمایشنامه نیز که برای ارشاد مردم روی صحنه آمده بود فعالیت مؤثری داشت و نقش اوّل را بازی می کرد.

کلاس سوم دبیرستان پنج ماه را گذراند و سپس با بسیج نوش آباد به اصفهان رفت و پس از گذراندن دوره آموزشی، در ۱۹ فروردین ۱۳۶۳ برای مرخصی به نوش آباد آمد که پس از پنج روز مرخصی به کردستان اعزام شد. ماشا الله در این مدت طی نامه هایی که برای همکلاسی ها و معلمان خود می نوشت همه را به تعجب و امید داشت و هر نامه ای که می نوشت مشوق عده ای برای جبهه و جنگیدن با کفار و منافقان بود تا این که پس از دو ماه مبارزه با اشترار منافق

در کردستان و به هلاکت رساندن عده ای از آنها، در پاک سازی محورهای دیوان دره در کردستان به درجه رفیع شهادت نایل آمد. روحش شاد و راهش مستدام و پیر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید ماشاء... پینه دوزی

بسم رب شهدا و الصدیقین

در راه خدا برای جنگ با کافران، سبکبار و مجهز بیرون شوید (فوج فوج، سواره یا پیاده، آسان و یا مشکل) که برای شما بسی بهتر خواهد بود اگر مردمی با فکر و دانش باشید.

مردم مسلمان! بدانید که من آگاهانه در این راه قدم نهاده ام؛ چرا که خون شهیدان از هابیل تا حسین (علیه السلام) تا شهدای کربلای غرب و جنوب ایران صدایم می زند که، چیست تو را؟ برای چه نشسته ای! آخر ما در زمانی زندگی می کنیم که ظلم سراسر جهان را فرا گرفته است و ما باید آن قدر خون بدهیم تا اسلام عزیزمان با ظهور مهدی (عج) پیروز شود و قسط و عدل الهی در سایه توحید برقرار گردد.

مادر مهربان و پدر گرامیم! می دانم که در انتظار آمدن من لحظه شماری می کنید، ولی چه می کردم در زمانی که خداوند مرا به میهمانی دعوت کرد و من عاشقانه به ملاقات خدا شتافتم و امیدوارم که گناهان و اشتباهات زیادی که در عمر کوتاهم انجام دادم ببخشید.

برادران رزمنده ام! سلاحهایتان را برگزید و گروهی یا انفرادی بر علیه کفر بجنگید. آری برادرم! تفنگ را بر شانه ات سخت بفشار. نفست را حبس کن، با چشمان تیزت خوب نشانه بگیر و انگشتانت آماده شلیک، آن گاه اندیشه خویش را با گلوله تفنگت بر سینه دشمن سخت بکوب و برای حفظ قرآن و اسلام نباید لحظه ای را به لحظه دیگر فروخت. باید در لحظه ها با خون حماسه آفرید، ای شیران خروشان! با دست های پر توانتان سلاح آتشین برگزید و قلب سپاه کفر را با آتش خویش بسوزانید که او مزدور است.

ای جوانان! و ای نوجوانان محصل! سنگر مدارس را همچون سنگر مساجد و سنگر مساجد را محکم تر از سنگر جبهه های جنگ نگهدارید که به راستی ما شعار خدا، قرآن، خمینی؛ استقلال، آزادی و جمهوری اسلامی را در جریان مبارزه خود از کلاس ها گرفتیم و اکنون به میدان جنگ می رویم، پاسش می داریم تا کلاس ها هم چنان سنگری باشد برای آموختن این

شعارها به آیندگان. والسلام



- ✽ نام: رحمت ...
- ✽ نام خانوادگی: جمالی
- ✽ فرزند: عباس
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۵/۷
- ✽ مکان شهادت: پاسگاه زید
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - کارمند جهاد سازندگی
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد شهر نوش آباد

رحمت الله اول فروردین ۱۳۳۷ در زمانی که ظلم و ستم تمام نقاط کشور عزیزمان را فرا گرفته بود در خانواده ای مستضعف اما متدین در شهرک نوش آباد پا به عرصه حیات نهاد. سال‌های کودکی خود را در دامان مادری مهربان و پدری زحمتکش سپری کرد و در شش سالگی راهی مدرسه شد، دوران ابتدایی را در دبستان محتشم نوش آباد به پایان برد و سپس راهی تهران شد و در تهران نیز دو سال راهنمایی را سپری نمود اما با کمی درآمد خانواده مواجه شد و از ادامه تحصیل منصرف گشت و برای کمک به خانواده در چهارده سالگی به کار و تلاش پرداخت و در طول چهار سال به شغل جوشکاری مشغول بود که خدمت سربازی در دوران طاغوت فرا رسید و به علت داشتن اخلاق خوب و اسلامی و عشق و علاقه وافر به قرآن و شعائر مذهبی، دوستان بسیاری را به سوی خود جلب نمود. مدتی از دوران خدمتش مصادف بود با شور و قیام و انقلاب مردم مبارز و مسلمان ایران و از زمانی که قلب تپنده امت و حامی مستضعفان جهان حضرت امام خمینی دستور داد از سربازخانه‌ها و پایگاه‌ها فرار کنید وی نیز از انقلابیونی بود که همراه با اسلحه به فرمان رهبرش لبیک گفت و پا به فرار گذاشت و مبارزات خود را علیه رژیم طاغوت و دست‌نشانده آمریکا ادامه داد. تا انقلاب اسلامی ایران در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی نهایی رسید و باز به فرموده امام خود راهی خدمت مقدس سربازی شد و آن را به اتمام رساند.

رحمت الله یکی از افرادی بود که دلسوزانه برای امت مستضعف خدمت می کرد و چون می خواست خدمت خود را بیشتر کند، در جهاد سازندگی کاشان مشغول شد. علاوه بر کار و تلاش در جهاد سازندگی، مسئولیت کتابخانه شهید سروری را نیز عهده دار بود و شبها وقت خواب خود را در کتابخانه جهت تنظیم و ترتیب کتابها و کارهای کتابخانه می گذراند.

با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران با درخواست خود از طرف جهاد سازندگی به جبهه آبادان اعزام شد و مدت ۳ ماه در آنجا به خدمت پرداخت و مدت چهار ماه نیز در کردستان با گروهکهای ضد انقلاب داخلی جنگید و سپس تصمیم گرفت در عملیات رمضان شرکت کند. رحمت الله در این عملیات با برادرش عازم شده بودند که از حال و هوای معنوی که هنگام دعا داشت مشخص بود که چنین سعادت نصیبش می شود و به خیل شهدا می پیوندد. آری، در این حمله بود که یکی از دو برادر به درجه رفیع شهادت نایل آمد و به خیل شهیدان پیوست رحمت الله با شهادتش به ندای امام حسین (علیه السلام) لبیک گفت.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید رحمت الله جمالی

بسم الله الرحمن الرحيم

رزمندگان اسلام! مبدا بین شما تفرقه و اختلاف بیندازند. مبدا بگویند پاسدار چیست، که اگر پاسدار نبود کشور هم نبود. مبدا بگویند ارتش چیست، که اگر ارتش نبود سپاه نبود تا پا به پای هم از ولایت فقیه و اسلام پیروی کنند و اگر بسیجی نبود و عشایر و ... در همان روز اوّل شکست می خوردید. خصوصاً وجود روحانیون همه وجودشان لازم و ضروری است مبدا فریب دشمنان خارجی و داخلی را بخورید؛ آنها می خواهند اسلام نباشد، روحانیت نباشد رهبر نباشد و بالأخره آنها می خواهند ولایت فقیه نباشد.

مادر عزیزم! بدان در برابر شیری که به من دادی، خون خود را به اسلام هدیه می کنم. از تو حلالیت می طلبم و تشکر می کنم بابت زحماتی که برایم کشیدی و از تو می خواهم صبور باشی و بر مزارم گریه نکنی.

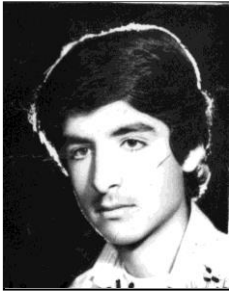
پدر عزیزم! مرا ببخش؛ از تو بابت زحماتی که کشیدی و از این که به من اجازه دادی به میدان نبرد حق علیه باطل بروم سپاس گزارم، امیدوارم مرا حلال کنی، نگران نباش، زیرا شهیدان زنده اند؛ به ملاقات شما و تمام خانواده ام خواهم آمد و شما را یاری می نمایم.

برادر عزیزم! از تو می خواهم راهم را ادامه دهی و تا توان داری به انقلاب و جمهوری اسلامی کمک کنی و جنگ را سرلوحه زندگی خویش قرار دهی و پیرو خط امام باشی و در نماز جمعه شرکت کنی و همه رزمندگان اسلام را دعا کنی.

همسرم! مرا ببخش و دخترم مریم را آنطوری که شایسته است و خداوند می پسندد تربیت کن و صبور باش.

دوستان عزیز! به جبهه ها کمک کنید و در نماز جمعه شرکت کنید و از گرفتن مراسم مجلل خودداری کنید، حتی از گرفتن گل بر سر مزارم راضی نیستم، پولش را صرف جبهه ها کنید.

والسلام



- ✽ نام: ناصر
- ✽ نام خانوادگی: حاجی زاده
- ✽ فرزند: محمد آقا
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۴/۲۲
- ✽ مکان شهادت: شلمچه ( منطقه عملیات رمضان )
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی ( دانش آموز )
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هادی (علیه السلام) بیدگل

ناصر هشتم دی ماه ۱۳۴۲ در بیدگل متولد شد، از همان کودکی آثار حجب ، متانت ، مهربانی و دیانت در سیمایش نمایان و نوجوانی آرام، ولی کوشا و درس خوان بود. تابستان‌ها در امر قالی‌بافی مادر را کمک می کرد. در غیاب پدر - که محل کارش تهران بود - مرد خانواده بود.

با شروع تجاوز دشمن بعثی به سرزمین ایران اسلامی او که محصل کلاس سوم دبیرستان بود علاقه زیادی برای اعزام به مناطق نبرد از خود نشان می داد تا این که در اوایل سال ۱۳۶۱ با عضویت بسیج بعد از گذراندن دوره آموزش نظامی در پادگان امام حسن (علیه السلام) تهران عازم مناطق عملیاتی سر پل ذهاب گردید و سه ماه در آن منطقه به خدمت مشغول بود.

برای بار دوم، داوطلبانه برای نبرد با دشمن متجاوز در ۱۳۶۱/۳/۲۰ به جبهه های جنوب اعزام شد و در عملیات رمضان ( شلمچه ) شرکت کرد که در نهایت در ۱۳۶۱/۴/۲۲ بر اثر موج انفجار گلوله های سنگین دشمن به شهادت رسید.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید ناصر حاجی زاده

خداوند دوستدار جنگ آورانی است که در راه او صف بسته و چون دژ نفوذ ناپذیری در راه او نبرد می کنند.

با سلام و درود بر انبیای الهی (صلی الله علیه و آله) و صاحب الزمان (عج) و نایب بر حقش امام خمینی.

پدر و مادر عزیزم! اگر من در این راه به آرزوی خود شهادت رسیدم نگران و ناراحت نباشید.

از تو مادرم می خواهم که پیام زینب گونه خود را به خوبی به همه برسانی و با افتخار این شهادت را بپذیری.

پدر بزرگواریم! این شهادت مدال افتخاری است برای من و تو که چنین فرزندی را در راه اسلام فدای دین و قرآن نمودی.

برادران و خواهران! بدانید که شهادت یک انتخابی است آگاهانه و مشتاقانه به سوی معشوق که نصیب هر کسی نمی شود، پس به خاطر شهادتم به پدر و مادرم تسلیت نگویید، بلکه تبریک بگویید تا روح شهادت طلبی مسلمین هر چه بیشتر و بهتر شکوفاتر شود....

از روحانیت جدا نشوید که جدای از روحانیت جدایی از اسلام است که ننگ ابدی بر سینه تان خواهد بود و نابودی در دنیا و آخرت ... . پشتیبان ولایت فقیه باشید.... والسلام

ناصر حاجی زاده





✽ نام: سید علی

✽ نام خانوادگی: خاره ای

✽ فرزند: سید رضا

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۱۲/۲۲

✽ مکان شهادت: جزیره مجنون

✽ نوع عضویت و شغل: جهاد سازندگی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

سید علی اول مهر ماه ۱۳۴۰ در خانوادهٔ سادات چشم به جهان گشود. والدینش از کودکی او را به نماز خواندن تشویق می کردند. در دوران دبستان بود که پدر بزرگوارش را از دست داد و زندگی را در فقر و تنگدستی سپری کرد، اما با همهٔ مشکلات، مادر بزرگوارش همیشه او را تشویق می کرد تا درس بخواند. سید علی علاوه بر تحصیل برای کمک به معاش خانواده نیز تلاش می کرد تا گوشه ای از نیاز زندگی را تأمین نماید، اما بار دیگر دست تقدیر برگ تلخ دیگری در زندگی او رقم زد و مادرش را نیز از دست داد و مجبور شد بار سنگین زندگی را به تنهایی بر دوش کشد و مسئولیت نگهداری از خواهرش را نیز بر عهده بگیرد.

زمان هم چنان می گذشت و هنگام اعزام به خدمت سربازی فرا رسید و به خدمت اعزام شد که مصادف بود با جنگ عراق علیه ایران، او فردی متدین و وظیفه شناس بود و نمی توانست تحمل کند و از دور نظاره گر جنگ باشد، از این رو از مسئولان تقاضای اعزام به جبهه را داشت که آنها از وضع خانواده اش اطلاع داشتند و مانع او می شدند، بالآخره سربازی را به پایان رساند.

به دلیل داشتن ایمان و اعتقاد مذهبی پس از خدمت سربازی احساس کرد به جبهه مدیون است و باید به ندای رهبر کبیر انقلاب لبیک گوید و در جبهه ها حضور یابد؛ بنابراین به بسیج مراجعه و عازم جبهه شد و مدت سه ماه در لشکر ۱۴ امام حسین (علیه السلام) بود که در عملیات والفجر

مقدماتی شرکت کرد؛ پس از پایان عملیات که به دیارش بازگشت ازدواج نمود که ثمرهٔ این ازدواج یک فرزند پسر بود و سرپرستی دو خانواده را بر عهده داشت. سید در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۸ با دوستان و برادران جهادگر برای بار دوم عازم جبهه های حق علیه باطل شد که پانزده روز پس از اعزام در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۲۳ به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید سید علی خاره ای

من با دیدی که به اسلام داشته ام راهی جبهه های حق علیه باطل شدم؛ خداوندا شکر که این سعادت را نصیب کردی که در جمهوری اسلامی رهبری پیامبر گونه خمینی کبیر را درک کنم. حال متعجبم که با چه زبانی شاکر این نعمت باشم و عاجز و درمانده ام از وصف این نعمت بزرگ .

برادرانم و خواهرانم! حالا که به جبهه می روم و پا در چکمه می کنم و سینه دشمن را نشانه می گیرم، نه به خاطر کینه و دشمنی، بلکه به خاطر احیای دینم و صدور انقلاب است و از خدای بزرگ می خواهم که مرا یاری کند تا در راه امام گام بردارم و با تمام وجودم در راه او باشم. ای عزیزان! تمام سعی و کوشش خود را در راه تداوم انقلاب اسلامی که میراث خون هزاران شهید و معلول و مجروح است به کار ببندید.

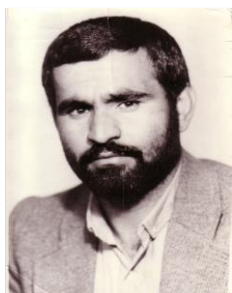
اگر فوز عظیم شهادت نصیب شد از شما می خواهم برایم گریه نکنید. من راه خودم را انتخاب کردم و رفتم شما هم بفکر خودتان باشید.

همسر گرامیم از تو می خواهم راه اسلام را سرمشق خود قرار دهی و به دستوری که اسلام تعیین می کند عمل کنی من راضی هستم. همسرم دلم می خواهد از سرم بگذری و زینب وار عمل کنی.

خواهران عزیزم: از شما می خواهم در همه کارها بردبار و صبور باشید و از برادران عزیزم می خواهم حسین وار عمل کنند و در کار و خانه خوب رفتار کنند.

از امت حزب الله می خواهم به دستور و قوانین اسلام عمل کنند از همه می خواهم مرا حلال کنند. از شما عزیزان می خواهم جنازه ام را در میدان شهید باهنر روی زمین بگذارید و ذکر مصیبت برایم بخوانید و اشخاصی که منافق به این انقلاب هستند راضی نیستم زیر جنازه ام را بگیرند دیگر عرضی ندارم فقط جنازه ام را در کنار گلزار شهدا دفن کنید. والسلام

سید علی خاره ای



✽ نام: حسین علی

✽ نام خانوادگی: خرمک

✽ فرزند: ماشا الله

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۲/۱

✽ مکان شهادت: دارخوین

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

حسین علی در اوّل اردیبهشت ۱۳۳۳ شمسی در خانواده مذهبی در نوش آباد دیده به جهان گشود. پدرش علاقه فراوانی به سرور و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) داشت، از این رو نامش را حسین علی نهاد. ایشان از همان کودکی با اسلام، دین و قرآن آشنا و مأنوس شد. تحصیلات ابتدایی را در دبستان نوش آباد به اتمام رساند، ولی بر اثر مشکلات زندگی نتوانست به تحصیل خود ادامه دهد و با همراهی پدر در کار کشاورزی مشغول شد و با وجود سختی های فراوان، دوران نوجوانی را سپری کرد. دوران سربازی فرا رسید، دوران سربازی را در منطقه جلدیان و دیگر مناطق سپری و سپس با دختری متدین و با ایمان ازدواج کرد. ثمره آن یک دختر و دو پسر بود که فرزند کوچکشان علیرضا در شش سالگی (سه سال بعد از شهادت پدر) در اثر برق گرفتگی به پدر بزرگوارش پیوست.

شهید حسین علی دارای اخلاقی نیکو و پسندیده بود و در همه حال به دیگران، احترام می گذاشت. همسر ایشان در این باره می گوید:

ما حدود یازده سال زندگی مشترک داشتیم که در طی این سالها درسهای زیادی از شهید آموختم: درس اخلاق، گذشت، ایثار، ایمان، درس منطق و آینده نگری؛ و بهطور کلی زندگی ما توأم با تفاهم و روشن بینی بود ایشان اهل منطق بودند و بارزترین صفت ایشان راستگویی و

صداقت بود و تمام اهل فامیل نیز به صداقت ایشان معترف و اظهار تعجب می کردند، و در زندگی ما صداقت بیشتر از هر چیز حاکم بود.

ایشان مسجد را به گفته امام خمینی سنگر می دانستند و همیشه می گفتند: نماز جماعت سلاح مسلمین است در برابر دشمنان تا جایی که امکان داشت سعی می کرد در جماعت شرکت نماید. به پیشرفت جامعه و رسیدگی به طبقات مستضعف جامعه علاقه مند بودند به طوری که همیشه به فرزندان شان توصیه می کردند درس بخوانند تا بتوانند در آینده فرد مفیدی برای جامعه باشند و مشکلی را از دوش این مردم فداکار بردارند.

حسین علی در تاریخ ۱۳۶۷/۲/۱ در منطقه دارخوین بر اثر بمب شیمیایی به شهادت رسید.

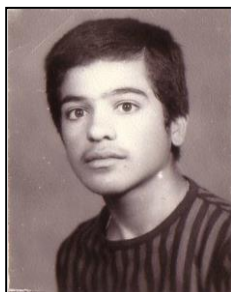
روحش شاد و راهش مستدام و پیر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید حسین علی خرمک

از پشتیبانی امام این فرزند پاک حضرت زهرا<sup>(س)</sup> و بازوی محکم اسلام دست بردارید؛ چون امام عزیز خیلی حق به گردان ما دارد.

همسر عزیزم! از تو می خواهم مواظب فرزندانمان باشی، مخصوصاً در نماز خواندنشان مراقب باشی تا به وقت، نماز بخوانند. همیشه به یاد خدا باشند و به او توکل داشته باشند؛ تنها با اتکاء به خداست که هر در بسته ای گشوده می شود و مشکلات آسان می گردد. والسلام

حسین علی خرمک



✽ نام: داوود

✽ نام خانوادگی: خوانساری

✽ فرزند: نعمت الله

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۳۰

✽ مکان شهادت: شلمچه

✽ نوع عضویت و شغل: سرباز سپاه

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

داوود خوانساری اول فروردین ۱۳۴۹ متولد و در آغوش خانواده‌ای مذهبی و متدین پرورش یافت. دوران ابتدایی را در مدرسه محترم نوش آباد با موفقیت گذراند، ولی به خاطر مشکلات خانوادگی نتوانست ادامه تحصیل دهد و اصرار والدین نیز مؤثر واقع نشد، زیرا او طاقت سختی خانواده اش را نداشت از این رو به کارگاه جوشکاری رفت و چندین ماه فنون جوشکاری را آموخت و سپس از طرف بنیاد مسکن انقلاب اسلامی به مدت دو ماه به مناطق جنوب کشور برای بازسازی روستاها اعزام و در آنجا خدمت نمود. پس از مدتی از طرف پایگاه شهدای هفتم تیر نوش آباد به مناطق جنگی و جبهه های حق علیه باطل اعزام گردید و سپس حدود ۱۵ روز به مرخصی آمد که بیش از ۱۰ روز نماند و ساک وسایلش را بست و با خانواده خود خداحافظی کرد؛ هر چه به او اصرار شد چند روز دیگر مرخصی دارید و بمانید، ایشان قبول نکردند. ده روز پس از رفتن به منطقه دوباره برگشت. از او پرسیدند: چرا آمدی؟ در جواب می گوید: مسئولین مرا فرستاده اند تا پنج روز به مرخصی بیایم، اما همزمانش بعد از شهادتش گفتند: گویا داوود در آب افتاده و بچه ها او را نجات دادند و به بیمارستان بردند و چندین ساعت در بیمارستان بی هوش بوده است.

تقریباً شش ماه از اعزام ایشان می گذشت که عملیات کربلای ۵ شروع شد. آن بی سیم چی مظلوم که شانزده سال بیشتر نداشت همچون قاسم بن الحسن چنان رشادت ها و فداکاری ها

کرد که به گفته همزمانش به دوستان خود روحیه می داد آن هم در عملیاتی که سخت ترین عملیات به شمار می رفت و آتش دشمن یک لحظه خاموش نمی شد و سرانجام در ۱۳۶۵/۱۰/۳۰ در شلمچه به شهادت رسید.

روحش شاد و راهش مستدام و پیر رهرو باد



## فرازی از وصیت نامه ی شهید داوود خوانساری

با درود و سلام خدمت بقیه الله الاعظم و نایب بر حقش امام خمینی و با سلام و درود فراوان به روحانیت مبارز اسلام و درود فراوان به ملت شهید پرور ایران و شهدای صدر اسلام تاکنون، درود فراوان و سلام خدا و رسول خدا بر تو ای پدر و مادر مسلمان که تنها جگر گوشه خود را به یاری اسلام می فرستی تا با نثار قطره ای از خون خود پرچم توحید را در سرتا سر جهان به اهتزاز در آورد.

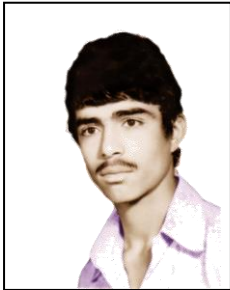
پدر و مادرم! صبر پیشه کنید که قرآن فرموده است: «ان الله مع الصابرين» و به خدا توکل کنید، ناراحت نشوید و نگویید که فرزندم نا کام شهید شده است که شما فرزندان را در راه خدا دادید و باید به این سعادت افتخار کنید. ای پدر عزیزم! از زحمت‌هایی که برایم کشیدی تشکر می کنم و از تو می خواهم که مرا حلال کنی، امیدوارم که برادرانم علیرضا و محمد جواد راهی را که من رفتم ادامه دهند و همیشه پیرو اسلام باشند.

از خواهران محترم خودم می خواهم که مرا حلال کنند و ببخشند و از تمام اقوام و خویشان و دوستان می خواهم که مرا حلال کنند.

مادر عزیزم! بعد از شهادتم سرافراز خواهی شد و نزد بی بی دو عالم فاطمه (علیها السلام) سر بلند و رو سفید خواهی شد. من را حلال کن و هیچ وقت اظهار ناراحتی نکن تا مبادا دشمنان خدا برای لحظه ای لبخند بر چهره شان نقش ببندد.

ای جوانان! نکند با ذلت بمیرید که حسین (علیه السلام) در میدان نبرد شهید شد. ای جوانان! مبادا در غفلت بمیرید که علی (علیه السلام) در محراب عبادت شهید شد و مبادا در حال بی تفاوتی بمیرید که علی اکبر حسین (علیه السلام) در راه امام حسین (علیه السلام) و با هدف شهید شد.

مرا عشق حسین دیوانه کرده دلم را خالی از بیگانه کرده



✽ نام: محمد

✽ نام خانوادگی: داروغه

✽ فرزند: علی اصغر

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۶/۲۲

✽ مکان شهادت: بازی دراز - سر پل ذهاب

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

محمد در پانزده شهریور ۱۳۴۲ (سالی که حضرت امام قیام خود را آغاز کرد و فرمود یاران من یا در رحم مادران شان هستند و یا در گهواره ها آرمیده اند) متولد شد. دوران دبستان را در مدرسه وثوق و راهنمایی را در مدرسه شهید خدمتی و دبیرستان را در مدرسه شهیدان عبداللهی سپری کرد.

محمد قبل از این که دروس دبیرستان را تمام کند و به جبهه اعزام شود در پایگاه بسیج محله بسیار فعالیت داشت و در کارهای اجتماعی و فرهنگی جامعه بسیار کوشا و شریک بود.

به محض پایان دوره دبیرستان، برای ثبت نام به بسیج مراجعه کرد و ماه رمضان بود که به جبهه های بازی دراز اعزام شد و ۷۵ روز در آن منطقه به نبرد با کفار بعثی عراق پرداخت.

در همین منطقه بود که محمد با دیگر دوستان همزمش: نجات... افروز، احمد حقیقی، احمد گل آرایبی، عباس فخرائیان، با شلیک گلوله توپ مزدوران عراقی به شهادت رسیدند و هر پنج تن با هم با شکوه تمام روی دستان مردم شهید پرور آران و بیدگل تشییع شدند.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید محمد داروغه

... شهید انسانی است که مرگ را بر زندگی ننگین ترجیح می دهد و در راه عقیده و آرمانش به پا می خیزد و چون می بیند که نمی تواند بر کفر پیروز شود شهادت را بر می گزیند.

خداوندا! ما را موفق کن تا در راه عقیده و آرمانمان قیام کنیم و بر کفر و ظلم فایق آییم.

به همه آنانی که وصیت نامه من را می شنوند وصیت می کنم که، دست از یاری امامان بر ندارید، پذیرای فرامین و اجرا کنندگان فرامین او باشید.

جوانان عزیز! دوستان و برادرانم! در آغوش اسلام باشید و فریب گروهک های ضد انقلاب و ضد اسلام را نخورید و پشت سر رهبر عزیزمان حرکت کنید.

به پدر و مادرم وصیت می کنم؛ هنگامی که خبر شهادت مرا شنیدید هیچ ناراحت نشوید و مبادا برای من گریه کنید؛ چرا که آنچه را خداوند به شما داده بود به عنوان امانت باز ستاند. اگر بر من اشک بریزید، اجرتان نزد خدا کم خواهد شد. والسلام

محمد داروغه



✽ نام: سید مصطفی

✽ نام خانوادگی: دست یافته

✽ فرزند:

✽ تاریخ شهادت: دوم خرداد ۱۳۶۱

✽ مکان شهادت: خرمشهر

✽ نوع عضویت و شغل: محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) نوش آباد

سال ۱۳۴۴ در خانواده‌ای مذهبی در شهر نوش آباد فرزندی دیده به جهان گشود و با نفس‌های گرم خود رایحه عشق و شادی را در فضای خانه افشاند؛ فرزندی از تبار حسینیان و از خیل قافله شهیدان و چیزی که از همه بیشتر دیگران را مجذوب خود ساخته بود چهره نورانی و مصمم این نوزاد بود. نام او را غلامعلی نهادند تا در تمام مراحل زندگی غلام و نوکر مولایش علی (علیه السلام) باشد و در خط آقایش گام نهد.

روزها و سال‌ها سپری شد و غلامعلی دوران طفولیت را پشت سر گذاشت در حالی که در دامان خانواده ای مذهبی، در کنار پدری مؤمن و با تقوا که ارادتمند خاندان عصمت و طهارت بود پرورش یافت. او در همان اوان کودکی با همراهی پدر و خانواده با نماز و قرآن آشنا شد و تا آخرین لحظه زندگی این دو همراه و مأنوس با او بودند.

در شش سالگی وارد دبستان محتشم شد و یکی از باهوش‌ترین و با استعدادترین دانش‌آموزان بود و این مسئله به همراه نظم و انضباط و نجابت او دوستی بیش از حد معلمان را برانگیخته بود.

وی بلاخره دوران دبستان را با کسب بهترین نمرات به پایان رساند و وارد مدرسه راهنمایی شد که هم زمان با اوج انقلاب و اواخر دوران شاهنشاهی بود که با سن کم خود به همراه پدر در راهپیمایی‌ها شرکت می‌کرد و در مدرسه خود نیز نقش بسیار فعالی در پخش اعلامیه‌ها داشت

و بعد از پیروزی انقلاب به رهبری امام خمینی، به همراه دوستان خود در فعالیت‌های ساختمان سازی به ویژه مدرسه سازی و مساجد جهاد سازندگی شرکت می نمود و اوقات فراغت خود را در کارهای کشاورزی به پدر و در قالی بافی به مادر کمک می نمود.

او پس از دوران راهنمایی وارد دبیرستان شهید راحمی نوش آباد در رشته اقتصاد اجتماعی شد که علاوه بر تحصیل، علاقه وافری به مطالعه کتاب‌های مذهبی و سیاسی و اجتماعی داشت به ویژه کتاب‌های استاد شهید مرتضی مطهری، بهشتی و دستغیب که همین باعث شد یک کتابخانه شخصی در منزل داشته باشد و به مطالعه بپردازد.

غلامعلی در دوران دبیرستان نقش خود در امور پرورشی و ترویج انقلاب به خوبی ایفا می کرد و با حضور خود در بسیج و مساجد محل فعالیت‌هایش را توسعه می داد. در زمان شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران، ایشان در دبیرستان مشغول به تحصیل بود و در آغاز جنگ علاقه زیادی به رفتن در جبهه های حق علیه باطل داشت. با وجود عشق و علاقه فراوان به تحصیل علم شرکت در جنگ با دشمنان خدا را به تحصیل مقدم داشت و در حالی که سال سوم دبیرستان بود در مهرماه ۱۳۶۰ با رضایت کامل پدر و مادر برای امر آموزش و کسب مهارت‌های رزمی به پادگان غدیر اصفهان اعزام شد و بعد از آموزش، به جبهه سوسنگرد اعزام گردید و در عملیات فتح بستان شرکت نمود و بعد به جبهه خرمشهر رفت و سرانجام در نیمه شب دوم خرداد ماه ۱۳۶۱ در حال پیشروی در خاکریز چهارم دشمن، در حالی که از لبان مبارکش فریاد دشمن شکن الله اکبر بیرون می آمد گلوله ای به قلبش اصابت کرده و به خیل شهدای انقلاب اسلامی می پیوندد.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید سید مصطفی دست یافته

همانا کسانی که در راه خدا کشته می شوند نمرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند.

به نام خداوند، به نام او که اسمش آرام بخش دل‌هاست و به نام او که ذکرش شفا بخش دردهاست و به نام او که هستی و نیستی از اوست، به نام او که روزی انسان را به دنیا می آورد و روزی هم از دنیا می برد.

مادرم، برادرانم و خواهرانم! دوستان و همسنگرانم، ای عزیزان! ای کسانی که دست نوشته من در شما حرکت ایجاد می کند. اگر سخنانم در شما اثر کرد، پس راه خدا را پیدا کنید و ببینید که ما کی باید برویم و در این چند روزه دنیا چه باید بکنیم. دشمنان اسلام هر روز نقشه ای جدید برای از بین بردن اسلام می کشند، آیا می توانیم بنشینیم و نظاره گر باشیم؟ نه به خدا من احساس مسئولیت کردم و در این راه گام نهادم و خدا را شکر که این فرصت را به من داد. برادران گرامی و دوستان عزیز! اسلام را یاری کنید و به جبهه های حق علیه کفار کمک کنید تا ان شا الله پیروز شوید.

خون شهدا را پایمال نکنید، پشتیبان امام و ولایت فقیه باشید.

برادران و خواهران مهربانم! هر چند که نتوانستم حق برادری را درست ادا کنم، اما از اعماق وجودم شما را دوست می دارم و دعاگوی شما هستم.

خواهرانم! می دانم که در مرگ من بی تابی می کنید، ولی تورا به خدا کاری نکنید که دشمنان خوشحال شوند. صبور باشید و اگر به هر شکلی جنازه ام به دستتان رسید خدا را شکر کنید.

مادرم! اگر نتوانستم حق فرزندی را ادا کنم، تو برای من طلب مغفرت کن و خدا را شکر کن که چنین فرزندی داشتی و در راه اسلام تقدیم کردی.

برادرانم! من در اجرای دستورات خدا کوتاهی نکردم و نماز و روزه بدهی ندارم، ولی شما برای من یک ماه روزه بگیرید و دو ماه هم نماز بخوانید و ۵۰۰۰ ریال رد مظالم به حسینیه بدهید. از

تمام دوستان، همسایگان و کسانی که مرا می شناسند می خواهم که مرا حلال کنند. خدا نگهدار،

به امید پیروزی اسلام بر کفر جهانی

والسلام و علیکم و رحمه الله و برکاته

سید مصطفی دست یافته



✽ نام: حسین

✽ نام خانوادگی: دهنوی

✽ فرزند: رحمت الله

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۸/۱۶

✽ مکان شهادت: خط مرزی عین خوش

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - طلبه

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

حسین در اولین روز بهار ۱۳۴۵ شمسی در خانواده ای مذهبی آران پا به عرصه وجود نهاد و از همان کودکی روحی سلحشور و مملو از عاطفه داشت. خانواده اش با قالی بافی امرار معاش می کردند و به همین دلیل قلبی جلا یافته از مهر و عطوفت داشتند.

آری، حسین با سختی زندگی آشنا بود؛ زیرا از کودکی رنج و زحمات والدین خود را احساس کرده بود و خود نیز با آنها در کارها همکاری داشت. او دوست نداشت سر بار خانواده اش باشد، به همین دلیل ضمن تحصیل در اوقات تعطیلی و فراغت قالی بافی می کرد تا بتواند از این راه کمکی به خانواده اش کرده باشد.

از اوان کودکی عشق به امام حسین (علیه السلام) را از شیر مادر گرفته و در دل و جان خود جای داده بود و با شرکت در مجالس عزاداری و سینه زنی و خواندن نوحه علاقه خود را به اهل بیت عصمت و طهارت (علیه السلام) ابراز می کرد.

حسین تحصیلاتش را از هفت سالگی شروع کرد و تا سال چهارم ابتدایی در دبستان بونصر ( شهید نوذریان ) گذراند و کلاس پنجم را در دبستان کاشانچی شماره ۲ ( شهید جندقیان ) به اتمام رساند.



حسین در این دوران بسیار باهوش بود و پشتکار فراوان داشت؛ همواره در باروری بنیه مذهبی تلاش بسیار می کرد و راه طولانی پیمود تا توانست در جلسات مذهبی و قرائت قرآن و دعای ندبه و کمیل شرکت کند و کمک کار مسئولین در برگزاری جلسات مذهبی باشد. اوّل راهنمایی بود که همراه با مردم هر لحظه در راهپیمایی ها و زد و خوردهای رژیم منحوس پهلوی شرکت می کرد و همراه با پدرش در پخش اعلامیه ها و عکس های امام سهم به سزایی داشت او تحصیلات راهنمایی را در مدرسه نیکبخت به پایان رساند. حسین در اوایل پیروزی انقلاب در مدرسه شرکت فعالی داشت چنانچه یکی از مربیان وی می گفت: در زمانی که هیچ کس جرأت نمی کرد عکس شاه خائن را از دیوار سالن مدرسه بردارد حسین با شجاعت و شهامت تمام عکس را از دیوار پایین آورد و آن را آتش زد.

با پیروزی انقلاب و نفوذ گروهک های منافق، حسین هم چنان پشتیبان و حامی روحانیت مبارز و متعهد بود. سال دوم دبیرستان بود که خود را به بسیج معرفی و با رضایت نامه والدین برای اعزام به جبهه ثبت نام کرد، در تیر ماه ۱۳۶۱ جهت آموزش نظامی به پادگان ثامن الائمه زرین شهر اصفهان رفت و بعد از بیست روز برای دیدن والدین خویش به آران آمد و بعد از پنج روز عازم جبهه شد و به شهرک دارخوین رفت

پس از چهل روز دوباره برای دیدن اقوام و خانواده اش آمد و این آخرین دیدار او با دوستان و اقوامش بود. حسین در جبهه نیز بسیار فعال و پر کار و مطیع دستورات فرماندهان بود و با همه همزمانش برادروار رفتار می کرد و عاشق کربلا و امام بود، همیشه می گفت: دیدار در کربلای حسینی همراه با خمینی و سرانجام در ۱۳۶۱/۸/۱۶ در خط مرزی عین خوش هدف اثابت گلوله های دژخیمان بعثی قرار گرفت و به آرزوی دیرینه اش، شهادت نایل آمد.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید حسین دهنوی

بسم الله الرحمن الرحيم

به درستی خداوند کسانی را که در راه خدا جهاد می کنند و سدی مقاوم در برابر کفار شده اند را دوست دارد.

با سلام و درود بر منجی عالم بشریت امام زمان (عج) و نایب بر حق او امام خمینی، وصیتم به مردم شهید پرور؛ اگر امید پیروزی اسلام را دارید دعا کنید، که دعا وسیله نجات است و با دعاست که می توان اسلام را به درجه بزرگ و پیروزی رساند همان طور که شما چشم امید به رزمندگان دارید، تا پیروزی را به ارمغان بیاورند، رزمندگان نیز در جبهه ها امیدشان به دعاها می باشد.

من نیز به عنوان یک بنده حقیر بر حسب وظیفه ای که احساس کردم و بنا به مسئولیت شرعی پای در جبهه های حق علیه باطل گذارم تا دینی را که به عهده دارم ادا کنم و می خواهم خداوند شربت شیرین شهادت را که همچون خورشیدی می درخشد، نصیبم گرداند. چون شهادت اسطوره مقاومت است که قهرمانش شهید است و چه صفا و عشقی دارد مرگ در راه خدا، آن لحظه ای که آقا امام زمان در کنار شهید قرار می گیرد و سر شهید را به دامن می گذارد و شهید آهسته زیر لب با خود زمزمه می کند و می گوید: یا مهدی ادرکنی.

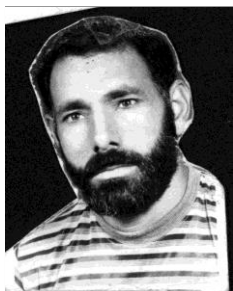
وصیتم به پدرم: من از راه دور دست پینه بسته ات را می بوسم و از شما خواهش می کنم که شما نیز ابراهیم وار باشی و بنگری که چگونه فرزند خود را به میدان قتلگاه روانه کردی. پدرم! صبر داشته باش که با صبر تمامی کارها به پیش می رود. مرا حلال کن.

وصیتم به مادرم: مادرم! تو مانند دیگر مادران شهیدان، زینب گونه باش و از تو می خواهم رسالتم را به تمام جهان صادر کنی. مادرم! درد دل در این شب ها چه صفا و چه لذتی دارد. در هر گوشه ای از این سنگرها بچه های پاک و معصوم با خدا راز و نیاز می کنند و از خدای خود لحظات پیروزی را درخواست می کنند من نیز هر لحظه انتظار آن را دارم که شب حمله فرا

رسد تا همچون کبوتری بال برآورم تا بتوانم به هدف خود که همانا شهادت است برسم. مادرم! مرا حلال کن.

ای خواهران عزیز! از شما می خواهم که، زینب گونه باشید و ببینید که چگونه زینب رسالتش کاخ یزیدیان را درهم فرو ریخت. شما نیز با پیامتان در هر کجا ظلم و ستم هست مبارزه کنید و حجاب خود را حفظ کنید که حجاب، شما را می سازد و نماز جمعه را ترک نکنید. وصیتم به برادرانم: راه مرا ادامه دهید و از شما ملت شهید پرور می خواهم که امام را تنها نگذارید و دانشگاه انسان ساز یعنی نماز جمعه را رها نکنید.

حسین دهنوی



✽ نام: عباس

✽ نام خانوادگی: رزاقیان آرانی

✽ فرزند: علی

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۲/۱۷

✽ مکان شهادت: جزیره مجنون

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (ع) آران

عباس در ۱۳۳۱ در خانواده ای مذهبی و متوسط به دنیا آمد والدینش به علت مهر و محبت به خاندان اهل بیت (س) این نام را برایش برگزیدند. فقر و عدم استطاعت مالی او را بر آن داشت تا به مدرسه نرود و به بنایی و قالی بافی مشغول شود. بعد از اینکه خدمت سربازی را به پایان رسانید طبق سنت زیبای رسول اکرم (ص) ازدواج نمود و حاصل این ازدواج ۳ فرزند بود. در سال های انقلاب نور علیه ظلمت عباس حضوری مستمر و فعال در مجامع و راهپیمایی ها داشت. پس از پیروزی انقلاب و شروع حملات دشمن، عزم خود را جزم کرد و در عملیات غرور آفرین بیت المقدس شرکت نمود. بعد از آن در عملیات رمضان بود که از ناحیه پا زخمی و مدتی بستری شد و با ایمان و اخلاص و علاقه ای که به جبهه و دفاع از اسلام و قرآن داشت بعد از مدتی عزم دیار عاشقان کرد لذا مجدداً برای سومین مرتبه با قدی چون سرو و با عشق به شهادت به جبهه رفت. از خصوصیات اخلاقی و روحانی این شاهد همیشه جاوید از زبان همسنگران می توان چنین گفت: در نماز جماعت شرکت فعالانه داشت، چون وحدت امت حزب الله را مقرون و مرهون جماعت می دانست. صوم و صلاه را از موارد ضروری می دانست و چه بسا که در روزهای دوشنبه و پنج شنبه روزه می گرفت و می توان گفت از مصادیق بارز علیک بالصلوٰه اللیل بود و نمازش مزین محفل گرم خانواده بود و چه شب ها که جهت اقامه نماز شب و نیایش به درگاه باریتعالی در حال سجده ذات بی همتا بود. اگر بخواهیم کاتب

حماسه آفرینی های این سالک طریقت توحید شویم باید اقرار کنیم میسر نیست و قلم را جز نقصان کارایی دیگری نیست و نمی توان تمامی فعالیت های ایشان را در چند سطر بیان نمود. بالأخره در عملیات پیروزمند خیبر با رمز یا رسول الله در منطقه جزیره مجنون در ۱۳۶۲/۱۲/۱۷ به دیدار معبود خویش شتافت، با خون سرخش همچون پویندگان راه حق و فضیلت، اصول فرهنگ پر بار و غنی اسلام را به تمام انسانهای آزاد اندیش آموخت. از خدای سبحان می خواهیم ما را در تداوم راه این مشتاقان شهادت، مسافران کربلا قرار دهد. والسلام

یادش گرامی و راهش مستدام باد.

## فرازی از وصیت نامه ی شهید عباس رزاقیان

بسم الله الرحمن الرحيم

ولا تحسبن الذين قتلو في سبيل الله امواتا بل احياء عند ربهم يرزقون  
با درود و سلام به رهبر كبير انقلاب اسلامى و به تمامى شهداى اسلام وصيت نامه خود را آغاز  
مى كنم.

پدر گرامى و مادر مهربانم و خانواده و يك يک بچه هاى عزيزم و برادرانم و فاميلهاى عزيز! اگر  
من شهيد شدم هيچگونه ناراحتى به خود راه ندهيد چون ما يك امانتى بوديم در نرد خدا و آن  
طور كه خدا صلاح دانست همان امانتى كه داده، خودش پس مى گيرد حال چه ما در آتش  
جبهه باشيم يا در بستر آراميده باشيم بدانيد كه همه از اويم و بايد به سوى او بشتابيم و مرگ  
حق است و چه خوب است كه مرگى پر افتخار نصيب ما گردد.

اى امت حزب ا... سلام و درود بر شما از همه مى خواهم در برابر خون شهيدان احساس  
مسئوليت نماييد و سعى كنيد كه با قدم، زبان و هر طور كه مى توانيد به جبهه هاى نبرد حق  
عليه باطل كمك نماييد.

ملت شهيد پرور با كسانيكه از خدا بى خبرند و احتكار و گران فروشى مى كنند سخت مقابله  
كنيد. كه افرادى هستند ضد انقلاب از كسانيكه تاكنون كمكى به اين انقلاب نكرده اند مى  
خواهم به هوش ايند و ديگر فريب چپ و راست را نخورند و در پيشگاه خداوند متعال توبه  
كنند.

وصيتى دارم به كسانيكه در اين دنيا ثروتمند هستند از آنها مى خواهم كه ثروت خود را در راه  
خدا هديه كنند وگرنه ثروت آنها به نابودى خواهد كشيد.

وصيتم به همسر مهربانم: همسر! از شما مى خواهم در تربيت فرزندانمان بكوشى و زينب وار  
آنها را تربيت نمايى كه در آينده خدمت گذار خوبى براى جمهورى اسلامى باشند. والسلام



✽ نام خانوادگی: رزاقیان

✽ نام: علی اکبر

✽ فرزند: حسین

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۱/۷

✽ مکان شهادت: شلمچه (پاسگاه زید)

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - خیاط

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

علی اکبر پانزده خرداد ۱۳۴۲ در شهرستان آران ( محله و شاد ) به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی خود را در دوران کودکی پشت سر نهاد و دیگر موفق به ادامه تحصیل نشد، از این رو دوران نوجوانی را به فراگیری حرفه هایی چون خیاطی و لوله کشی پرداخت. سپس شغل خیاطی را به عنوان پیشه خود انتخاب نمود هنگام آغاز جنگ تحمیلی، جهت گذراندن خدمت سربازی عازم جبهه های حق علیه باطل گردید، اما دست تقدیر در آن هنگام ایشان را از صحنه مقدس جهاد به دور داشت و در طی یک مرخصی دچار سانحه تصادف گشته و در نتیجه از ناحیه پا به شدت مصدوم شد. به دنبال این حادثه از خدمت سربازی معاف گردید و مدتی بستری بود. پس از آخرین عمل جراحی که بر روی پای او انجام گرفت در حالی که هنوز کاملاً بهبودی نیافته بود و با وجود معافیت، از داوطلبان عازم به جبهه ها شد و گویا تقدیر چنین خواسته بود که او را در سرزمین ملکوتی شلمچه به نزد پروردگارش رهسپار کند.

تاریخ عروج ملکوتی آن شهید سعید در دی ماه ۱۳۶۵، در عملیات کربلای ۵ در سرزمین آسمانی شلمچه بود. در آن تاریخ سر آن شهید در کنار ده ها و صد ها شهید دیگر در دیار کربلای ۵ تقدیم سالار شهیدان کربلا شد. پیکر بدون سر ایشان که قابل تشخیص نبود به مدت چهل روز مفقود بود و در حالی که امید همه از یافتن پیکرشان رو به ناامیدی می رفت پس از استعانت از درگاه حضرت ولی عصر (عج) و به یاری آن حضرت موفق به کشف جسد ایشان

شدند. تاریخ خاک سپاری پیکر مطهر آن شهید، اوّل اسفند ۱۳۶۵ در گلزار شهدای شهرستان آران بود.

علاقه او به ائمه اطهار، به ویژه حضرت سیدالشهدا و ثامن الحجج علی بن موسی الرضا علیه السلام باعث شد تا از هر فرصتی برای زیارت مشهد مقدس استفاده کند و برای پخت غذای دسته جات عزاداری ماه محرم لحظه ای چشم ها را نبندد و قناعت و تبسم از دیگر خصوصیات بارز او بود.

*روحش شاد و راهش مستدام باد*



## فرازی از وصیت نامه ی شهید علی اکبر رزاقیان

با سلام حضور حضرت مهدی<sup>(عج)</sup> و نایب برحقش امام خمینی و ملت شهید پرور ایران. من چیزی به عنوان وصیت ندارم که بگویم، اما چون وصیت یک وظیفه برای همه مسلمانان می باشد که قبل از مردن یا شهید شدن وصیت می کنند من هم برحسب وظیفه چند نکته ای را می نویسم:

اولاً برای خاطر خدا به جبهه آمده ام و هدفم فقط و فقط رضای خدا بوده است و دیگر به هیچ چیز فکر نکرده ام. دوم این که : من از هیچکس طلبکار نیستم و کسی هم چیزی از من نمی خواهد، ولی اگر کسی ادعایی کرد قبول است. من از همه برادرانم و خواهرانم کمال رضایت را دارم و آنها هم امیدوارم که از من راضی باشند. اگر در طول زندگی با آنها بد رفتاری کردم، به بزرگی خودشان ببخشند و اگر در این راه که در پیش دارم شهید شدم، مرا حلال کنند. من دیگر عرضی ندارم، خداحافظ، دیدارمان به قیامت.

علی اکبر رزاقیان

۶۵/۱۰/۱۵



✽ نام: محمود

✽ نام خانوادگی: رضائی نوش آبادی

✽ فرزند: یحیی

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۸/۱۱

✽ مکان شهادت: عملیات محرم

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

محمود در ۲۷ اردیبهشت ۱۳۴۴ در خانواده ای کاملاً ساده و در عین حال مذهبی دیده به جهان گشود. ایشان در دامن مادری سیّده و متعهد پرورش یافت و تحصیلات ابتدایی را در دبستان منشی کاشان (مدخل شهر) به پایان رساند، آن‌گاه وارد مدرسه راهنمایی حکمت شد. این دوره مصادف بود با روزهای اوج انقلاب اسلامی ایران و او در تمام این مدت از هیچ کوششی دریغ نکرد و به محض پیدا کردن فرصت بدون ترس در تظاهرات شرکت می‌جست و در پخش و رساندن اعلامیه های رهبر به مردم، سخت در تلاش بود. صمیمیت و حسن اخلاق و رفتار او همه را به شگفتی وا می‌داشت. او با شور و فعالیت زیاد از کمک به خانواده و همکاری با پدر و مادر غافل نبود.

وی پس از پایان دوره راهنمایی وارد هنرستان صنعتی محمد نراقی شد و در رشته برق به تحصیل پرداخت و با پیروزی انقلاب اسلامی در زمرة اوّلین کسانی بود که در بسیج مستضعفین وارد شد و پس از یک‌سال تحصیل در هنرستان، عاشقانه برای یک مأموریت شش ماهه عازم ایرانشهر گردید؛ زیرا آن روزها آن‌جا مرکز توطئه های عمّال رژیم ستم شاهی و قاچاقچیان حرفه ای بود و او احساس می‌کرد به وجود او نیاز است.

پس از بازگشت از ایرانشهر ضمن کار نقاشی، در فعالیت‌های دینی و اجتماعی نیز شرکت داشت و مدتی مسئول کتابخانه مسجد نور بود.

در سال ۱۳۶۰ دوباره به هنرستان رفت، ولی گمشده‌اش را در جای دیگری جست و جو می کرد و سرانجام نیز راه خود را یافت و عازم جبهه ها گردید.

محمود به مادرش گفته بود من می خواهم با سرافرازی بمیرم و روزی به شهادت من افتخار کنی. او در پنج عملیات مهم قهرمانانه نبرد کرد و افتخار آفرید: ۱. عملیات مطلع الفجر؛ ۲. عملیات بیت المقدس که از ناحیه سر به سختی مجروح شد؛ ۳. عملیات رمضان که پای چپش مورد اصابت ترکش خمپاره قرار گرفت و در آخرین عملیات (عملیات محرم) بود به دیدار معشوق خود شتافت و جانش را نثار اسلام نمود.

او هجده ماه با کافران جنگید و احساس خستگی نکرد. این فرزند راستین اسلام سرانجام در ۱۳۶۱/۸/۱۱ به شهادت رسید و تا هجده روز خانواده اش از این فاجعه سوزناک اطلاعی نداشتند تا این که جمعه ۱۳۶۱/۸/۲۸ پیکر غرق به خونش همراه سه تن دیگر از همزمانش در میان اندوه فراوان امت حزب الله، با شکوه تمام در کاشان تشییع و بنابه درخواست والدینش در جوار امام زاده محمد شهر نوش آباد به خاک سپرده شد.

روحش شاد و راهش مستدام و پیر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید محمود رضائی

البته نپندارید که شهیدان راه خدا مرده اند، بلکه زنده اند و به حیات ابدی شان در نزد خدا متنعم هستند.

امروز روزی است که اگر من برخیزم، تو برخیزی و دیگران برخیزند و ... وقتی همه برخاستند، دیگر ظلم طاقت بجاماندن ندارد و پا به فرار می گذارد، یا اگر بخواهد مقاومت کند نابود می شود. آری، حال که صدای به پا خاستن رهبر از گوشه جماران بلند شده است، همه با هم یک پارچه لبیک می گوئیم.

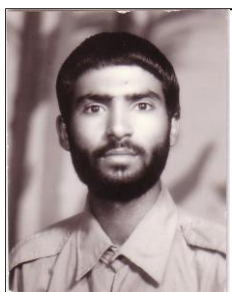
بار خدایا! از تو می خواهم توبه ام را بپذیری، گناهانم را ببخشی؛ اگر رضایت در شهادت من است مرا ببر و اگر رضای تو به ماندنم است مرا نگهدار و یاری کن. خدایا! رهبر انقلاب را تا انقلاب مهدی (عج) نگهدار.

پدر و مادر عزیزم! صبور و شکیبا باشید و از خط امام پیروی کنید.

خواهران و برادرانم: اسلحه من را بردارید و بر قلب دشمن بتازید تا او بداند با چه کسانی مبارزه می کند. پیروی از ولایت فقیه را به خانواده و ملت عزیزم توصیه می کنم؛ زیرا غیر از این راه گمراهی است.

مرا هر جا پدر و مادرم گفتند به خاک بسپارید. به امید استقرار جمهوری اسلامی در تمام دنیا.

والسلام



- ✽ نام: علی اکبر
- ✽ نام خانوادگی: رنگینی نوش آبادی
- ✽ فرزند: رضا
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۶/۲۸
- ✽ مکان شهادت: ایستگاه حسینیه
- ✽ نوع عضویت و شغل: پاسدار- نظامی
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

علی اکبر در سحرگاه اول مرداد ۱۳۴۰ به دنیا آمد. او در دامان مادری پاک و پاکدل که به حق ایفای نقش پدری را نیز بر عهده داشت، پرورش یافت. مادر با تمام مشکلات، عزم خود را جزم کرد تا بر همه آنها پیروز شود.

علی اکبر شش ساله بود که روانه مدرسه شد و دوران ابتدایی را با موفقیت سپری نمود. علی رغم میل باطنی مادر موفق به ادامه تحصیل نشد. علی اکبر وقتی دید می تواند به فعالیت پردازد و مسئولیت اداره خانه را به عهده بگیرد. با اراده ای راسخ به کارخانه رفت تا با همت مردانه اش زندگی مادر عزیزش را از تنگنا و فقر مادی رها سازد. آری علی اکبر، با این که از نیروی جسمی کمی برخوردار بود، اما روح والای او حکم می کرد، بی باک و صبور و قهرمان در میدان کارزار همچون درختان کویری بی نیاز از آب و بی چشم داشت از نوازش، استوار و مقاوم بایستد تا به زندگی مادرش جلوه ای دیگر بخشد.

او چون در سختی ها بزرگ شده بود و تاریخ محرومین را با عمق وجودش درک و لمس کرده بود که انسان های تحت ستم جامعه چگونه زیر چکمه جباران سرکوب می شوند، آوای دردمند و سوزناک محرومین را از گوشه و کنار کشورش از سیاه چال های خفاشان شب پرست با گوش دل می شنید و در قلبش جوشش ایجاد می کرد و جرقه هایی را انتظار می کشید تا این که

صدای حق طلب پیر جماران از نجف برخاست؛ چون ندای امام با فریادهای درونی علی اکبر دمساز بود او را واداشت تا مجدانه بر علیه طاغوت بخروشد.

هنوز صدای تکبیر و آزادی خواهی او را دیوارهای کاهگلی روستایش سر می دهند، ولی کوتاه فکران و ابلهان به جرم گستاخی در برابر ستمگران آزارش می دادند. ظلمت که به پایان رسید و صبح صادق دمید، آرامش به او دست داد، اما چون پر تحرک بود، احساس خلأ می نمود، و به همین علت به درک معارف اسلامی پرداخت و سپس تصمیم گرفت در سپاه پاسداران انقلاب اسلامی خدمت نماید تا قطره ای از دریای بی کران نعیم خداوندی باشد. چندین بار به جبهه رفت و در عملیات متعددی شرکت نمود و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۶/۲۸ در جبهه جنوب ایستگاه حسینیه به آرزوی دیرینه اش رسید. پیکر مطهرش در گلزار شهدا امام زاده محمد نوش آباد به خاک سپرده شد.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید علی اکبر رنگینی

به نام خداوند بزرگ که با یاد و ذکر او قلب ما آرام می گیرد و با درود و سلام به رهبران آسمانی مخصوصاً حضرت محمد بن عبدالله (ص) و ائمه معصومین (علیهم السلام) و بر تمامی پیروان آنان از آغاز تاکنون و با سلام بر رهبر کبیر و بزرگوار انقلاب، با درود به ارواح پاک شهیدان اسلام مخصوصاً سیدالشهدا (علیه السلام) که آموزگار و معلم شهادت است و همه شهیدان انقلاب اسلامی و شهدای جنگ تحمیلی عراق علیه ایران و شهدای ۷ تیر که در رأس آنان شهید مظلوم بهشتی بود.

پروردگارا! بنده حقیر در جهل و ناآگاهی به سر می برم، خدایا! ظلم کردم بر نفسم و اگر مرا نیامرزی و رحم نکنی، البته روسیاه خواهم بود.

ای دوستان عزیز! قدر این انقلاب اسلامی را بدانید و تا آخرین قطره خونتان از آن پاسداری کنید و قدر این رهبر الهی حضرت امام خمینی را بدانید که او یکی از بزرگترین نعمت های خداست. توصیه می کنم که از پیروان سر سخت ولایت فقیه باشید.

مادر عزیزم! امیدوارم سلام گرم و خالصانه فرزندت را که از کربلای جنوب ایران نثارت می کنم بپذیری. مادر جان! در این مدت عمرم زحمات زیادی برای من کشیدی. مادرم! همیشه خود را شرمنده می دانم از این که نتوانستم لااقل ذره ای از این همه زحمات و محبت های شما را جبران کنم. مادر جان! در زندگی رنج فراوان به شما داده ام، ولی امیدوارم که از سر تقصیرات فرزند خود بگذری و به محبت مادری ببخشید.

خواهر مهربانم! اگر یک بچه خوب به جامعه تحویل دهی آن قدر ارزش دارد که نمی توان آنرا توصیف نمود و به قول امام عزیز، به اندازه تمام عالم ارزش دارد و به طور کلی سعادت جامعه به تربیت فرزند بستگی دارد. خواهر جان! می دانم تو کسی را نداری، هیچ نگران نباش و صبر کن که خدا با صابران و دوستدار آنان است. والسلام

و علی من التبع الهدی

علی اکبر رنگینی



✽ نام: محمد رضا

✽ نام خانوادگی: زلفی یزدلی

✽ فرزند: آقا علی

✽ تاریخ شهادت: ۶۴/۱۲/۹

✽ مکان شهادت: عملیات والفجر ۸ فاو

✽ نوع عضویت و شغل: پاسدار

✽ مکان دفن: گلزار شهدای یزدل بخش سفید دشت آران و بیدگل

محمد رضا آن زمانی که امام از یاوران خود در رحم مادرها و گهواره ها صحبت می کرد در خانواده ای مذهبی و از نظر معیشتی متوسط در سال ۱۳۴۴ در روستای یزدل دیده به جهان گشود. دوران کودکی خود را با درد و رنج به اتمام رساند و در مدرسه ابتدایی قطب راوندی یزدل درس خواند و دوره راهنمایی را در راوند گذراند و دبیرستان را در مدرسه سپهر ثبت نام کرد و فقط یکسال درس خواند. چون دوران دبیرستان او با شروع جنگ تحمیلی مواجه شد برای گذراندن آموزش نظامی به تهران رفت و پس از دوره آموزش به جبهه های حق علیه باطل اعزام شد و در عملیات بیت المقدس و فتح المبین شرکت کرد پس از آن در دوره امدادگری شرکت کرد و دیپلم گرفت و مجدداً در عملیات والفجر مقدماتی مشغول امدادگری و درمان مجروحین شد در سال ۱۳۶۲ به سپاه کاشان مراجعه و به استخدام سپاه در آمد و برای دوره آموزش سلاحهای سنگین توپخانه و آتش بار به پادگان شهید صدوقی اعزام و پس از پایان آموزش در کردستان حضور پیدا کرد و به عنوان جمعی لشگر ۱۴ امام حسین (ع) در عملیات والفجر ۱، ۲، ۴، ۵ شرکت کرد.

محمد رضا از اخلاق و برخورد بالایی برخوردار بود هنگامی که فرصتی پیدا می کرد برای راز و نیاز با پروردگارش گوشه ای را پیدا می کرد و مشغول دعا می شد عشق به شهادت در سراسر وجودش متبلور بود و از چهره اش نمایان.



آموزش تخریب را در لشکر امام حسین (علیه السلام) فرا گرفت و مسئولیت خنثی کردن مینها را پذیرفت بهمن ماه سال ۱۳۶۲ ازدواج کرد و یک ماه از ازدواجش گذشته بود که برای چندمین مرتبه به جبهه های جنوب اعزام و به عنوان تخریب چی در عملیات خیبر شرکت کرد. که پس از این عملیات مدتی را در سپاه کاشان بود و در تاریخ ۶۴/۱/۵ به صورت داوطلب به جبهه ها روانه شد. آذر ماه سال ۶۴ بود که خداوند فرزند پسری به او عطا کرد.

سه ماه از تولد فرزندش نگذشته بود که در تاریخ ۶۴/۱۲/۹ برای آخرین مرتبه به جبهه های جنوب اعزام و در عملیات ظفرمند والفجر ۸ شرکت نمود تنها ۸ روز از این عملیات گذشته بود که به آرزوی دیرینه خود که شهادت در راه معبودش بود رسید.

آری مردان خدا آنقدر درب خانه معشوق را دق‌لباب می کنند تا جواب بشنوند.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید محمد رضا یزدلی

خدایا مرا از بندگان خاص خود قرار بده و شهادت را نصیبم گردان، سراسر وجودم مملو از نافرمانی توست پس ای معبود رحم کن و شهادت را نصیبم کن، شهادت خالصانه ای که مقبول توست.

خداوندا، تو شاهد هستی که از تمام مظاهر مادی دور شده ام تا به تو پناه بیاورم و به عشق تو و انبیاء تو حرکت کردم و اینک فقط منتظر پیوستن به تو هستم و لا غیر. معبودا خواهان شهادت هستم نه به این منظور که از زندگی دنیا خسته شده ام بلکه می خواهم گناہانی را که انجام داده ام به وسیله رنج و سختی در راه تو از بین بروم و با ریختن خونم به خاطر رضای تو پاک شوم.

ای معشوقم، مرا فرا خوان که دیگر نمی توانم صبرکنم، راستی چه سخت است آنگاه که بین دو دوست صمیمی جدایی می افتد و چه دشوار است آن موقعی که بین عاشق و معشوق فاصله می افتد و چه سخت است آن لحظه ای که یک رهرو به مقصودش نمی رسد. و ای پدر و مادر عزیزم! این آخرین سلام را به شما عرض می نمایم به شما تبریک می گویم که چنین فرزندی را برای انقلاب و اسلام تربیت نمودید.

پدر و مادر عزیزم: هرگز نمی گویم گریه نکنید، گریه کنید ولی نه آنقدر که دشمن را شاد کند بلکه همیشه به یاد شهادت کربلا و امام حسین (علیه السلام) و اصحاب با وفایش باشید و گریه کنید به یاد خانواده هایی که گریه کنید که دو الی چهار فرزند خود را از دست داده اند و به یاد یتیمان که نیمه شبها به یاد پدر خود می افتند و خانواده خود را به گریه می اندازند، گریه کنید. ( لازم به ذکر است خود شهید نیز موقع شهادت یک فرزند داشته است.)



✽ نام: سید عباس

✽ نام خانوادگی: سادات حسینی

✽ فرزند: سید هاشم

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۴

✽ مکان شهادت: ام الرصاص

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - طلبه

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

در روزگاری که سیطرهٔ دیو صفتان زشت خوی، هنوز بر خاک پر گهر این مرز و بوم سایه انداخته بود و آن زمان که هنوز شیئهٔ اسب تک سوار خمینی، گوش ما را نوازش نکرده بود، در اولین روز بهار ۱۳۴۵ در «نوش آباد» نوزادی از سلالهٔ پاک رسول (ص)، چشم به جهان هستی گشود و زندگی جاوید را از چشمان نیمه بازش مرور کرد.

پدر به یمن قداست نام مبارک سقای کربلا، «عباس» نامیدش، تا زندگانی را در کنف حمایت سردار بی دست آغاز کند. در همان کودکی به همراه پدر در جلسات قرائت قرآن و مراسم مذهبی شرکت و قلب کوچک خود را به نور ایمان و محبت خاندان وحی مزین می کرد. پس از اتمام تحصیلات ابتدایی راهی مدرسهٔ راهنمایی شد تا الفبای علم و معرفت بیاموزد و در کنار درس، با پخش اعلامیه و شرکت در تظاهرات مردم علیه ظلم و تباهی، پیروزی انقلاب را جشن گرفت. او با اخلاص و تواضعی که داشت، اعمال نیکوی خود را از دیگران مخفی می کرد و همیشه به دنبال گمشده ای می گشت و خطاب به خویش می سرود:

ای دل به کوی عشق گذاری نمی کنی / اسباب همه جمع داری و کاری نمی کنی

آری، جذبۀ دلربای حضرت دوست او را در جوار پاکان روزگار، حجره نشین مدرسهٔ علمیه «آیت الله یثربی» کاشان کرد تا در فضای معنوی حوزه و نشستن در پای درس فرزندگان و سحرخیزی و مناجات، روح بی قرار خود را مزین به علوم اهل بیت (علیه السلام) نماید. نوجوان پر

نشاط نوش آبادی با استعداد وافر خدا دادی، ضمن تحصیل علوم دینی و تزکیه نفس، توانست تحصیلات دبیرستان را نیز به صورت شبانه به پایان رساند.

آن هنگام که جبهه های سراسر نور، مشهد شهیدان کوی یار شده بود، وی با شنیدن ندای ملکوتی پیر جماران خمینی کبیر بی سرو سامان به کربلای ایران شتافت تا شاید محبوب خویش را در میان سنگرهای خاکی بیابد.

عباس با تبسم و روحیه شاداب خود، هنرش را در جبهه نیز به کار گرفت و به طراحی و خطاطی بر روی لباس های رزمندگان می پرداخت.

سرانجام این خط شکن گردان « موسی بن جعفر <sup>(علیه السلام)</sup> » با رزمی نمایان، سرزمین « ام الرصاص » را عرصه تجلی عشق بازی خویش کرد و در تاریخ ۱۳۶۵/۱۰/۴ در خون خویش غوطه ور شد و تا اوج آسمان خوبی ها پرواز کرد. پیکر مطهرش پس از سالها غربت در خردادماه ۱۳۶۸ تشییع و در گلزار شهدای « نوش آباد » به خاک سپرده شد.

نام و یاد دل ربایش فریاد بلند روزگاران باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید سید عباس سادات حسینی

ای خدا! به نام تو شروع می‌کنم زیرا تو علام الغیوبی و کاشف الکروب، خدایا! مرا از تاریکی و ظلمات به سوی نور هدایت کن، چون می‌دانم صراط مستقیم از مو باریک‌تر است و می‌دانم اگر در تاریکی باشم، حتماً به فساد و تباهی کشیده می‌شوم و می‌دانم که گمراهی و فساد چه بلای خطرناکی است، خداوندا! من اگر همیشه و حداکثر در نمازهای یومیه تو را عبادت می‌کنم، خداوندا! به وسیله عجب عبادتم را خراب نکن و مرا از عجب و فخر و کبر و غرور رهایم ساز.

خداوندا! قلبم سیاه است و آن قدر قساوت دارم که نمی‌توانم زیبایی‌های جمال تو را درک کنم و آن قدر گناه کرده‌ام که پرده گناه، مرا از دیدن امام زمانم محروم می‌نماید. خداوندا! در واپسین لحظات عمرم به تو پناه می‌آورم، از تو کمک می‌خواهم و دست به دامن تو می‌زنم.

خداوندا! به قول چمران پرگاهی در مقابل یک طوفان هستم، به مخصوص ترین نام‌هایت و به خون تمام شهیدان راهت و به حلقوم بریده امام حسین (علیه السلام) قسمت می‌دهم، چون خودت گفתי هر کس مرا به حسین (علیه السلام) قسم بدهد، دست رد به سینه او نمی‌زنم و نخواهی زد. خداوندا! به عزت و جلال شکوهمندت و عصمت پیامبرانت و به فروغ اولیایت و به دعای شایسته گانت قسمت می‌دهم توبه قبل از مرگم را بپذیر و آرامشی به هنگام مرگم و آمرزشی بعد از مرگم بده و مرا از عذاب آتش برهان و مرا به بهشت وارد کن.

ای برادران! افتخار کنید که در چنین زمانه‌ای در حضور چنین رهبری واقع شده‌اید. امام، خورشیدی است که بر تارک قلب‌های رنج دیده مستضعفین جهان می‌درخشد، امام، مثل قلب در بدن انسان است که، اگر نباشد از کار می‌افتد. و (یا مثل) سر انسان است که اگر نباشد، انسان و این ملت گمراه می‌شوند، برای خاطر خدا هم که شده گوش کنید.

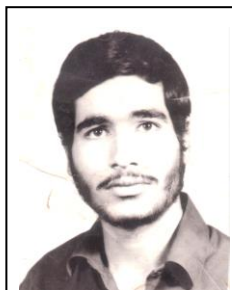
در امر ولایت فقیه و رهبری وحدت داشته باشید و همه او را اطاعت کنید، دعا به امام یادتان نرود و برای پیوند با روحانیت، در نمازهای جماعت، این جمله را که من خیلی دوست دارم بگویید.

با مشت محکم می زند این ملت      بر دهن دشمن روحانیت

ای خواهر مسلمان! سیاهی چادر تو بیش از سرخی خون من کاخ‌های واشنگتن و کاخ‌های سفید را می لرزاند و حتی آنها را واژگون می کند، ای مادران! و ای خواهران! فرزندان را شجاعانه و در همه زمینه‌ها فعال تربیت کنید.

از تمامی اهالی نوش آباد خواهش می کنم مرا حلال کنند و از پدر و مادر و برادران عزیزم! همه و همه می خواهم مرا حلال کنید. خدا بر ما منت گذاشت که امام خمینی را برای ما فرستاد؛ ما هم اهل کوفه نیستیم که حسین زمان خود را رها کنیم، ما بر این امامان می نازیم و افتخار می کنیم و از خداوند خواهان سلامتی برای ایشان تا ظهور حضرت مهدی (عج) هستیم. والسلام

سید عباس سادات حسینی



✽ نام: عباس

✽ نام خانوادگی: ساکنی

✽ فرزند: غلامرضا

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۱/۱۰

✽ مکان شهادت: سنندج

✽ نوع عضویت و شغل: پاسدار رسمی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

عباس پنجم تیرماه ۱۳۴۳ در محله جنگل آباد آران به دنیا آمد. جوانی مؤدب و آرام بود. وی علاوه بر تحصیل در مدرسه در امر کشاورزی یار و یاور پدر بود.

در دبیرستان شهیدان عبدالهی از شاگردان فعال کتابخانه بود با شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران تابستان سال ۱۳۶۰ که کلاس سوم دبیرستان را گذرانده بود از طرف بسیج شهرستان به منطقه مریوان اعزام و سه ماه در شرایطی سخت با دشمنان میهن اسلامی جنگید.

فروردین ۱۳۶۱ برای شرکت در عملیات فتح المبین و آزاد سازی میهن اسلامی داوطلبانه به منطقه جنوب اعزام شد.

با اخذ دیپلم در خرداد ۱۳۶۱ مجدداً به صورت داوطلبانه راهی میادین جنگ شد و در تیرماه ۱۳۶۱ در عملیات رمضان ( جنوب ایران، شلمچه) شرکت نمود که در این عملیات از ناحیه دست و صورت و گردن مجروح و عازم بیمارستان شیراز و سپس به بیمارستان تبریز منتقل شد. بعد از بهبودی علی‌رغم شرایط مناسب برای ورود به مرکز تربیت معلم، برای خدمت به امنیت کشور، عضویت در سپاه پاسداران را انتخاب کرد.

پس از گذراندن آموزش اولیه در سپاه، برای حراست از بیت حضرت امام خمینی (ره) به جماران اعزام شد و مدت هشت ماه در آنجا مشغول خدمت بود.

برای بار چهارم در تاریخ ۱۳۶۲/۴/۱ عازم لشکرهای رزم سپاه ( لشکر ۱۴ امام حسین (علیه السلام) ) شد و در معاونت پرسنلی ( ارزیابی ) مشغول خدمت گردید

سرانجام در تاریخ ۱۳۶۲/۱۱/۱۰ در حالی که به همراه مسئول معاونت پرسنلی لشکر ۱۴ امام حسین (علیه السلام) در خیابان سیروس سنندج به سمت پادگان در حرکت بودند، توسط نیروهای ضد انقلاب و مزدوران صدام به شهادت رسید.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد



## فرازی از وصیت نامه ی شهید عباس ساکنی

...ای اهل ایمان! با کفار از هر که به شما نزدیکتر است شروع به جهاد کنید... (توبه)

امید است خداوند منان مرا نیز به قافله شهدا ملحق سازد که سخت در انتظار این فیض عظیم هستم... ای خدای بزرگ، راضیم به رضای تو، هر چه بخواهی، من نیز آن را می خواهم... .

ای امت مسلمان! مبدا دست از یاری رهبر بردارید که آن روز، روز عزای ما و روز شادی دشمن است... از خدا درخواست کنید که توفیق اطاعت از اوامرش را به همه عنایت فرماید.

شما ای امت مسلمان! مبدا سنگ اسلام را به سینه بزنید، ولی اعمال عبادی را صحیح و کامل انجام ندهید... .

بر همه شما واجب است که از دستاوردهای انقلاب اسلامی پاسداری نمایید... . خدا روزی را نیورد که از جنگ خسته شویم که آنروز است که باید تن به ذلت داد... محکم باشید و از اسلام و قرآن دفاع کنید، از حرمت خون شهدا پاسداری کنید... .

پدر و مادرم! اگر می خواهید بر شهادت من گریه کنید، بر مصیبت های اهل بیت (علیه السلام) گریه کنید. من و امثال من فدای حسین (علیه السلام)... .

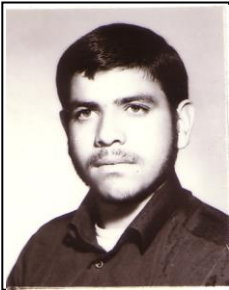
مادرم! من عروس سرخ شهادت را بر عروسان دنیای فانی ترجیح دادم و آن را انتخاب کردم و مدال افتخاری را برای خود و شما خریدم که هرگز از بین رفتنی نیست. می دانم برایم خیلی زحمت کشیدی، انشاء الله در آن دنیا جبران کنم. اکنون در این راه فدای اسلام گشته ام، غم مخورید و افتخار کنید و خدا را شکر نمایید که امانتی که به شما داده بود به صاحبش برگرداندید... .

شما ای خواهرانم! در زندگی تان سعی کنید از اخلاق فاطمه (س) و زینب کبری (س) سرمشق بگیرید و علاوه بر عمل به آن، به دیگران نیز بیاموزید و پیام رسان خون شهدا باشید... .

برادرم مهدی! سعی کن درس بخوانی و در آینده در سنگرهای علم و دانش و رزم در راه خدا خدمت نمایی.

شما معلمین و دانش آموزان محترم! برای استقلال کامل، احتیاج به استقلال فرهنگی داریم، با الهام از الگوهای صحیح و چراغ هدایت مکتب راستین اسلام، قدم بردارید. در این راهی که قدم نهاده ام، تمام خطرات را به خود خریده ام و در انتظار پیوستن به ملکوت اعلی هستم... خیلی علاقه به دعای زیارت عاشورا دارم، گاهی اوقات برایم بخوانید.

عباس ساکنی ۱۳۶۲/۹/۱



✽ نام: حسین علی

✽ نام خانوادگی: سیبلی

✽ فرزند: نعمت‌الله

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۱۲/۱۱

✽ مکان شهادت: فاو (منطقه عملیاتی والفجر ۸)

✽ نوع عضویت و شغل: سرباز سپاه

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

حسین علی در اول اسفند ۱۳۴۵ در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد و دوران ابتدایی را در دبستان شهید ناصر فکری گذراند پس از دوران ابتدایی به علت مشکلات اقتصادی خانواده مشغول کارگری و قالی بافی شد.

حسین علی از اخلاقی خوب و متواضعانه برخوردار بود، حسن معاشرتش با دوستان و نزدیکان زبانزد عموم بود. دوران نوجوانی او مصادف با سرنگونی رژیم منحوس پهلوی بود و با این که نوجوان بود، در مبارزه با رژیم پهلوی هیچ ترس و هراسی به خود راه نمی داد و در راهپیمایی‌ها و تظاهرات علیه رژیم شرکت فعال داشت.

وقتی که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران شروع شد او با سن کم ولی روحی بزرگ داشت که آرام و قرار نمی گرفت و به دنبال ثبت نام برای اعزام به جبهه بود که چند مرتبه به سپاه و بسیج مراجعه کرد، ولی موفق نشد.

حدود یک‌سال از شروع جنگ گذشته بود با فشار زیاد مسئولین ثبت نام اعزام به جبهه، توانست ثبت نام کند و برای اولین بار به اهواز اعزام شد که مدت سه ماه اهواز بود و پس از بازگشت به علت نیاز منطقه محروم سیستان و بلوچستان به آن دیار اعزام گردید. این مأموریت هم سه ماه طول کشید و سپس به کردستان عزیمت کرد و موفق به شرکت در عملیات والفجر ۴ شد و در اعزام بعدی در عملیات خیبر شرکت کرد که در این عملیات از ناحیه پا مجروح شد.

پس از بهبودی به عنوان سرباز سپاه به لشکر ۱۴ امام در منطقه جنوب مراجعه و در واحد پدافند هوایی مشغول خدمت گردید و در عملیات بدر شرکت نمود و در این عملیات نیز بر اثر شلیک گلوله های هلی کوپتر دشمن بعضی از ناحیه سینه مجروح و به اصفهان انتقال یافت و پس از بهبودی نسبی برای آخرین بار به جنوب اعزام تا بالأخره در تاریخ ۶۴/۱۲/۱۱ ۱۳در عملیات پیروزمند والفجر ۸ ( فاو عراق ) به درجه رفیع شهادت؛ همان آرزویی که از نوجوانی دنبالش بود، رسید.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید حسین علی سبیلی

خداوندا! از تو می خواهم تا مرا نیامرزیدی از این دنیای فانی نبری و آن‌گاه شهادت در راهت را که خاص بندگان مخلص توست به من ارزانی دار، امیدوارم در قیامت شرمنده شهدا نباشم. امت شهید پرور ایران اسلامی! پیرو امام و دستورات و رهنمودهای پیامبر گونه اش باشید... کسانی که می‌گفتید: ای کاش در زمان امام حسین <sup>(علیه السلام)</sup> بودیم و سرو جان می باختیم، الآن نواده حسین <sup>(علیه السلام)</sup> به شما دستور جهاد در راه خدا و رفتن به میدان نبرد می دهد و راه هر گونه کناره گیری از خیمه و جنگ را بر شما مسدود نموده، الآن موقع امتحان است. باشد که از این آزمایش سرافراز بیرون آید، به حرف‌هایی که می زدید جامه عمل بپوشانید و شعار ندهید، عمل کنید.

دوستان عزیزم! مبدا گول زر و زیور و هیئت آراسته دنیا را بخورید؛ این مار خوش خط و خال در درونش زهری هلاک کننده دارد. اگر در باتلاق دنیا افتادید، دیگر رهایی از آن محال است. به گفته رسول اکرم <sup>(ص)</sup>: «دنیا جای گذر است نه ماندن» مبدا شمع‌های سوخته را و یوسفان گم گشته و گل های پر پر را از یاد ببرید. والسلام

حسین علی سبیلی



✽ نام: حسین

✽ نام خانوادگی: سرکاری محمد آبادی

✽ فرزند: حسن

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۸/۴

✽ مکان شهادت: دزفول

✽ نوع عضویت و شغل: دانش آموز بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای محمد آباد بخش سفید دشت آران و بیدگل

اول آذر ۱۳۴۷ در خانواده ای مستضعف در روستای محمد آباد نوزادی چشم به جهان گشود که نام مبارک حسین را بر او نهادند تا ادامه دهنده خط سرخ حسینی در کربلای خمینی باشد. در شش سالگی به مدرسه قآنی رفت و تا کلاس پنجم را در آنجا گذراند. پس از کلاس پنجم مدت دو سال درسش را رها کرد و برای کمک به خانواده مشغول کار شد. سپس شور و شوق تحصیل علم، او را به مدرسه راهنمایی یزدل کشاند و تا سال دوم را در آنجا تحصیل کرد، آن گاه وارد اقیانوس خشم ایران علیه رژیم ستم شاهی شد و با شرکت در تظاهرات و پخش اعلامیه، نفرت خود را از طاغوتیان نشان داد. پس از انقلاب به کتابخانه ولی عصر (عج) محمد آباد رفت و با فعالیت زیاد عضو شورای آن جا شد. بعد از تشکیل بسیج به آموزش های عمومی رفت و پس از گذراندن این دوره عضو فعال بسیج گردید و پشت کار و تلاش او باعث شد تا به عنوان مأمور تحقیقات گروه مقاومت شناخته شود. جوش و خروش مدامش او را بر آن داشت تا عزم جبهه نماید ولی سن کم او مانعی برای ثبت نام بود.

اصرارهای زیاد او در نهایت باعث شد در نیمه مرداد ۱۳۶۱ در پادگان آموزشی اصفهان دوره آموزشی را پشت سر بگذارد؛ سپس به وطن بازگشت و گویی می دانست این بار آخر است که آشنایان و بستگان را می بیند. پس از خداحافظی به اهواز منتقل و با سازماندهی در پایگاه شهید

مدنی به منطقه عملیاتی اعزام و سرانجام با تیر دشمنان قرآن به هنگام نگهبانی مجروح شد و در حالی که آیه هایی از قرآن را می خواند و برای امام دعا می کرد روح بلندش به آسمان پر کشید و پیکر مطهرش در گلزار شهدای محمد آباد دفن گردید ( او به عنوان کم سن ترین شهید شهرستان آران و بیدگل شناخته شد).

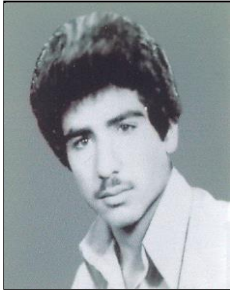
یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید حسین سرکاری محمدآبادی

با سلام و درود به ارباب عزیزم مهدی موعود (عج) و سلام و درود به رهبر انقلاب امام خمینی و سلام و درود به رزمندگان اسلام و سلام به مسلمانان جهان و سلام و درود به پدر و مادر عزیز و مهربانم. از خدا می خواهم که مرا از این که گناهان بسیار کرده ام ببخشد و نیز از مردم و پدر و مادرم می خواهم مرا حلال کنند و اگر من شهید شدم از پدر و مادرم می خواهم هیچ گریه نکنند، چون شهیدان در حقیقت زنده اند، گر چه پدر و من خصوصاً مادر خیلی به فرزندشان علاقه مند هستند، زیرا برایش زحمت کشیده اند و او را با آرزوهایی بزرگ می کنند. همان طور که شما پدر و مادر عزیز مرا دوست دارید، من نیز شما را خیلی خیلی دوست دارم، اما آفریننده جهان به من اجازه نمی دهد که من اسلام را رها کنم و جهاد نکنم، برای این که کنار پدر و مادرم باشم و در این دنیای بی ارزش زندگی کنم! از همه می خواهم مرا حلال کنند و اگر نماز قضایی دارم برایم به جا آورید و پانصد تومان پولم را برای جنگ زده ها و پنجاه تومان برای کتابخانه ولی عصر بدهید، خدا حافظ ای مادر و ای پدر مهربانم، امیدوارم که در انجام وظایف دینی خود پیروز باشید. و اسلام و علیکم و رحمت الله و برکاته.

حسین سرکاری محمد آبادی





✽ نام: عباس

✽ نام خانوادگی: سلطانی

✽ فرزند: جان علی

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۴/۲۳

✽ مکان شهادت: عین خوش - شلمچه

✽ نوع عضویت و شغل: روحانی (بسیجی)

✽ مکان دفن: گلزار شهدای ابوزید آباد

اول مرداد ۱۳۴۳ در محله « ابوزید آباد » از توابع شهرستان آران کودکی چشم به جهان گشود که به یمن تقدس نام باب الحوائج « عباس » نام گرفت.

دوره ابتدایی را در زادگاهش سپری کرد و همزمان ورود به مدرسه راهنمایی به فراگیری قرآن مشغول شد و موفق به اخذ مدرک سیکل گردید.

تحصیلات راهنمایی اش همزمان با اوج مبارزات ملت سلحشور ایران بر ضد رژیم منفور شاهنشاهی بود،

عباس نوجوان نیز به همراه دیگر دوستان نقش خود را با آن شور و شجاعت نوجوانی به خوبی ایفا کرد. وی به همراه دوست و همکلاسی اش « غلامرضا » که بعدها او نیز تاج شهادت بر سر نهاد عکس شاه ملعون را در مدرسه پاره کردند و بدین صورت اعتراض خود را ابراز داشتند. این کار دلیرانه عباس و غلامرضا خشم مسئولین خود باخته مدرسه را برانگیخت و باعث بروز مشکلات فراوانی برای این دو نوجوان دلاور شد.

انقلاب سرانجام به پیروزی رسید و خفاش صفتان کوردل از این دیار نور رخت بر بستند. شهید سلطانی که از ابتدا به علوم و معارف اسلامی علاقه داشت، پس از انقلاب به حوزه « آیت الله یثربی » کاشان رفت و به صف طلاب آن دیار پیوست.

یکسال پس از حضور در مدرسه علمیه ، شیپور جنگ نواخته شد و دست استکبار این بار از آستین حزب بعث بیرون آمد و به ایران حمله کرد و فکر می کرد می تواند بار دیگر بر خاک پر گهر این دیار دست یازد.

غیرت جوانان ایران زمین به خروش آمد و مرزهای جنوب و غرب کشور به سنگرهای عشق و ایثار تبدیل شد. عباس سلطانی نیز مانند دیگر دلاوران حضور خویش را در جبهه لازم دید، اندکی درنگ نکرد و روانه جبهه های آبادان شد و مردانه رزمید و آموخته های روزهای مدرسه را در خاک گرم آن دیار به عمل گرفت.

در پنجمین اعزام در نوزده رمضان ۱۳۶۱ برای آخرین بار در چشمان خانواده نگریست و از دیوار نگاهشان رخ برکشید و در ۱۳۶۱/۴/۲۳ به وصال یار رسید. سالیان سال ابوزید آباد، در حسرت حتی نشانه ای از عباس سلطانی، چشم به راه در انتظار طلوع صبح امید ماند. تا که پیکری سبکبال به بلندای عرش بر فراز دستان مردم ابوزید آباد تشییع و در گلزار شهدای آن دیار به خاک سپرده شد.

*روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد*

## فرازی از وصیت نامه ی شهید عباس سلطانی

« من جاهد فانما یجاهد لنفسه ان الله لغنی عن العالمین » (عنکبوت، آیه ۶۱)

« الدنیا مزرعه الاخره ؛ دنیا کشتزار آخرت است. » (پیامبر اکرم «صلی اله علیه و آله»)

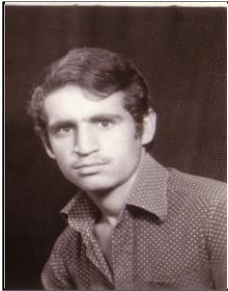
شکر خدای را که ما را در این دوره و زمانه قرار داد. شکر خدای را که خمینی را به ما داد تا ما را راهنمایی کند و نقش ظالمان را به ما نشان داده و روشن کند و حمد خدای را که ما را یاران این امام قرار داد و باز شکر که این ظالمان و خائنان و منافقان رویشان سیاه شد و حمد خدای را که چنین پدر و مادری به ما داد که [به ما] اجازه حضور در جبهه را بدهند و خود جزء یارانی از امام باشند.

برادران و خواهران، پدر و مادرم! سلام، من که الآن عازم جبهه حق علیه کفر هستم، چند سخن با شما دارم:

۱. راه امام راه حق و راه انبیا می باشد، پس از او اطاعت و او را تا می توانید یاری نمایید.
  ۲. سلام مرا به امام و برادرم محمد سیفی - که در اسارت مزدوران بعثی می باشد - برسانید.
- ۰۳ هر شب جمعه بر سر مزار من بیایید و از خداوند مهربان بخواهید که از گناهان و معصیت های ما بگذرد و نادیده بگیرد و روحمان را با روح شهدا محشور بگرداند.
- آری دوستان! معصومین<sup>(علیه السلام)</sup> چهارده تن هستند، پس ما همگی گناهکاریم، پدران! مادران! به فرزندانمان اجازه حضور در جبهه را بدهید، چون اگر در قلب کسی عشق جبهه که همان عشق به الله، شهادت، اسلام و این سرزمین می باشد ظهور نماید، گمان ندارم هیچ قدرتی بتواند این عشق را از قلب او خارج نماید و خیلی می بخشید که سرتان را به درد آوردم، در آخر سخن عرض می کنم که، دعا کنید خداوند منان طول عمر به امام و رهبران بدهد تا پرچمی را که در دست او قرار دارد به دست صاحب الزمان مهدی موعود<sup>(عج)</sup> بسپارد.

به امید دیدار در بهشت فردوس

تاریخ ۱۳۶۰/۹/۲۲



✽ نام: یوسف

✽ نام خانوادگی: سلمانی زاده نوش آبادی

✽ فرزند: محمود

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۵/۷

✽ مکان شهادت: پاسگاه زید

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

یوسف در ۱۳۴۳/۱/۱۸ در نوش آباد در خانواده ای مستضعف و مذهبی چشم به جهان گشود. او تا سال اوّل راهنمایی به تحصیل پرداخت و برای کمک به درآمد خانواده درس را رها کرد و در کارخانه شماره ۳ کاشان مشغول کار شد. در جلسات دعای کمیل و اصول عقاید با دوستانش شرکت می نمود و با شروع شدن جنگ تحمیلی عراق علیه ایران به اصفهان رفت و دوره آموزش نظامی را گذراند و آماده رفتن به جبهه شد و در عملیات های طریق القدس ( آزاد سازی بستان )، فتح المبین، بیت المقدس و رمضان شرکت کرد سرانجام در عملیات رمضان به خیل شهیدان پیوست.

روحش شاد و راهش مستدام و پیر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید یوسف سلمانی زاده

پدر جان! از تو می خواهم ناراحت نباشی که ما راه امام حسین (علیه السلام) را ادامه می دهیم.  
ای مادر مهربانم! بدان که من راه و رسم حسین (علیه السلام) را ادامه داده ام و از تو می خواهم  
همچون کوهی استوار مقاومت کنی.

مادر جان! بدان که من از ۷۲ تن شهدای کربلا: علی اکبرها، قاسم ها، بهشتی ها، رجائی ها،  
باهنرها و دیگر شهدا عزیزتر نبودم و بدان که امانتدار بوده ای.

برادرم! غم مخور که تو تنها نیستی، اگر قبلاً یک برادر داشتی حالا همه زمندها برادر تو هستند.  
خواهرانم! از شما می خواهم ناراحت نباشید و برای من گریه نکنید و به یاد شهدای کربلا و  
سرورشان حسین (علیه السلام) گریه کنید و همچون کوهی استوار باشید و زینب وار باشید و مادرم  
را دلداری دهید و نگذارید ناراحتی داشته باشد.

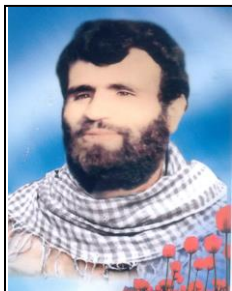
از همه شما می خواهم راه شهدا را ادامه دهید و پیرو خط رهبرکبیر انقلاب اسلامی ایران امام  
خمینی و گوش به فرمان او باشید.

از شما خانواده مهربانم می خواهم، پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی به این میهن اسلامی  
وارد نیاید.

امیدوارم امام خمینی تا انقلاب مهدی (عج) زنده باشد.

والسلام علیکم و رحمت ا... و برکاته

یوسف سلمانی زاده، ۶۰/۱۲/۱۳



- ✽ نام: صالح
- ✽ نام خانوادگی: سمیعی نژاد (آتش پور)
- ✽ فرزند: علی
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۳/۱۳
- ✽ مکان شهادت: منطقه شلمچه (پاسگاه زید)
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدا امام زاده محمد (علیه السلام) بیدگل

صالح ۱۳۳۶/۱۱/۲۵ در خانواده ای مستضعف و کارگر در بیدگل چشم به این دنیای فانی گشود، دنیای پر رمز و راز، دنیای مقابله و جنگ حق و باطل و ... از همان کودکی به کار قالی بافی مشغول شد حتی برای تحصیل علم نتوانست وارد دبستان شود.

ده ساله بود که تصمیم گرفت در کنار قالی بافی، شبانه مشغول تحصیل علم شود و موفق شد مدرک ششم ابتدایی را اخذ نماید.

هفده ساله بود که با دختر عموی خود ازدواج کرد، زندگی را با تمام مشکلات و کمبودهای فراوان، ولی مملو از مهر و محبت و صفا شروع کرد.

اولین فرزندش لیلا شش ماهه بود که پدرش ۱۳۵۵ برای انجام خدمت مقدس سربازی عازم شد.

بعد از اتمام خدمت سربازی مجدداً زندگی کارگری خود را ادامه داد. در سال ۱۳۶۰ به عضویت بسیج درآمد و سال‌ها در پایگاه بسیج صاحب الزمان بیدگل مشغول نگهداری و امور نظامی بود. او روحیه عجیبی داشت و علی‌رغم مشکلات فراوان زندگی، با عشق و وصف ناپذیری داوطلبانه در پایگاه بسیج خدمت می کرد تا این که برای شرکت در خط مقدم جبهه جنگ عازم جبهه ها شد و در عملیات خیبر در جنوب ایران ( خوزستان ) علیه متجاوزان وارد نبرد گردید و بالاخره

در تاریخ ۱۳۶۳/۳/۱۳ مصادف با سوم ماه مبارک رمضان در ۲۷ سالگی در منطقه شلمچه به شهادت رسید. از شهید سه فرزند ( لیلا، ریحانه و حمید رضا ) به یادگار مانده است.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

فرازی از وصیت نامه ی شهید صالح آتشپور (سمیعی نژاد)

سلام بر امام زمان (عج) و نایب برحقش امام خمینی.

خدایا! گناه مرا ببخش و مرگ مرا شهادت در راه خودت قرار بده

خدایا! از تو می خواهم که با پیروزی و با سلامتی به خانه برگردم و دست زن و فرزندانم را بگیرم و به زیارت کربلا ببرم، ولی اگر شهادت را نصیبم گردانی چه باشکوه تر خواهد بود مرگ من، چون به قول رهبر عزیزم شهادت ارثی است که از انبیا به ما رسیده است.

امت شهید پرور! جبهه ها را تنها نگذارید و به فرمان امام عزیزمان گوش فرا دهید. مساجد و نماز جمعه ها را فراموش نکنید. حسین زمان، خمینی بت شکن را تنها نگذارید.

پدر و مادر عزیزم! مرا ببخشید اگر در زندگی ام اشتباهاتی انجام داده ام. در تشییع جنازه ام زیاد گریه و بی قراری نکنید.

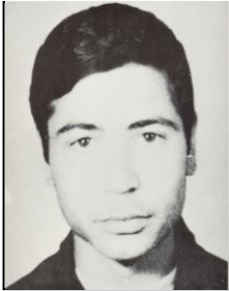
مادر جان! حق داری برایم گریه کنی، چون زحمت زیادی برایم کشیده ای تا مرا بزرگ کرده ای، اما خوشحال باش مادرم! چون می دانی که فرزندت چه راه صحیحی را انتخاب کرده است.

همسر مهربانم! امیدوارم مرا ببخشی اگر وظیفه همسر داری را نسبت به شما خوب انجام نداده ام. همسرم! خاطر جمع باش در آن دنیا به یاری خدا با هم خواهیم بود. همسرم، لیلا، ریحانه، و حمید رضای عزیزم را به مدرسه بفرست تا درس بخوانند و در آینده برای اسلام و کشورمان افرادی مفید باشند.

از شما می خواهم، جنازه ام را درب خانه ام به زمین بگذارید و وصیت نامه را بخوانید. از تمام دوستان و فامیل و همسایگان می خواهم که مرا ببخشند و امام را دعا کنند. والسلام

صالح سمیعی نژاد (آتشپور)





✽ نام: سید حسین

✽ نام خانوادگی: سیدیان ابوزید آبادی

✽ فرزند: سید محمد

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۳/۱۳

✽ مکان شهادت: محور سنندج

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای روستای محمد آباد، بخش کویرات ابوزید آباد

سید حسین دهم اردیبهشت ۱۳۴۵ در خانواده ای کشاورز از سلالهٔ زهرای اطهر<sup>(س)</sup> به دنیا آمد. سید حسین که زندگی را در خانواده ای مستضعف با کار و تلاش و سختی فراوان آغاز کرد باعث شد دوران نوجوانی خود را به جای تحصیل علم به کمک پدر در امر کشاورزی مشغول شود تا مقداری از مشکلات خانواده را از دوش پدر بردارد. با شروع جنگ تحمیلی علیه سرزمین ایران اسلامی، او نیز خود را به صفوف رزمندگان رساند و در تاریخ ۱۳۶۲/۹/۲۱ بعد از گذراندن آموزش نظامی به منطقه غرب کشور ( سنندج ) اعزام شد. این مأموریت ادامه داشت تا این که در ۱۳۶۳/۳/۱۳ درگیری با گروهک‌های ضد انقلاب در محور سنندج به فیض شهادت نایل آمد.

روحش شاد و راهش مستدام و پیر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید سید حسین سیدیان

با سلام بر منجی عالم بشریت و نائب بر حق او حضرت امام خمینی و ....  
 پدران و مادران! از اعزام جوانان به جبهه ممانعت نکنید، بگذارید که به جبهه های جنگ بروند و  
 از کشور خود دفاع کنند و راه شهیدان را ادامه دهند که این راه حسین (علیه السلام) است. ملت  
 ایران! در برابر این متجاوزان شجاعت خود را نشان دهید که ما از مرگ ترسی نداریم.  
 گوش به فرمان امام باشید و در خط رهبری باشید و نگذارید که دشمن شاد شود. پدر و مادرم!  
 ناراحت نباشید که من پیش شما نیستم، مرا حلال کنید. به نماز های جمعه و جماعت بروید،  
 پشت جبهه ها را کمک و یاری کنید. والسلام

سید حسین سیدیان



✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

✽ نام: حسن

✽ نام خانوادگی: شاخوسی

✽ فرزند: علی

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۵/۳۰

✽ مکان شهادت: رود کارون (دارخوین)

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی دانشجو

حسن شاخوسی دوم فروردین ۱۳۴۰ شمسی در یک خانواده مذهبی در آران متولد شد. وی از کودکی به همت خانواده خویش با دروس دینی آشنا شده و در سن شش سالگی به مدرسه رفت و چون شاگردی فعال و درس خوان بود، در دوران دبستان چندین بار جایزه گرفت و از شاگردان ممتاز کلاس بود. پس از گذراندن دوره دبستان، در مدرسه راهنمایی ثبت نام کرد و در دوره راهنمایی در کنار درس، کتاب های دینی و مذهبی را نیز مطالعه می نمود. علاقه زیاد او به علم آموزی باعث توجه و علاقه معلمان به ایشان شده بود.

سپس دوره دبیرستان را آغاز نمود و تحصیلات خود را در رشته اقتصاد ادامه داد. در این دوره بود که فعالیت سیاسی و مذهبی او به اوج رسید و به پیروی از رهبر کبیر انقلاب در تمامی تظاهرات و پخش اعلامیه های امام شرکت فعال و مؤثری داشت و همزمان با تحصیلاتش بود که انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی به پیروزی رسید.

حسن در این لحظات حساس با واقعیت های زندگی و با جامعه خود بیشتر آشنا شد و از این که مردم جامعه را در بند استعمار می دید احساس ناراحتی می کرد و در حل مشکلات آنان در حلّ توان کوشش می نمود.

حسن همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی موفق به اخذ دیپلم شد و در آزمون همگانی شرکت نمود و در رشته جغرافیای انسانی در دانشگاه تربیت معلم تهران به تحصیلات عالیّه ادامه دهد.

حسن در سالی که دانشگاه بود از لحاظ رفتار و اخلاق اسلامی فردی نمونه بود و در این مدت فعالیت زیادی در انجمن اسلامی دانشگاه داشت.

به علت انقلاب فرهنگی، دانشگاه ها تعطیل شد و ایشان جهت کمک مالی به خانواده، به شغل لحاف دوزی روی آورد و چند ماه در همین حرفه که از برادرش آموخته بود استاد شد.

حسن از لحاظ اخلاق و رفتار در بین دوستان خود الگو و نمونه بود و به همین دلیل رفقای بسیاری داشت و ایشان را خیلی دوست می داشتند و از خصوصیت ایشان علاقه فراوان به شعر و ادبیات بود و در بین دوستان خود در رفع مشکلات و اختلافات آنان کوشا بود.

حسن اوایل پیروزی انقلاب برای پاسداری از انقلاب اسلامی به شهر قم رفت و آموزش نظامی خود را به مدت یک ماه در مرکز سپاه پاسداران قم به اتمام رساند. و با شروع جنگ به بسیج سپاه آران رفت و ثبت نام نمود و از همین طریق جهت آموزش امداد و کمک پزشکی به لشکر ۲۱ حمزه به تهران اعزام شد و مدت یک ماهی که در تهران بود به علت استعداد فراوانی که در این کار از خود نشان داد، به عنوان مربی برای آموزش دیگر برادران خود انتخاب گردید و بعد از یک ماه مربی گری به جبهه نبرد حق علیه باطل اعزام شد و در عملیات بیت المقدس در فتح خونین شهر شرکت نمود و برای بار دیگر که به جبهه رفت در خط مقدم حضور پیدا کرد و بعد از بیست روز که در پاسگاه زید در خاک عراق بود، برای استراحت به اهواز آمد و با چند تن از همسنگران به کنار رودخانه کارون رفتند و در موقع آبتنی در ۶۱/۵/۳۰ هنگام نجات و جلوگیری از غرق شدن یکی از برادران رزمنده، خود نیز در آب غرق گردید و به لقاء الله پیوست.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

## فرازی از وصیت نامه ی شهید حسن شاخوسی

مَنْتِ خدای را که بزرگی از آن اوست.

خدا را شکر که ما را در شرایطی آفرید که می توانیم راه را از چاه باز شناسیم.

بارالها! با این زبان الکن تو را شکر می کنم که ما را در زمانی خلق کردی که بزرگ رهبری چون خمینی عزیز داریم و تو را ستایش می کنیم که، کشتیانی نوح گونه چون او را داریم که کشتی طوفان زده انقلاب را رهنمود می کند. خداوندا! تو را به مقربان درگاهت او را برای این امت نگهدار.

باری این وصیت نامه را در شرایطی می نویسم که عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل هستم. خداوندا! تو آگاهی که با کوله باری از گناه می روم، پُشتم از سنگینی گناه خم گشته، ولی خودت گفته ای که بزرگ ترین گناه ناامیدی است و من هم به همین دلیل امیدوارم به کرم تو و بخشش را از تو می خواهم.

مردم عزیز! من کوچک تر از آنم که وصیتی به شما بکنم، ولی تقاضا می کنم نگذارید خون شهدا پایمال شود.

پدر و مادر عزیزم! خود شما بهتر از همه کس می دانید که با رضایت کامل شما به جبهه رفتم و مشوق اصلی من خود شما بودید.

پدر و مادرم! خیلی به شما زحمت دادم، به خدا از شما خجالت می کشم، امیدوارم که مرا عفو کنید. اگر خواستید که برای من گریه کنید بر حسین (علیه السلام) و قاسم و علی اکبر (علیه السلام) گریه کنید؛ چون آنان به مراتب سزاوار تر از من هستند.

برادر مهربانم! حسینعلی لطف و صفای تو را هیچ گاه فراموش نخواهم کرد. امیدوارم که مرا عفو کنی و می دانی که من شاگرد تو بودم و هستم. تقاضا می کنم پدر و مادر را تنها نگذاری.

خواهران عزیزم! یک عمر است که پای منبرها از حسین (علیه السلام) و زینب (سلام الله علیها) شنیده اید حالا باید زینب گونه عمل کنید و زینب وار صبر کنید و در تربیت فرزندانتان بکوشید.

دوستان مهربانم! زحمات و وفاداری های شما مرا شرمنده کرده؛ مطمئن باشید که یاد شما برایم فراموش ناشدنی است. همیشه شعارتان این باشد.

چرخ برهم زخم ارجز به مرادم گردد      من در آنم که زبونی کشم از چرخ و فلک  
 امیدوارم مرا حلال کنید. پدر و مادر عزیزم! رفتن من به جبهه به منزله خواستگاری است؛ چون  
 می دانم که آرزوی داماد کردن مرا دارید و شهادت من مانند عروسی و تشییع جنازه و جلسه  
 ختم من مانند جشن باشد برای شما و اگر گریه می کنید، گریه شوق باشد. مبادا رفتار شما  
 دشمنان را شاد کند. درود خداوند نثار خون پاک شهدا باد. به امید پیروزی هر چه سریع تر  
 اسلام در سطح جهان. نابود باد پیوند شوم ضد انقلاب. درود بر امام امت خمینی بت شکن.  
 والسلام

حسن شاخوسی آرائی ۶/۵/۶۱



✽ نام: غلامرضا

✽ نام خانوادگی: شاطریان بیدگلی

✽ فرزند: محمّد

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۴

✽ مکان شهادت: جزیره ام الرصاص

✽ نوع عضویت و شغل: سرباز سپاه - قالی باف

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده حسین (علیه السلام) بیدگل

غلامرضا اوّل مهرماه ۱۳۴۷ در خانواده متدین و مذهبی در بیدگل به دنیا آمد؛ شش ساله بود که تحصیل را شروع کرد و در سال ۱۳۵۸ مدرک پنجم ابتدایی گرفت و به مدرسه راهنمایی نیکبخت رفت و تا دوم راهنمایی درس خواند و سپس در کارگاه تراشکاری مشغول کار شد. جنگ ایران و عراق که شروع شد فعالیت زیادی در پایگاه های بیدگل داشت و کلیه دوره های آموزش جنگی را دیده بود و در شانزده سالگی (در سال ۱۳۶۴) با اصرار زیاد از پدر اجازه گرفت و به جبهه رفت. او در جبهه به تحصیل پرداخت و کلاس دوم راهنمایی را با موفقیت پشت سر گذاشت و کلاس سوم را شروع کرد.

غلامرضا در جبهه تخریبی بود و در چند عملیات شرکت کرد و سرانجام در عملیات کربلای ۴ در تاریخ ۶۵/۱۰/۴ در جزیره ام الرصاص به درجه رفیع شهادت نایل شد. غلامرضا دو سال مفقود الأثر بود و خانواده اش هیچ خبری از او نداشتند و سرانجام پس از دو سال خبر شهادتش را به خانواده اش دادند پیکر مقدّسش را در تاریخ ۱۳۶۷/۱۰/۲۰ در گلزار شهدای امام زاده حسین بیدگل کنار قبر پسر عمویش شهید حسین شاطریان به خاک سپردند.

روحش شاد و یادش گرمی باد.

### فرازی از وصیت نامه ی شهید غلامرضا شاطریان

« إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بَنِيانِ مَرْصُوعٍ »

خدایا! از تو می خواهم که شمع باشم تا راه را روشن کنم.

خدایا! از تو می خواهم که وجودم را تباه نکنی و اجازه دهی تا آخر بسوزم و خاکستری از وجودم نماند. خدایا! به میدان مبارزه آمده ام که با دشمنان قوی که دولتهای بزرگ حمایتشان می کنند مبارزه کنم. می دانم گناهانم بسیار بودند، چاره ای جز روی آوردن به اسلحه شهادت نداشتم و با قدرت و ایمان و عشق به میدان آمدم و با بُرندگی حقیقت به پیش بتازم و با غرّش رعد آسا بر حق بودن انقلاب را بر فرق منافقان و ملحدان بکوبم.

پدر عزیز و مهربانم و مادر زحمتکش و دلسوزم! آیا از پرداختن امانت کسی به صاحبش ناراحت شده اید؟ حتماً جواب خواهید داد نه! و مگر غیر از این است که من امانتی از سوی حق تعالی بودم؟

پدر عزیز و مادرم! می دانم زمانی که در خانه بودم به جز زحمت برای شما کار مثبتی انجام نمی دادم و زمانی که می توانستم به شما خدمت کنم شما را ترک کردم و به جبهه آمدم انشاء الله از نافرمانی هایم بگذرید و مرا حلال کنید.

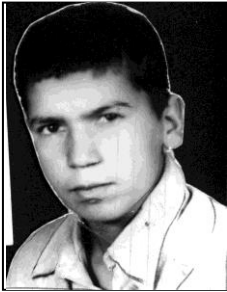
خواهران عزیزم! مرا حلال نمایید و صبر پیشه کنید و زینب گونه باشید و حجاب خود را حفظ کنید؛ زیرا حجاب شما مانند خون شهید است.

برادرانم! جبهه ها را پر کنید و نگذارید اسلحه من به زمین برسد و نماز را سرلوحه اعمال خود قرار دهید و مرا ببخشید و حلال کنید. از شما دوستان و آشنایان هم می خواهم که مرا حلال کنید و ببخشید و اگر چیزی از بدنم به دست شما رسید در گزار شهدای امام زاده حسین (علیه السلام) بیدگل به خاک بسپارید و شب اول را برایم قرآن بخوانید و آیه الکرسی را فراموش نکنید و به امید پیروزی رزمندگان و رسیدن عاشقان حسینی به حرم شش گوشه ابا عبدالله الحسین (علیه السلام)

غلامرضا شاطریان بیدگلی

عصر جمعه ۱۳۶۵/۶/۷





- ✽ نام: محمد رضا
- ✽ نام خانوادگی: شاه میرزایی
- ✽ فرزند: آقا میرزا
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۸/۱۶
- ✽ مکان شهادت: موسیان ( عملیات محرم ) عین خوش
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هادی (علیه السلام) بیدگل

محمد رضا ۱۳۴۷/۱/۶ در خانواده ای مذهبی متولد شد. دوران ابتدایی را در مدرسه شهید جندقیان گذراند. کلاس پنجم ابتدایی بود که حرکت انقلاب اسلامی مردم علیه رژیم ستم شاهی پهلوی شروع شد و او نیز همراه دیگر مردم حزب الله در تظاهرات کوچک و خیابان شرکت فعال داشت.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی وارد مدرسه راهنمایی شهید خدمتی شد و فقط یک سال راهنمایی را گذراند و به علت مشکلات خانوادگی نتوانست تحصیلتش را ادامه دهد. برای رفع مشکلات خود و خانواده اش در یک رستوران مشغول کار شد و سعی کرد شبها درس بخواند. به علت علاقه به کارهای اجتماعی، در کتابخانه «ولی عصر» فعالیت می کرد و در تهیه نمایشنامه شرکت داشت. برای نگهداری از کوی و محله خود در پایگاه بسیج حضوری فعال داشت و در عین حال به فراگیری آموزش نظامی پرداخت، تا این که دوره آموزش عمومی و مقاومت را به پایان رساند.

وقتی فعالیتهايش در جامعه و حضورش در بسیج به حدی بود که فکر می کرد اشباع شده و روح بزرگش از این محیط کوچک آماده پرواز به سوی پروردگار گردیده، با ثبت نام در بسیج خواست به جبهه اعزام شود که به علت سن کم نپذیرفتند؛ برای دومین بار ثبت نام کرد، باز موفق به اعزام نشد و در این زمان بود که با کمک شهید سید اصغر مصطفوی موفق به تأسیس

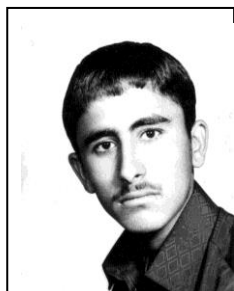
کتابخانه شهید جندقیان شدند و با شروع فصل تابستان برای سومین بار به بسیج مراجعه و برای اعزام به جبهه ثبت نام کرد. سرانجام موفق شد به جبهه اعزام شود، وقتی هم به مرخصی آمد، برای نگرهبانی به پایگاه مراجعه کرد و پس از پایان مرخصی اعزام جبهه شد و در عملیات محرم شرکت نمود و تا مرحله سوم حضور داشت و همراه شهید جویبار در یک سنگر بر اثر اصابت گلوله خمپاره به شهادت رسیدند.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید محمد رضا شاه میرزایی

این جانب محمد رضا شاه میرزایی طبق وظیفه شرعی خود و حس مسئولیت و نجات اسلام میهن و بر علیه کفر صدامی به پاخاستم ، تا دشمن را با همکاری دیگر برادران از بین ببرم. از ملت اسلامی می خواهم دعا برای امام را از یاد نبرند، « هل من ناصر ینصرنی » حسین زمان را لبیک گفته و راه شهدا را ادامه دهند و راه قدس را آزاد کنند، انشاء الله. از پدر و مادر عزیزم می خواهم برای من ناراحت نباشند و غم و اندوهی به خود راه ندهند و همیشه صبور باشند. والسلام

محمد رضا شاه میرزایی



✽ نام: حسن

✽ نام خانوادگی: شریفی ستوده

✽ فرزند: علی

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۷/۲۹

✽ مکان شهادت: مریوان

✽ نوع عضویت: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

حسن دوم فروردین ۱۳۴۴ خورشیدی در خانواده ای مذهبی متولد شد. در سال ۱۳۵۰ در دبستان ۲۵ شهریور مشغول تحصیل شد و بعد به خاطر تغییر محل سکونت به مدرسه شهید نودریان منتقل شد دوره ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذاشت و در مدرسه راهنمایی شهید خدمتی ادامه تحصیل داد و این دوره را نیز با موفقیت به پایان برد. دوران دبیرستان را در مدرسه شهیدان عبداللهی ادامه داد و در سال ۱۳۶۲ دیپلم گرفت و در امتحانات کنکور و تربیت معلم ۱۳۶۲ شرکت کرد. با شروع انقلاب اسلامی ایران فعالیت او شروع و بعد از پیروزی انقلاب فعالیت او چند برابر شد. از ابتدا خط اسلام را به رهبری و مرجعیت امام خمینی پذیرفت و لحظه ای از این امر غافل نبود.

دشمنی با منافقان و شرکت در نماز جمعه و جماعات و مجالس قرائت قرآن و ادعیه از دیگر فعالیت های او است.

حسن با تشکیل بسیج آران علاقه زیادی به شرکت در بسیج داشت و بر اثر این علاقه همیشه به بسیج رفت و آمد می کرد. در تاریخ ۱۳۶۰/۸/۲۰ جهت آموزش عمومی در بسیج ثبت نام نمود و مدت پانزده روز دوره آموزش عمومی را نزد برادران شهید حمزه ای و یاجدی به پایان رساند. سپس برای آموزش دوره مقاومت بسیج ثبت نام کرد و مدت یکماه دوره آموزشی را در آران و

قمصر نزد برادر شهید جهازیان به اتمام رساند و عضو گروه مقاومت گردید و تا زمانی که به جبهه نرفته بود از طرف گروه مقاومت شب‌ها در بسیج نگهداری می‌داد.

بعد از یک ماه دوره آموزش مخصوص به جبهه جنوب اعزام و بعد به منطقه دهلران نقل مکان و در عملیات محرم شرکت نمود. پس از بازگشت از جبهه در سال تحصیلی ۶۱ - ۶۲ به مدرسه رفت و با موفقیت تحصیلاتش را به پایان رساند. و بعد به مریوان اعزام شد و بعد از دو روز به منطقه ای به نام چاله سبز رفت و در این عملیات کمک آرپی چی زن بود و سرانجام بعد از پیشروی چشمگیری که توسط رزمندگان انجام گرفت در سحرگاه روز جمعه ۱۴ محرم الحرام ۱۴۰۴ ق برابر با ۱۳۶۲/۷/۲۹ بر اثر اصابت ترکش خمپاره به ناحیه گردن و دهان به شهادت رسید.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید حسن شریفی ستوده

پروردگارا! بر ما صبر و استواری بخش و ما را ثابت قدم دار و برای شکست کافران یاری فرما. مردمان با ایمان و پاکبخته ای که در راه عشق به الله و تبلیغ دین خدا عالی‌ترین ایثارها و بالاترین گذشت‌ها را می‌کنند تا جایی که مال و جان و فرزند و هر عزیزی را در این راه فدا می‌کنند و تا سرحد شهادت برای مبارزه با کفر و ظلم و بی‌عدالتی می‌ایستند و شهادت را بزرگ‌ترین سعادت می‌دانند و انبیای الهی و امامان دین پیوسته پیشروان این گروه و رهروان این قافله و به‌طور کلی رهنما و رهبران اینان بوده‌اند.

پدر و مادر مهربانم! اگر شهادت نصیب من شد، هیچ ناراحتی به خود راه ندهید؛ صابر و شکیبا باشید و افتخار کنید که چنین فرزندی داشتید و در راه خدا دادید، چون ما یک امانتی بیش نیستیم، چه بهتر که این امانت را نزد خدا بسپاریم و من دوست ندارم در شهادتم گریه و زاری نمایم و از شما می‌خواهم مرا حلال کنید و ببخشید. و تعدادی از کتاب‌هایم را به کتابخانه ولی عصر (عج) تحویل دهید.

برادران عزیزم! این است راه شهدا که همان خون و پیام است، ادامه دهند و دست از یاری امام برندارند.

خواهران عزیزم! اولاً حجاب اسلامی خود را حفظ نمایید؛ چون دشمن از چادر سیاه شما می‌ترسد. ثانیاً، به تجملات زندگی اهمیت ندهید و در فکر زندگی اخروی باشید.

وصیتم به مردم غیور و شهید پرور این است که اولاً: امام را دعا کنند که خداوند این وجود ارزنده را تا انقلاب مهدی حفظ و نگهداری فرماید.

ثانیاً اتحاد خود را حفظ نمایند؛ زیرا در آن صورت دشمن نمی‌تواند به شما ضربه و آسیبی بزند. خدایا! وقتی به خاکم می‌سپارند، یادم باش؛ چرا که در زنده بودنم همیشه با تو بودم و حسین در میدان شهادت در آن‌روز ندای «هل من ناصر ینصرنی» را سر داد، اینک ما می‌گوییم: حسین جان! اگر در آن فضای داغ و خونین کسی به فریادت نرسید و ندای تو را لیبک نگفت ما

پیروانت در فضای گرم و خونین ایران زمین دست مردانگی را مشت کرده و به ندای غریبی و تنهائیات لبیک می گوییم.

پدر و مادر گرامیم! فکر نکنید اگر به جنگ نمی رفتم حالا پیش شما بودم، نه، چون خدا در قرآن می فرماید: کسی که سرنوشتش کشته شدن در راه خداست، خودش با پای خودش به قتلگاه می رود تا خدا آنچه در دل دارد بیازماید. در ضمن وصیت می کنم اگر خدا توفیق شهادت را نصیبم کرد مرا در کنار قبر شهید حسین در مسجدی به خاک بسپارید. والسلام

حسن شریفی ستوده



- ✽ نام: محمد تقی
- ✽ نام خانوادگی: شفائی مقدم
- ✽ فرزند: غلامرضا
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۱/۱۶
- ✽ مکان شهادت: شلمچه (پاسگاه زید)
- ✽ نوع عضویت و شغل: سرباز سپاه
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هادی (علیه السلام) بیدگل

محمد تقی در پنجم خرداد ماه ۱۳۴۷ در بیدگل به دنیا آمد. به علت مشکلات مالی بعد از اتمام دوره ابتدایی وارد میدان کار و کارگری شد (قالی بافی، رنگ رزی، نقاشی قالی، پرداخت فرش، کفش سازی و در نهایت رنگ کاری ساختمان).

علاقه او برای حضور در میدان دفاع از کشورش، باعث شد که راهی پایگاه بسیج شهر شود تا مقدمات آموزش نظامی را بگذارد.

اوایل سال ۱۳۶۵ داوطلبانه و به عنوان یک بسیجی عازم میدان نبرد با دشمن متجاوز شد. بعد از چندین ماه حضور در منطقه عقبه لشکر ۱۴ امام حسین (علیه السلام) و گذراندن آموزش های لازم، در عملیات کربلای ۴ و ۵ در منطقه خرمشهر و شلمچه شرکت کرد که سرانجام در ۱۶ بهمن ۱۳۶۵ در عملیات کربلای ۵ در شلمچه هنگامی که برای کمک به یکی از همسنگران خارج شده بود بر اثر اصابت ترکش خمپاره مجروح و در همان لحظه به شهادت رسید. پیکر پاکش در ۲۲ بهمن ۱۳۶۵ تشییع و در امام زاده هادی به خاک سپرده شد.

روحش شاد و راهش پر رهرو و مستدام باد



## فرازی از وصیت نامه ی شهید محمد تقی شفائی مقدم

با سلام و درود بر خمینی بت شکن و به امید آزادی کربلا و قدس عزیز.

من بنابه وظیفه شرعی بر خود لازم دانستم که به جبهه حق علیه باطل بروم و خدا را شکر می کنم که چنین نعمت بزرگی نصیبم کرد.

ملت قهرمان و شهید پرور، شماها بودید که ما را برای جبهه رفتن تشویق نمودید و به ما امید و شوق بخشیدید، ضمن تشکر و قدردانی، از شما می خواهم همان طوریکه تاکنون در صحنه بوده اید حالا هم باشید... همواره پشت سر امام خمینی که راهش مکتب رسول الله است حرکت کنید و پیرو ولایت فقیه باشید چون جدایی از آن، جدایی از مکتب اسلام است... .

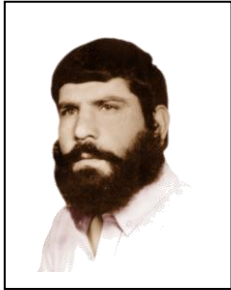
سخنی دارم با آنهایی که از رفتن فرزندانشان به جبهه (دفاع از کشور) جلوگیری می کنند، آن قدر دل به مال دنیا نبندید و از رفتن فرزندانتان به میدان نبرد جلوگیری نکنید که فردا در پیشگاه ائمه (علیه السلام) و فاطمه زهرا (علیها السلام) روسیاه و خجالت زده خواهید بود... .

ای پاسداران عزیز! مسئولیت تان سنگین است؛ شما علاوه بر حضور در جبهه جنگ، باید در پشت جبهه و شهر هم با کج اندیشان مبارزه کنید و امر به معروف و نهی از منکر کنید... .

بدانید من از روی تقلید و کورکورانه به این راه نرفتم، بلکه از روی عقل و وظیفه دینی و داوطلبانه این راه را انتخاب کردم، راهی که حسین بن علی (علیه السلام) برگزید. افتخار می کنم که توانستم در این راه قدم بگذارم؛ این را بدانید که من صرفاً برای شهادت به جبهه جنگ نرفتم. من برای دفاع از اسلام و میهن و ناموسم به جبهه رفتم و از خدا طلب کردم که شهادت را نیز نصیبم کند.

من راضی هستم زیر تانک های دشمن متجاوز له شوم و در میدان مین قطعه قطعه گردم، و در میدان نبرد قلبم با آماج رگبار دشمن سوراخ سوراخ شود، ولی راضی نیستم در رختخواب بمیرم. تو ای انقلاب، آسوده خاطر باش که ما با نثار خونمان نمی گذاریم درخت تو خشک شود. ای پدر و مادرم! مرا ببخشید که در طول زندگی، فرزند خوبی برای شماها نبودم و نتوانستم زحمات شما را جبران کنم... در وقت دعا برای آمرزش من به درگاه خدا دعا کنید.

از جوانان می خواهم که مبدا در غفلت بمیرید، از ملت می خواهم آنهایی که می توانند با آموزش نظامی، خود را به جبهه جنگ رسانند اقدام کنند؛ نگویند سخت است، چون سخت تر از آتش و عذاب جهنم نیست و هر کدام که نمی توانند به جبهه بروند، در پشت جبهه رزمندگان را فراموش نکنند. محمد شفایی مقدم



✽ نام: حسین

✽ نام خانوادگی: شکاری آرانی

✽ فرزند: علی محمد

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۸/۱۱

✽ مکان شهادت: عین خوش

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - آزاد

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هلال بن علی (علیه السلام) آران

در زیباترین لحظات عرفانی دعا و نیایش سحرگهان دوم مهرماه ۱۳۲۹ نزدیک پرتو افشانی خورشید تابان، در یکی از محله های فقیر نشین در شهرستان کویری آران و بیدگل، محله علمداران بیرق قمر بنی هاشم، دهنو به دنیا آمد. والدین او به سبب ارادتی که به خاندان نبوت و امامت داشتند نام مولایش حسین را بر او نهادند تا شاید او نیز یکی از دوستداران ولایت علی (علیه السلام) و ارادتمندان خالص او باشد و به حق نیز در عمل بر همه ثابت کرد که نام حسین لایق او بود.

از شش سالگی راهی مدرسه بونصر شبیانی شد و در سال های آخر ابتدائی به علت فقر مادی از ادامه تحصیل معذور شد و همراه پدرش به کار کشاورزی پرداخت و چون فرزند ارشد خانواده بود، حسن مسئولیت در او رشد کرد. کم کم مراحل رشد جسمی و فکری او به حد کمال رسید. در سال ۱۳۴۷ راهی خدمت سربازی شد که از ابتدای خدمت یکی از ناراضیان و معترضان به نظام ستم شاهی بودند. بالاخره در سال ۱۳۴۹ خدمت سربازی را علی رغم میل باطنی به پایان رسانید و در سال ۱۳۵۰ ازدواج کرد که ثمره آن دو فرزند پسر و یک دختر می باشد.

در اداره شکاربانی و حفظ منابع طبیعی (گرمسار) به همراه دوستش سردار شهید علی اربابی به فعالیتی مستمر و سازنده مشغول بودند. در کنار کار ورزش باستانی، کشتی نیز انجام می داد به طوری که ایشان از کشتی گیران نامی منطقه بود تا این که مبارزات مردمی علیه رژیم ستم شاهی

به رهبری امام خمینی<sup>(ره)</sup> آغاز شد و دامنه آن تمامی شهرهای ایران را فرا گرفت و این مبارزه در همه شهرهای بزرگ و کوچک گسترش یافت و شهید حسین شکاری نیز خاموش نشست و دوشادوش ملت حزب الهی ایران به مبارزه با حکومت پوسیده پهلوی پرداخت. عاقبت ثمره تلاش مردم به بارنشست و انقلاب به رهبری امام خمینی پیروز شد، اما هنوز حلاوت ظفر را نچشیده بودند که توطئه های استعماری به وقوع پیوست و به مرزهای جنوب و غرب ایران تجاوز نمودند.

حسین باز هم خاموش نشست و دوشادوش جوانان و سایر اقشار ملت بعد از سپری نمودن آموزش مقدماتی راهی جبهه های حق علیه باطل شد.

اخلاص و شجاعت و شهامت او در عملیات های مختلف: شکست حصر آبادان، آزاد سازی خرمشهر، رمضان و عملیات محرم زبانزد تمامی دوستان و همسنگرانیش بود. او مصداق حدیث « کونا الظالم خصماً وللمظلوم عوناً » بود.

قبل از عملیات محرم که شاید آخرین روزهای حضورش در صحنه دانشگاه معنویت بود فرماندهی و مسئولیت یکی از دسته های شناسایی لشکر ۸ نجف اشرف را به عهده داشت که سرانجام بوی دیدار سیدالشهدا<sup>(علیه السلام)</sup> به مشامش رسید و در ۶۱/۸/۱۱، منطقه عین خوش، عملیات ظفرمند محرم الحرام به آرزوی دیرینه اش شهادت نائل آمد.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید حسین شکاری آرانی

سلام بر فرمانده کل قوای اسلام امام زمان<sup>(عج)</sup> و نائب بر حقش امام خمینی<sup>(ره)</sup> بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران و امت مسلمان ایران، برادران عزیزم! سلام مرا از قلب جبهه های حق علیه باطل بپذیرید و مرا حلال کنید و راه مرا ادامه دهید و از انقلاب اسلامی پشتیبانی کنید تا اسلام باقی بماند. تلاش کنید خون شهدا و ناله یتیمان هدر نرود.

راه شهیدان را ادامه دهید و میدان را خالی نکنید. در راه اهداف اسلام کوشش کنید و دست از رهبر انقلاب اسلامی بر ندارید؛ چون امید امام به شماست. شهیدان به امید شما جوانان، خانواده و پدر و مادرشان را رها کردند. در ارگان ها خدمت کنید و با برادران پاسدار و مخصوصاً به خانواده شهدا احترام بگذارید. هر کس با انقلاب مخالف است مخصوصاً منافقین و کسانی که از انقلاب ضربه خورده اند و با امام مخالف می باشند راضی نیستم در مراسم خاک سپاری ام شرکت کنند، حتی اگر پدر و مادر و برادر خودم باشند.

برادران! اگر در جلساتی که با هم بودیم حرف هایی زده ام که باعث ناراحتی شما شده مرا حلال کنید و محل دفن مرا هر کجا خانواده ام رضایت دادند دفن نمایید.

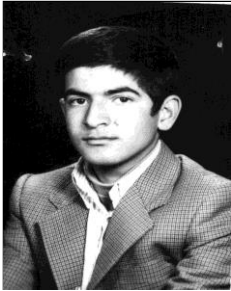
وصیتم به پدر و مادرم: شما نباید زیاد ناراحت باشید، چون ناراحتی شما خوشحالی دشمن است. از بچه های من مراقبت نمایید و برای پیروزی رزمندگان دعا کنید. شما جگر گوشه های من و نزدیکتر از هر کس به من هستید؛ مادری که برای من شب ها بی خوابی کشید و مرا بزرگ کرد و پدری که برای من زحمت کشید تا مرا به این سن رساند، مرا حلال کنید و شعار شهیدان را زنده نگه دارید. « خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار ».

خواهرانم سلام، سیاهی چادر شما مانند تیری بر فرق دشمن مؤثر تر از فشنگ و گلوله ما بر سر مزدوران آمریکایی و جهان خواران غرب و شرق می باشد. زینب وار پیام رسان خون شهیدان باشید و حاجاتان را حفظ کنید که مایه افتخار مسلمانان می باشد.

وصیتم به همسرم: سلام بر محرم رازهای پنهانی من انشاء الله از من ناراضی نباشی که تو را رها کردم؛ چون اسلام بیشتر از تو به من احتیاج داشت. امیدوارم قلباً مرا ببخشی و حلال کنی و

برای اسلام کار کنی هم چنان که همیشه در راه اسلام قدم بر می داشتی و فرزندانم را حسین وار و زینب وار بزرگ کنی و به درس خواندن آنها اهمیّت بدهی؛ باز هم از تو می خواهم مرا حلال کنی. والسلام

حسین شکاری



✽ نام: عباس

✽ نام خانوادگی: صانعی بیدگلی

✽ فرزند: علی اکبر

✽ تاریخ شهادت: ۶۲/۷/۲۷

✽ مکان شهادت: مریوان

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هادی (علیه السلام) بیدگل

عباس در ۱۳۴۶/۱/۱۰ در بیدگل به دنیا آمد، کلاس اول ابتدایی بود که مادرش را از دست داد سال‌هایی که همه کودکان نیازمند محبت مادر می‌باشند این مصیبت برای او بسیار سنگین بود، اما امید داشت که پدرش در کنار اوست ولی یکی دو سال بعد پدر را نیز از دست داد و مصیبت دیگری بر او وارد شد. فقط به کمک ایمان به خدا و توکل به او بود که توانست صبر کرده و این مصیبت را تحمل نماید. بعد از فوت پدر گرامی، برادر بزرگش سرپرستی او را بر عهده گرفت و تا سال ۱۳۶۱ به تحصیل خود ادامه داد، اما فشار زندگی او را وادار کرد تا در کنار درس به قالی‌بافی نیز مشغول شود.

در سال ۱۳۶۱ بود که تصمیم گرفت برای دفاع از کشورش به جبهه برود و چندین بار به مرکز بسیج رفت، ولی چون سن او کم بود و مخالفت کردند تصمیم گرفت شناسنامه اش را دستکاری کند تا بدین وسیله به آرزویش برسد.

علیرضا خود چنین نقل می‌کند:

« وقتی ورقه رضایت نامه پدر و مادر را به من دادند که باید پدر یا مادرم آن را امضا کنند سرگردان بودم که به چه کسی بدهم تا این برگه را امضا کند! انگار می‌خواستند به من بفهمانند که دو چیز کم دارم و آن هم پدر و مادر بود. بالاخره خودم برگه را امضا کردم و تحویل بسیج دادم. سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۶/۲۷ بود که موفق شدم به جبهه جنگ اعزام شوم از این قضیه

با هیچ کس حرفی نزدیم و همه وسایلم را آماده کردم؛ ساک خود را در پنهانی آماده ساختم و چون پولی نداشتم به خانه دایی ام رفتم و یکصد تومان از او قرض گرفتم و به سوی مرکز بسیج حرکت کردم، ولی از عشق به جبهه فراموش کردم ساکم را بردارم، می خواستم بال در آورم و زودتر به جبهه بروم، با دلهره زیاد فوری به خانه رفتم و ساک را برداشتم و به آرامی با خواهرم که روی تخت قالی به قالی بافی مشغول بود خداحافظی کردم و آرام آرام از خانه خارج شدم!

با سرعت تمام با دوچرخه به سوی مرکز بسیج رفتم و ساکم را آنجا گذاشتم و فوری برگشتم و دوچرخه را توی خانه دایی ام گذاشتم و زود به بسیج آران و بیدگل برگشتم و از آنجا ما را به بسیج سپاه کاشان بردند.

وقتی در آنجا لباس بسیجی گرفتم و پوشیدم خیالم راحت شد که آماده رفتن به جبهه شده ام، ولی یک موقع کسی دست کوچک مرا فشرد، برگشتم و دیدم شوهر خواهرم و خواهرهایم هستند که هیجان زده و گریه کنان مرا ماچ می کنند. چند دقیقه بعد از ترس این که آنها به رئیس و فرمانده بسیج بگویند که مرا به جبهه اعزام نکند با آنها خدا حافظی کردم و به سوی ماشین دویدم. همه پدر و مادرها حضور داشتند، اما من که پدر و مادر نداشتم فقط خواهرانم بودند که مرا برای رفتن به جبهه بدرقه کردند. به یاری خدا و کمک خانواده توانستم یک سهم بسیار کوچک در راه انقلاب داشته باشم.»



## فرازی از وصیت نامه ی شهید عباس صانعی

خداوندا! چنان توفیق سپاس خودت را به من عطا کن تا بتوانم حتی در زیر آتش دشمن و هنگامی که گلوله ها بر بدنم اصابت می کنند باز آیه شریفه الحمد لله رب العالمین را تکرار کنم؛ زیرا هنگامی که سپاس تو را می کنم به تو نزدیک تر می شوم؛ هر چند بنده ای مثل من بسیار ضعیف و حقیر که حتی شکرگزاری تو را آن گونه که شایسته توست نمی توانم انجام بدهم.

پس ای ملت ایران! شکرگزار نعمت خدا باشید، زیرا ما در زمانی زندگی می کنیم که اسلام عزیز در ایران به طور حقیقی عمل می شود.

خداوندا! گناهانم را ببخش و مرا یاری کن.

ملت عزیزم! امام عزیز را یاری کنید، امروز اسلام نیاز به فداکاری دارد و خودتان را باید آماده هر گونه فداکاری کنید. ما بایستی راه شهیدان اسلام را ادامه داده و پیامشان را به دیگر نقاط جهان صادر کنیم. ما باید در راه خدا خون بدهیم و شهید بشویم. تصمیم گرفته ام راه برادران شهید عظیم زاده (علیرضا و حسین که از دوستان و همسایگان آن شهید بودند) را انشاء الله ادامه دهم و از خداوند فقط توفیق جهاد در راه خدا و شهادت در راهش را خواهانم.

اگر لیاقت شهادت یافتم کتاب هایم را به کتابخانه ولی عصر محله بدهید و وقف آن جا کنید. مسئله دیگر: مرا در گلزار شهدای امام زاده هادی (علیه السلام) به خاک بسپارید.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد



✽ نام: غلامرضا

✽ نام خانوادگی: صبحی

✽ فرزند: علی

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۹/۸

✽ مکان شهادت: عین خوش

✽ نوع عضویت و شغل: روحانی - روحانی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای ابوزید آباد

غلامرضا در خرداد ۱۳۴۱ در سپیده دمان، هنگامی که مؤذن اذان صبح را سر می داد، همراه با طلوع فجر سپیده، پای به عرصه وجود نهاد که گریه های کودکانه و شیرینش یک دنیا لبخند بر لبان خانواده کاشت. نهالی که هیچ کس نمی دانست چه آینده شگفت انگیزی در انتظار اوست. صدای گریه نوزاد لابه لای صدای مؤذن فضای اتاق خانه را پر کرده بود. همین نوزاد راه مقدسی را پیمود که حتی آنهایی که فقط نامی از او شنیده بودند، در شهادتش گریان شدند.

این عزیز تا هفت سالگی در دامان مادری زحمتکش و پدری کشاورز و با ایمان پرورش یافت. پدر غلامرضا از آگاهی خوبی برخوردار بود؛ چرا که همواره با روحانیت در رابطه بود و از معارف اهل بیت استفاده می کرد و توانست با آگاهی که پیدا کرده بود فرزندی آگاه و اهل علم تربیت کند هر چند سواد مدرسه ای زیادی نداشت اما همشینی با اهل علم و روحانیت به او آگاهی زیادی داده بود.

غلامرضا دوره ابتدایی را در مدرسه عنصری (مدرسه شهید فرهادی فعلی) به اتمام رساند و چون مدرسه راهنمایی در روستا نبود و بعدها خسته شد بعد از دو سال ترک تحصیل، دوره راهنمایی را آغاز نمود و سپس برای تحصیل در حوزه علمیه به مدرسه حضرت آیت الله یثربی شتافت و مشغول تحصیل علوم اسلامی و معارف اهل بیت (علیه السلام) گردید.

در دوران انقلاب غلامرضا فعالیت‌های زیادی در آگاهی دادن به مردم و پخش نوارهای حضرت امام داشت و با شروع جنگ تحمیلی چهار بار به مناطق مختلف جنگی اعزام شد و در راه دفاع از انقلاب و دین و نظام ولایت فقیه با دشمنان به مبارزه و جهاد پرداخت.

در مرخصی‌هایی که به زادگاه خود می‌آمد در اتحادیه انجمنهای اسلامی منطقه ۲ شهید مطهری به عنوان بسیجی فعالیت می‌کرد. این عزیز سرانجام روز هشتم آذر ۱۳۶۱ در منطقه عملیاتی عین خوش در حالی که وضو می‌ساخت تا به مناجات با معبود خویش بپردازد، بر اثر ترکش خمپاره بعضی‌های عراقی به درجه رفیع شهادت نایل آمد و به لقای حق پیوست.

روحش شاد و راهش مستدام و پیر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید غلامرضا صبحی

خدایا! شکر بر نعمت‌هایی که بر ما ارزانی داشتی و سپاس بر عصری که ما را در آن قرار دادی. برهه ای که ما به عینه تحقق آیات را می بینیم.

ای خدای بزرگ، که این همه بر ما لطف کردی و نعمت اسلام، جمهوری اسلامی، ولایت فقیه، رهبری امام امت، بیداری و حرکت ملت و شهادت طلبی را بر ما عطا کردی به حدی که « لا تعدّ ولا تحصى » اما ما قدر دادن این همه نعمت نبودیم و من نتوانستم به مسئولیت خطیری که بر عهده داشتیم عمل کنم.

ای ملت! افتخارتان باد که چنین سعادتى به دست آوردید.

همشهریان عزیز! شما در انقلاب خیلی خدمت کردید، شما زحمت کشیدید. شما شهید، رزمنده، مجروح و اسیر دادید. شما از اموالتان در راه خدا گذشتید، بدانید مسئولیت شما روز به روز سنگین تر می گردد، بدانید که باید اسلام و کشور اسلامی را به دست صاحبش مهدی زهرا(س) بسپارید. شما پاسدار خون شهیدانید.

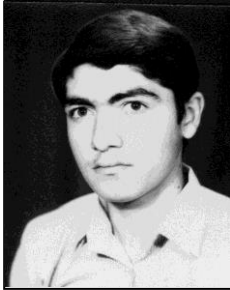
همان‌طور که تاکنون در صحنه حضور داشته اید، حال هم حاضر و ناظر باشید و بر اطلاعات خود بیفزایید. مبادا بدخواهان ( دشمنان ) سوء استفاده نمایند. آنها خیلی زیرکانه سعی در از بین بردن اثر زحمات شما دارند. اما شما با خدا باشید که « والله خیرالماکرین » نگذارید اشخاصی که مدت‌ها در سوراخ‌ها خزیده بودند و هیچ به فکر ملت نبودند و یا اگر کاری می کردند قصد قربت نداشتند شما را فریب بدهند و شما را نسبت به افراد متعهد و مسئولیت شناس و روشنگر بد بین کنند.

ملت عزیز! نگذارید تبلیغات دشمنان باعث اختلافات ارگان‌ها با یکدیگر و با شما شود.

پدر و مادر! اگر حق فرزندی را به‌جا نیاوردم می دانم، صبر شما بیشتر از این است که از من ناراحت باشید. امیدوارم از فقدان این فرزندان ناراحت نباشید و از شهادتش در راه خدا با آغوش باز استقبال نمایید؛ چرا که این چند روز دنیا پلی و معبری بیش نیست و عاقبت انسان برای جهانی است بس بزرگ و باید خود را برای آن‌جا آماده کرد. شما در تربیت فرزندان و به

خدمت گماردن آنان در راه اسلام، بیشتر کوشش نمایید، هر کدام از برادرانم که میل داشتند بفرستید در حوزه علمیّه درس بخوانند. والسلام

غلامرضا صبوحي



✽ نام خانوادگی: صبوری آرانی

✽ نام: ابوالفضل

✽ فرزندان: نعمت الله

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۱۱/۲۹

✽ مکان شهادت: منطقه فاو ( عملیات والفجر ۸ )

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی (طلبه)

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (عليه السلام) آران

ابوالفضل در ۱۳۴۸/۱/۸ در محله دهنو آران به دنیا آمد، پدرش که به شغل قالی بافی مشغول بود و در هیئت عزاداری حضرت ابوالفضل (عليه السلام) مسئولیت شیپورچی ( آهنگ اعلام عزا ) را به عهده داشت فرزندان با صفا، با ایمان، خوش اخلاق و مؤدب پرورش داد.

ابوالفضل که از نظر اخلاق زبانزد محله و همکلاسی هایش بود، با آن چهره آرام و صورت نیکو و برخورد های مؤدبانه اش همه را مجذوب خود کرده بود. در دوران دفاع مقدس دانش آموز دوران راهنمایی بود سخت بی تاب و بی قرار بود و آرزو داشت خود را به صف رزمندگان برساند، ولی به علت کمی سن، با اعزام او به جبهه های جنگ مخالفت می شد تا این که در پانزده سالگی (تاریخ ۱۳۶۳/۴/۱) از طریق هلال احمر کاشان برای خدمت به رزمندگان راهی جبهه های غرب کشور ( منطقه شیخ صالح کرمانشاه ) شد و مدتی را در بیمارستان قلقله و اورژانس های منطقه عملیاتی به خدمت رزمندگان مشغول شد و در امور تبلیغاتی، مؤذن مسجد رزمندگان بود.

با شروع سال تحصیلی ۶۴ - ۶۳ مجدداً وارد سنگر تحصیل علم گردید، ولی نتوانست آرام بگیرد و مجدداً از طریق جهاد سازندگی در آبان ۱۳۶۳ به منطقه خوزستان اعزام تا در صف رزمندگان قرار گیرد.

سال ۱۳۶۴ که نوجوانی ۱۶ ساله بود با اصرار فراوان موفق شد در بسیج سپاه ثبت نام نماید، در تاریخ ۱۳۶۴/۲/۱ برای فراگیری فنون نظامی به اصفهان اعزام شد. بعد از ۴۵ روز آموزش نظامی، در تاریخ ۱۳۶۴/۴/۱۲ به جبهه های جنوب اعزام و در لشکر ۱۴ امام حسین (علیه السلام) سپاه پاسداران سازماندهی شد.

در این دوران به حضور در جبهه جنگ، علاقه مند شد تا به عنوان طلبه علوم دینی در مدرسه علمیه علی بن ابیطالب (علیه السلام) آران مشغول تدریس شود، ولی پس از مدت بسیار کوتاهی مجدداً راهی منطقه کردستان شد و چند ماهی را در آنجا مشغول خدمت بود.

تا این که برای آخرین بار در گردان پیاده امام محمد باقر (علیه السلام) از لشکر ۱۴ امام حسین (علیه السلام) سپاه پاسداران به عنوان یک بسیجی سازماندهی شد. در این مأموریت بود که ابوالفضل با تمام وجود در پی گمشده اش بود.

در تاریخ ۱۳۶۴/۱۰/۱۵ وقتی برای دیدار پدر و مادر به شهر آمد، در ۱۳۶۴/۱۰/۲۵ کوله پستی اش را محکم بست تا وارد میدان مبارزه سخت با دشمن گردد. که سرانجام در تاریخ ۱۳۶۴/۱۱/۲۹ در منطقه فاو عراق ( عملیات والفجر ۸ ) بر اثر اصابت گلوله دشمن به قلبش جامه شهادت را بر تن کرد و پیکر پاکش در تاریخ ۱۳۶۴/۱۲/۳ بر دوش مردم آران و بیدگل تشییع و در گلزار شهدای آران به خاک سپرده شد.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید ابوالفضل صبوری

ملت مسلمان ایران! این امام و اسلام و ولایت فقیه را تنها نگذارید؛ زیرا این اسلام با خون هزاران شهید به دست ما سپرده شده و حال نوبت ماست که از اسلام دفاع کنیم.

خدا نکند روزی بیاید که ما از یاد خدا و امام غافل شویم. همراه روحانیت باشید و در نماز جماعت و جمعه شرکت کنید.

پدر و مادر عزیزم! هنگامی که خبر شهادت فرزندتان را شنیدید خداوند را شاکر باشید که، شما را هم در این دفاع شریک نمود. انشاء الله اگر جنگ تمام شد و به کربلا رفتید، عکس مرا به صحن امام حسین (علیه السلام) ببرید و به جای ما شهدا، امام حسین (علیه السلام) را زیارت کنید...

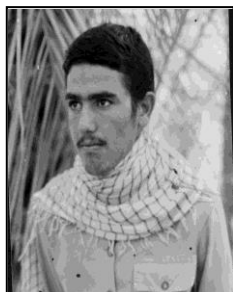
برادرم! نگذار اسلحه ام بر زمین بماند، با درس خواندن جای مرا در جبهه پر کن ... از یاد خدا غافل مشو...

خواهرم! اگر شما نمی توانید در جبهه جنگ شرکت کنید با حجاب و اعمال زینب گونه خود می توانید به اسلام خدمت کنید...

بار الها! گناهان مرا ببخش و از عمر ما بستان و به عمر امام عزیزمان بیفزای. والسلام

ابوالفضل صبوری





✽ نام: حسین  
✽ نام خانوادگی: طاووسی  
✽ فرزند: علی محمد  
✽ تاریخ شهادت: ۶۵/۱۰/۴  
✽ مکان شهادت: ام الرصاص  
✽ نوع عضویت و شغل: سرباز سپاه - کشاورز  
✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

حسین اوّل فروردین ۱۳۴۶ در خانواده ای کشاورز و از نظر مادی ضعیف به دنیا آمد، فقر و مشکلات زندگی در این خانواده عیالوار باعث شد که حسین بعد از اتمام دوره ابتدایی برای کمک به خانواده در امر کشاورزی پدر را یاری کند و درس را کنار بگذارد.

او جوانی بی آرایش، با صداقت، مخلص، جسور و شجاع بود. شوخ طبعی او در جمع رزمندگان زبانزد همه بود. به طوری که روزی شهید حاج حسین خرازی فرمانده لشکر ۱۴ امام حسین (علیه السلام) به عنوان فردی نا آشنا در جبهه فاو برخوردی با او داشت صراحت و جسارت این نوجوان بسیجی فرمانده لشکر را وا می دارد تا چند دقیقه ای با او مشغول گپ زدن شود. حسین بعدها متوجه می شود که ایشان فرمانده لشکر است.

او در جبهه آرامش نداشت و هر کجا خطر و یا نیاز به شجاعت بیشتری برای رزم بود، داوطلب می شد و همین حضور فعال و پر تلاش او در صحنه های جنگ باعث شد که در طول ۲۷ ماه حضور در میادین جنگ پنج بار مجروح شود، ولی هیچ گاه مجروحیت او موجب کاهش حضورش در خط مقدم جبهه نشد.

سرانجام در ۶۵/۱۰/۴ در عملیات کربلای ۴، در جزیره ام الرصاص در کسوت خدمت مقدّس سربازی، در لشکر ۱۴ امام حسین (علیه السلام) به شهادت رسید پیکر مطهرش مدت ها در آن منطقه

ماند تا این که بعد از سی ماه، در ۶۸/۳/۱۳ به وطن بازگشت و در جمع دوستان شهیدش به خاک سپرده شد.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید حسین طاووسی

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

خدایا! تو شاهد باش که من هدفی جز تو و عشقی جز شهادت در راه تو ندارم... .

جوانان ما باید در این ایام قدر این نعمت بزرگ را بدانند و پیش از آن که مرگ سیاه دامنگیرشان

شود، مرگ سرخ را استقبال نمایند... .

امام، این پیر جماران را پشتیبان باشید و نگذارید جبهه ها خالی بماند.

پدر و مادر عزیزم! هر چند یک عمر زحمات شما باعث شرمندگی من بوده، ولی با خون خود

این شرمندگی و خجالت زدگی را جبران می نمایم. از شما حلالیت می طلبم و امیدوارم حسین

وار و زینب گونه بعد از من به این انقلاب و اسلام کمک کنید.

برادران و خواهران! اخلاق و رفتار و برخورد شما در محله و شهر نمونه باشد تا دیگران از شما

درس بگیرند.

از کلیه اقوام و دوستان حلالیت می طلبم و همه را به خدای متعال می سپارم. به امید پیروزی

رزمندگان و باز شدن راه کربلا انشاء الله.

والسلام حسین طاووسی



✽ نام: علی اصغر

✽ نام خانوادگی: طاهری آرانی

✽ فرزند: نعمت الله

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۴/۸

✽ مکان شهادت: سردشت

✽ نوع عضویت و شغل: سرباز و وظیفه سپاه - جوشکار

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

۲۶ آذر ۱۳۴۶ مقارن با سوم ماه مبارک رمضان در یکی از محله های قدیمی آران (محله چهار سوق) در خانواده ای مذهبی و مؤمن کودکی پا به عرصه وجود نهاد. پدرش که مربی و قاری قرآن و از دوستان و ذاکران اهل بیت (علیه السلام) بود نام فرزند زیبا صورت و نیک سیرتش را علی اصغر نهاد. گوشت و خون این نوزاد با آیات الهی پرورش یافت و مادرش آن گاه که زمزمه لالائی می خواند سرود عشق و ایثار و کربلائی شدن را با عشق و محبت خدا در گوش نوزادش نجوا می کرد. عشق به اهل بیت (علیه السلام) را از همان آغازین سال های عمرش نشان می داد. پدر گرامی اش می گوید: « در یکی از روزهای عزاداری حضرت ابا عبدالله (علیه السلام) پسرم را که روی دوش خود گذاشته بودم به هیئت رفتن، عزاداران همه به سر و سینه می زدند، متوجه شدم که نگاه ها به طرف ما معطوف گردیده، خوب که دقت کردم دیدم فرزند خردسالم علی اصغر نیز به سر و سینه می زند. این در حالی بود که کمتر از دو سال سن داشت ». در سن شش سالگی پا به عرصه فراگیری علم در مدرسه ۱۷ شهریور آران نهاد. پس از اتمام دوران ابتدایی به علت وضع اقتصادی خانواده از ادامه تحصیل باز ماند و به کسب و کار پرداخت. با آغاز جنگ تحمیلی بارها اقدام به ثبت نام نمود، ولی به علت کمی سن از اعزام وی ممانعت کردند. بالاخره با دست بردن در شناسنامه و زیاد کردن سن، از طریق جهاد سازندگی اعزام و به

عنوان نیروی امدادگر در عملیات والفجر ۸ شرکت نمود. پس از آن بارها از طریق بسیج و سپاه پاسداران به صحنه های جنگ اعزام شد.

در عملیات کربلای ۴ در گردان فتح حماسه ها آفرید، در حالی که همه حکایت از مفقود شدن وی می دادند با تنی مجروح به وطن بازگشت. این بار به همراه تنها برادرش رهسپار جبهه شدند و در عملیات کربلای ۵ شرکت فعال داشتند و هر دو با پیکری زخمی و ترکش خورده به آران بازگشتند در حالی که داغ و فراق یاران و همسنگرانشان را بر سینه داشتند. پس از بهبودی و برگزاری مراسم سوگواری یاران و همسنگران شهیدشان همچون اصغر حلاج مجدداً به جبهه ها شتافتند.

آخرین دیدار از خانواده رمضان سال ۶۶ بود. از آن پس به جبهه های غرب ( سردشت ) عزیمت نمود، اما شب های قدر را در میان نمازگزاران و جوشن خوان های مسجد جوادالائمه (علیه السلام) با شور و حال به نیایش پرداخت و نمی دانیم که در شب های قدر چگونه راز و نیاز کرد و با معشوق چه گفت و چه خواست که به میهمانی اش دعوت کرد.

در طلوع هشتمین روز تیرماه ۶۶ خبر از پرپر شدن گل وجود عزیزی و از کار افتادن تپش قلبی دیگر دادند. این قلبِ مهربان، پیک گردان علی بن ابی طالب (علیه السلام) از لشکر ۸ نجف اشرف بود که دیگر تاب تحمل ماندن در این دنیا را نداشت. جایگاه او در میان عرشیان بود و در بین فرشیان طاقت ماندن نداشت.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

## فرازی از وصیت نامه ی شهید علی اصغر طاهری

با سلام و درود بیکران به پیشگاه آقا امام زمان (عج) و نائب برحقش بت شکن و حسین زمان، رهبر کبیر انقلاب و بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران امام خمینی و درود بی پایان به ارواح طیبه شهدا از صدر اسلام تاکنون که با نثار خون خویش اسلام عزیز را آبیاری و جان خود را فدای اسلام نمودند و با سلام و درود فراوان بر رزمندگان عرصه پیکار حق علیه باطل. ای ملت قهرمان و شهید پرور! گوش به فرمان امام و رهبر باشید و از دستوراتش که همان دستورات پیامبر و قرآن است اطاعت کنید. دست از یاری رهبر بر ندارید و همانند امت کوفه نباشید که امام علی (علیه السلام) را تنها گذاردند. فقط برای رضای خدا اعمالتان را انجام دهید و هر قدمی که بر می دارید برای رضای خدا و خدمت به اسلام و مسلمین باشد. به جبهه ها کمک کنید چه مالی و چه جانی، زیرا اسلام به کمک شما مردم شهید پرور و پشت صحنه احتیاج دارد. پدر بزرگواریم! تو برای رشد و تربیت من زحمات طاقت فرسایی کشیده ای و من نتوانستم آن طور که شایسته است جبران نمایم. امیدوارم که مرا حلال کنی. پدرم! از خدمت به اسلام و مسلمین دست برداری و همچون گذشته بلکه بیشتر، به آموزش دین و قرآن پرداز، در سوگ من صبور باش و بر خدا توکل کن.

مادر عزیزم! گرچه فرزند خوبی برای شما نبودم و شاید شما را اذیت کرده باشم، امیدوارم مرا حلال کنی. مادرم! می دانم که شهادت من و پسر خاله هایم برای شما سخت و سنگین است انشاء الله چون ام البنین صبور باشی. خدا را شکر کن که چنین فرزندی به شما داد تا در راه خدا و قرآن و اسلام شهید شود.

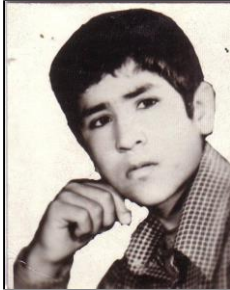
برادر عزیزم! پس از شهادت من مسئولیت تو بیشتر می شود. نگذار اسلحه ای که از دستم افتاده، روی زمین بماند. راهم را که همان راه حسین (علیه السلام) می باشد با کوشش هر چه بیشتر ادامه بده و در این را خستگی به خود راه مده.

خواهرم! ای محبوب دل من! و ای بهتر از جانم! امیدوارم که شهادت من برای شما سخت نگذرد، صبر را پیشه خود ساز. از شما می خواهم که رفتار و اعمال را زینب وار انجام دهی و

در خدمت کردن به اسلام و مسلمین کوتاهی نکنی. خواهرم! در درس خواندنت کوشا باش تا احتیاجات جامعه و کشور را رفع نمایی.

دوستان من! پیرو خط امام باشید و هیچ گاه رهبر را تنها نگذارید و به فرامین پیامبر گونه اش گوش دهید. در خط قرآن و اسلام باشید و به دستورات قرآن عمل کنید. از همه دوستان و خویشاوندان طلب عفو و بخشش دارم.

والسلام، علی اصغر طاهری ۱۳۶۵/۱۰/۱



✽ نام: قدمعلی

✽ نام خانوادگی: عباس زاده

✽ فرزند: عباس

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۷/۲۹

✽ مکان شهادت: مریوان

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) نوش آباد

قدمعلی اول فروردین ۱۳۴۵ در محله‌ای مستضعف به دنیا آمد و در شش سالگی به مدرسه رفت تا کلاس دوم راهنمایی درس خواند و بعد ترک تحصیل نمود. به خاطر فقر مالی خانواده اش به شغل کارگری (بنایی، قالی بافی و جوشکاری) پرداخت.

قدمعلی اخلاق و رفتار خوبی داشت و همه مردم از او راضی بودند. او در زندگی به پدر و مادر خود زیاد کمک می کرد و همیشه طرفدار مستضعفان بود.

قدمعلی به خاطر خدمت به انقلاب احساس کرد وجودش در سنگر جبهه ها مفیدتر و ضروری می باشد. به همین دلیل از طرف بسیج نوش آباد سه بار به جبهه اعزام گشت تا این که در هفده سالگی جان خود را فدای اسلام نمود و در عملیات والفجر ۴ در منطقه مریوان به درجه رفیع شهادت نایل گردید.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد



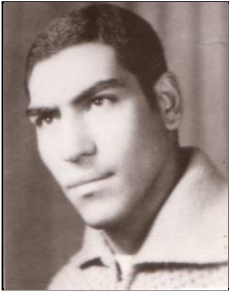
## فرازی از وصیت نامه ی شهید قدمعلی عباس زاده

با درود و سلام به پیامبر (صلی الله علیه و آله) و درود به حضرت مهدی (عج) حجت برحق خدای تعالی بر روی زمین و سلام به نایب بر حقش امام بزرگوارمان روح مؤمنین، افتخار اسلام و امید مستضعفین و درود بر روان پاک شهیدان و سلام به خانواده های محترم و صبور شهدا و با سلام به معلولان انقلاب، شهدای زنده و سند گویای حقانیت اسلام، سلام بر شما امت قهرمان که توانستید امام زمان را سرفراز کنید و توانستید بعد از (چهارده) قرن اسلام را دوباره زنده کنید. تا می توانید متحد شوید و هر چه شهید بدهید متحد تر می شوید. ای مردم! جنگ را فراموش نکنید همان طور که امام عزیزمان فرمودند: «جنگ جنگ است و عزت و شرف دین و میهن شما در گرو همین مبارزات است» و ما نباید به آمریکا و همدستانش فرصت بدهیم که آنان خون جوانان ما را به زمین بریزند.

پدر عزیزم! افتخار کن بر شهادت من و اگر جنازه ام به دستت رسید، خود آن را در قبر بگذار و هرگز ناراحت نباش؛ زیرا اسلام در خطر است و ما باید از آن دفاع کنیم. خواهرانم! حجاب خودتان را حفظ کنید و ناراحت نباشید که برادران شهید شده، بلکه افتخار کنید و زینب وار عمل نمایید.

برادرانم! دست از امام بر ندارید و از فرامین پیامبر گونه اش اطاعت کنید و مرا حلال کنید. ضمناً نمازهایم را از ماه مبارک رمضان ۱۳۶۱ شروع کرده ام و قبلاً گاهی می خواندم، اکثرش قضا شده ولی از ماه مبارک رمضان به بعد تماماً خوانده ام و سی روز روزه قضا دارم که در جبهه بوده ام قضا شده است. والسلام

قدمعلی عباس زاده



✽ نام: نصرت الله

✽ نام خانوادگی: عبدالله زاده

✽ فرزند: حسین

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۹/۲۹

✽ مکان شهادت: در اطراف شهر سنندج

✽ نوع عضویت و شغل: سرباز سپاه

✽ مکان دفن: گلزار شهدای دار السلام کاشان

نصرت الله در ۱۳۴۲ در خانواده ای مستضعف و زحمتکش در شهرستان آران و بیدگل دیده به جهان گشود. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را گذراند و دوره متوسطه را تا سال دوم به پایان رساند و سپس مشغول کار آزاد شد. تا قبل از سربازی چند نوبت عازم جبهه گردید. دوران سربازی را به عنوان سرباز سپاه مشغول خدمت گردید و سپس برای مبارزه با ضد انقلاب عازم کردستان شد.

سرانجام در عملیاتی در اطراف سنندج به دست حزب کومله اسیر و پس از شکنجه بسیار او را به شهادت رساندند و جنازه او را تحویل دادند.

روحش شاد و راهش مستدام باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید نصرت اله عبدالله زاده

گمان مبرید آنان که در راه خدا کشته می شوند مرده اند، بلکه آنان زنده اند و در نزد خدایشان روزی می‌خورند. این جانب هنگامی این وصیت‌نامه را می‌نویسم که عازم جبهه های جنگ علیه باطل هستم. چون احساس می‌کنم که صدای «هل من ناصر ینصرنی» اسلام بلند است. هدف از این جنگیدن، نه تنها با کفار بعثی است، بلکه با تمام کفار دنیا می‌باشد و بر هر شخص با ایمان و مسلمان است که هر گاه به قرآن و دین و ناموس او تجاوز گردید با آنان به ستیز بپردازد و در این راه از جان و مال دریغ نکند.

آری، چه جالب است جنگیدن برای نجات مستضعفان از چنگال ستمگران و دشمنانی چون آمریکای جهان‌خوار. آری، چه جالب است پیمودن راه اولیا و انبیا و امامان که همیشه خط سرخ را برای خود انتخاب می‌کردند و خلاصه چه افتخاری بالاتر از شهید شدن در راه خدا و در مقابل آن به دست آوردن بهشت و خلاصه شهید با خدای خودش معامله می‌کند و امانتی را که از خود اوست به خدا بر می‌گرداند.

ای عزیزان! تنها سفارش من به شما این است که، به جای گریه کردن برای شهید، راه او را ادامه داده و از خون او پاسداری نمایید و نیز گریه کردن شما ترمیمی است برای قلب دشمن و سکوت شما از گریه نکردن نمکی است برای زخم دشمن.

در پایان از تمامی شما عزیزان می‌خواهم که، امام امت، این قلب تپنده مستضعفان را که می‌گوید: «من این کوخ نشین‌ها را بر کاخ نشین‌ها ترجیح می‌دهم» یاری نموده و گوش به فرمانش باشید؛ زیرا که نایب برحق امام زمان (عج) می‌باشد.

خدایا خدایا تا انقلاب مهدی خمینی را نگهدار

از عمر ما بکاه و بر عمر او بیفز

والسلام

نصرت الله عبدالله زاده



✽ نام: نعمت اله

✽ نام خانوادگی: عبدالله زاده

✽ فرزند:

✽ تاریخ شهادت: ۶۱/۴/۲۳

✽ مکان شهادت: مرحله پنجم عملیات رمضان

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای دارالسلام کاشان

نعمت اله سال ۱۳۳۸ در خانواده ای مذهبی در آران متولد شد چون خانواده اش در کاشان سکونت نمودند تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را در کاشان گذراند، کلاس چهارم متوسطه بود که انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی<sup>(ره)</sup> شروع شد و ایشان هم در فعالیتها، مبارزات و راهپیمائیهها علیه رژیم ستم شاهی پهلوی شرکت فعال داشت. با پیروزی انقلاب اسلامی کتابخانه ای در مسجد محله خود تشکیل داد همچنان که ایشان همواره در کارهای فرهنگی حضور پیدا می کرد.

شروع جنگ تحمیلی همزمان با فرارسیدن خدمت سربازی او بود که به خدمت اعزام و پس از سپری کردن دوره آموزش در لشکر ۹۲ زرهی ارتش مشغول نبرد با کفار بعثی شد و اوّلین ماه شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران بود که از ناحیه دست مجروح و پس از یکسال درمان عاقبت از ناحیه همان دست به عنوان جانباز جنگ تحمیلی شناخته شد. با توجه به اینکه جانباز بود ولی روح عاشق او به امام و انقلاب نتوانست آرام و قرار داشته باشد با فرمان حضرت امام خمینی<sup>(ره)</sup> مبنی بر گرم نگه داشتن تنور جنگ به جبهه ها اعزام شد و در عملیات رمضان شرکت و در مرحله پنجم آن به شهادت رسید و پیکر مطهرش مفقود گردید.

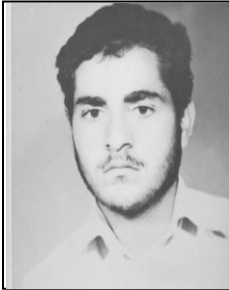
سرانجام پس از حدود ۱۵ سال پیکر پاک این شهید ( در تاریخ ۷۵/۳/۱۵ ) به خانواده معظّمش

تحویل و در کنار دیگر شهدای کاشان به خاک سپرده شد..%

فرازی از وصیت نامه ی شهید نعمت الله عبدا... زاده «

ضمن سلام و درود به پدر و مادر گرامی و کلیه دوستان و آشنایان باید همیشه متذکر این مطلب باشیم که ما به پیروی از قیام حسین<sup>(ع)</sup> و جاری شدن خون مبارکش در صحنه کربلا که در مقابل ظالم و خون آشام زمان خود عَلم اسلام برافراشت و در آن راه مبارک به خون غلتید، با گرفتن درس شهادت از آن سرور شهیدان باید ادامه دهنده خط سرخ آن بزرگوار باشیم، زیرا که هر گاه نام حسین<sup>(ع)</sup> را می شنیدیم فریاد بر می آوردیم ( یا لیتنی کنت معکم فوزاً عظیما ) حال زمان آن فرا رسیده که به آن لبیک گویم زیرا که نایب بزرگوار آن یعنی آن خورشید تابناک که در جماران ندا بر می آورد که من از جوانان می خواهم که هر چه پر شور تر به سوی جبهه ها بشتابند، این همان ندای حسین<sup>(ع)</sup> است که از حلقوم امام خمینی، این امید مستضعفان بلند می شود، پس بر ما جوانان تکلیف شرعی است که جواب مثبت به این لبیک بگویم./

والسلام نعمت الله عبدالله زاده



✽ نام: نورالدین

✽ نام خانوادگی: عرب

✽ فرزند: یعقوب علی

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۱۲/۲۲

✽ مکان شهادت: جزیره مجنون

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

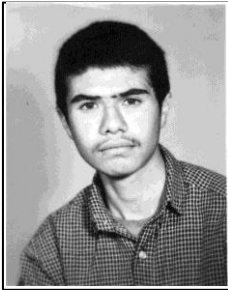
✽ مکان دفن: گلزار شهدای روستای محمد آباد، بخش کویرات ابوزید آباد

نورالدین هشتم مرداد ۱۳۴۵ در خانواده ای کشاورز و مذهبی به دنیا آمد در همان کودکی به انجام فرایض دینی مقید و علاقه مند بود به علت مشکلات مالی خانواده، برای کمک در امرار معاش خانواده، تحصیل علم را رها و در امر کشاورزی پدر را کمک کرد. شهادت برادرش، مهدی عرب او را بسیار منقلب کرد. بعد از آن ، او در بسیج فعالیت خود را آغاز کرد تا این که بعد از گذراندن آموزش نظامی راهی میدان جنگ شد که سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۲۲ در منطقه جنوب در عملیات بدر به شهادت رسید.

روحش شاد و راهش مستدام و پیر رهرو باد

فرازی از وصیت نامه ی شهید نورالدین عرب  
خدا را شاکرم که دینم اسلام، رهبرم امام خمینی است.  
این راهی را که قدم در آن نهادم خود انتخاب کرده ام.  
از پدر و مادر مهربانم تشکر می کنم که در تربیت و بزرگ کردن من رنج فراوان کشیده اند،  
همچنین از عموی مهربانم نیز نهایت تشکر را دارم.  
اگر لایق شدم که در راه اسلام شهید شوم از پدر و مادرم می خواهم که ناراحت نباشند، چون  
پیش خدا می روم و این آرزوی هر مسلمان است.  
از ملت ایران می خواهم فرامین امام را گوش دهند خون شهدا پایمال نشود. پیام خون شهدا  
اطاعت از رهبری و امام است. والسلام

نورالدین عرب



✽ نام: محسن

✽ نام خانوادگی: عربیان آرانی

✽ فرزند: محمود

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۱/۹

✽ مکان شهادت: شلمچه ( پاسگاه زید )

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - تعمیرکار لوازم خانگی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

محسن بیستم آذر ۱۳۴۸ در خانواده ای مذهبی متولد شد؛ خانواده ای که پرورش دهنده لاله های سرخ و شقایق های خونریز بودند و به سرزمینی عزیمت کرد که نزدیک ترین و مطمئن ترین منزل برای رسیدن به کمال مطلق بود، دیاری که کاروان سرخ جامگان و شیفتگان شهادت همچنان به سوی افق روشنی در حرکت بودند. محسن دوران دبستان را در مدرسه شهیدان نوزریان و شهید هاشمیان گذرانید و دوران راهنمایی را دو سال بیشتر ادامه نداد و ترک تحصیل کرد و در مغازه تعمیرگاه لوازم خانگی مشغول کار شد و در ۶۴/۱/۱۹ برای گذراندن دوره آموزش نظامی روانه پادگان آموزشی شد و در ۶۴/۵/۲۷ به عنوان بسیجی داوطلب روانه میدان نبرد حق علیه باطل گردید.

پس از مدتی در جبهه، برای دیدار والدین به شهر خود بازگشت و پس از مدتی مجدداً در ۶۵/۱۰/۲ عازم جبهه شد. چند روزی نگذشته بود که دایی بزرگوارش حاج شیخ جواد قاسمپور در عملیات کربلای ۴ به شهادت رسید. برای تشییع پیکر پاک دایی اش به شهرشان رفت و پس از هفت روز از شهادت دایی اش باز عازم جبهه شد و در جبهه ماند تا در بهمن همان سال (۱۳۶۵) در عملیات کربلای ۵، در منطقه شلمچه به فیض عظیم شهادت نایل گشت.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.



## فرازی از وصیت نامه ی شهید محسن عربیان

من خیلی خوشحالم که به جبهه آمده ام تا بتوانم فردی مفید برای جامعه اسلامی باشم و راه حسین و حسینیان را ادامه بدهم تا اسلام و خون مقدس شهیدان پایمال نشود.

ما به جبهه آمده ایم تا به دشمن بفهمانیم که، در برابر ظلم خاموش نمی نشینیم و این است ندای رهبر ما.

ای پدر و مادر مهربانم و ای پدر بزرگ عزیزم! صبر را پیشه خود قرار دهید و شکبیا باشید تا فضل و رحمت خداوندی نصیب شما گردد و خداوند قربانیان شما را به درگاهش بپذیرد ( دو

دایی شهیدش حاج شیخ جواد قاسم پور و حسین قاسم پور )

ان شاءالله به زودی این جنگ تحمیلی به نفع اسلام و ملت ایران تمام و راه کربلا باز و خانواده های دلسوخته شهدا، اسرا و مفقودین به زیارت مرقد شش گوشه آقا امام حسین (علیه السلام) راه

یابند./

روحش شاد و راهش مستدام باد



✽ نام: مصطفی

✽ نام خانوادگی: عربیان آرانی

✽ فرزند: محمود

✽ تاریخ شهادت: ۶۷/۱/۲۸

✽ مکان شهادت: فاو عراق

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

مصطفی اول اسفند ۱۳۵۰ در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود و در پنج سالگی وارد مدرسه شهید حسین هاشمیان شد. پس از گذراندن مقطع راهنمایی در مدرسه شهید علی خدمتی، برای ادامه تحصیل به هنرستان علامه طباطبایی آران روانه شد.

با آن روح بزرگی که داشت به سرعت آموزش نظامی را برای ستیز با بعثیون عراق گذراند و سپس آماده ی اعزام به جبهه شد. مصطفی بعد از شهادت دایی گرامی اش ( شهید حاج شیخ جواد قاسمپور ) و برادرش محسن، عاشق وارسته ای شده بود که دنیا را برای روح بزرگش تنگ می دید و برآن شد که مجدداً به جبهه اعزام شود.

او با چندین مرتبه حضور مستمر در جبهه های حق علیه باطل، سرانجام در منطقه عملیاتی فاو عراق در تاریخ ۶۷/۱/۲۸ به فیض شهادت نایل آمد.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید مصطفی عربیان

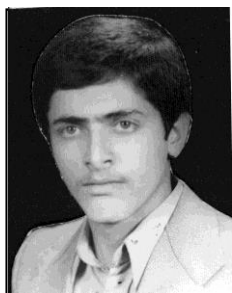
سخنی با پدر و مادر، خواهران و برادر عزیزم:

می دانم که شهادت حاجی ( حاج شیخ جواد قاسمپور )، محسن ( برادر مصطفی )، اصغر، قاسم، مرتضی، جواد، آقا علی، احمد و مفقود شدن حسین و عباس برای شما بسیار سخت می باشد، ولی می دانید که وقت جنگ و جهاد و شهادت است و پیروزی اسلام خون می خواهد، آنهم خون جوانان.

ما پیرو مکتبی هستیم که درس زیستن و چگونه مردن و چگونه به خیل عاشقان و به معشوق رسیدن را به ما آموخته است.

شهید خود بهتر می داند که باید در چه راهی برود، شهید خود با عقل سالم و با همه آگاهی، آشنایی، شعور و بیداری خویش را ه خود را انتخاب می کند و حسین (علیه السلام) را نگاه می کند. والسلام

مصطفی عربیان



✽ نام: محمد

✽ نام خانوادگی: عظیمی

✽ فرزند: ماشاءالله

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۴/۲۵

✽ مکان شهادت: جاده اندیمشک اهواز

✽ نوع عضویت و شغل: پاسدار- نظامی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال ابن علی (علیه السلام) آران

محمد در ابتدای بهار ۱۳۶۳ در خانواده ای مذهبی و محروم متولد شد؛ حرکات و رفتار وی در دوران طفولیت گویای ذکاوت و تیز هوشی او بود. وی از کودکی با سختی ها و نامایمات زندگی مانوس شد.

محمد تحصیلات ابتدائی را در مدرسه بونصر شیبانی گذراند و به علت مشکلات اقتصادی در کنار درس به والدین خود در قالی بافی کمک می کرد.

دوران راهنمایی را در مدرسه شهید خدمتی گذراند. سال دوّم راهنمایی بود که در جلسات عقیدتی و سیاسی که در مسجد ملا شکرالله آران به وسیله شهید علی عبدالهی تشکیل می شد شرکت می کرد.

و در همین زمان بود که نهضت حضرت امام خمینی شروع شد و هر روز همزمان با مردم حزب الله در راهپیمایی ها شرکت می کرد و در پخش اعلامیه های امام فعال بود.

پس از پیروزی انقلاب، در کتابخانه محله فعالیت چشمگیری داشت و پول هایی که با کارگری به دست می آورد برای کتابخانه کتاب می خرید.

تا سال دوّم دبیرستان را در مدرسه شهیدان عبداللّهی (آران) سپری کرد و در سال ۱۳۶۰ بود که به علت علاقه فراوان به حضور در جبهه، درس را ترک کرد و چون برادرش نیز در جبهه بود با

جلب رضایت والدینش روانه جبهه های حق علیه باطل شد و در عملیات فتح المبین شرکت کرد.

با به پایان رساندن دوّم دبیرستان در سال ۱۳۶۱ عضو رسمی سپاه شد و در سال ۱۳۶۲ عازم مأموریت به دزفول گردید و در معاونت نیروی انسانی تیپ ۲۸ صفر مشغول خدمت شد و در تیرماه ۱۳۶۳ در راه رسیدن به آرمان های مقدّسش به شهادت رسید.

روحش شاد و راهش مستدام باد.

### فرازی از وصیت نامه ی شهید محمد عظیمی

به نام خداوند بخشنده مهربان و به نام خدایی که همه ما از او بیم و به سوی او باز می گردیم. به نام خدایی که صاحب روز جزاست، روزی که تمام انسان ها به پای میز حساب می آیند تا حسابرسی شوند.

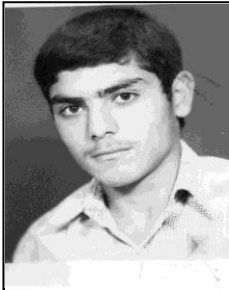
روزی که کوه ها در هم می ریزد و انسان ها مانند موج از روی یکدیگر حرکت می کنند و ... و این روز نزدیک است و هر لحظه امکان دارد به وقوع بپیوندد.

خدایا، پروردگارا! از در رحمت بر من وارد شو که طاقت عذاب تو را ندارم. خدایا، پروردگارا! روز قیامت را بر این بنده حقیرت آسان گردان که طاقت یک لحظه دیدن آن صحنه را ندارم و خدایا! عاقبت ما را ختم به خیر بگردان.

پدر و مادر عزیزم! بدانید گاهی اوقات برای رشد درخت اسلام نیاز به خون ماست که انشاء الله این خون را خدا از من بپذیرد و شما هم از خدا بخواهید که این امانت را از شما بپذیرد. از این که همیشه من را نصیحت می کردید نمی دانم با چه زبانی تشکر کنم. از شما می خواهم که همیشه دنباله رو امام خمینی و روحانیت حاضر در صحنه باشید. انشاء الله هیچ ناراحتی نداشته باشید از این که چند روزی فرزندان از شما جدا شده است؛ بالأخره یک وظیفه اسلامی و شرعی و انسانی ماست که در این جهاد شرکت کنیم.

این یک موهبتی است که خدا به ما عطا کرده تا این که بتوانیم در زندگی تا اندازه ای خود را بشناسیم و در حد خیلی ضعیف، در راه هدف مقدس او قدم برداریم.

انشاء الله خداوند همه ما را به وظایفمان آشنا سازد تا در حد توان از نیروی خود به نحو احسن استفاده کنیم. والسلام



- ✽ نام: علی اکبر
- ✽ نام خانوادگی: عموزاده آرانی
- ✽ فرزند: حسین
- ✽ تاریخ شهادت: ۶۴/۱۲/۱۱
- ✽ مکان شهادت: دریاچه نمک ( عملیات والفجر ۸ ) فاو
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

علی اکبر اول فروردین ماه ۱۳۴۷ در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. او دوران کودکی را با بیماری های زیادی سپری کرد.

هفت ساله بود که وارد دبستان وثوق ( شاه عباس ) شد و هنگامی که وارد دوره راهنمایی گردید به علت بیماری ترک تحصیل کرد و مشغول کار بنایی شد، در عین حال در پایگاه بسیج چمران هم فعالیت می کرد.

شایان ذکر است که ایشان از آنجایی که خداوند اراده کرده بود در راهش به شهادت برسد چندین مرحله تا لحظه مرگ پیش رفت، اما خداوند او را حفظ کرد.

۱ - در دوران کودکی به شدت بیمار می شود به طوری که در بیمارستان بستری می گردد.

۲ - هنگامی که از بیماری نجات می یابد؛ پس از مدتی داخل حوض منزلشان سقوط می کند که در حال غرق شدن بوده که به لطف خداوند نجات می یابد.

۳ - هنگامی که مشغول کار بنایی بود ناگهان از داربست به داخل چاه سقوط می کند، ولی این بار نیز لطف خدا شامل حال او شده و سالم می ماند.

علی اکبر روحیه جمع گرایی داشت و در فعالیت های اجتماعی، ورزشی، مذهبی و عزاداری های امام حسین (علیه السلام) شرکت می نمود.

از آنجایی که ایشان سن کمی داشت و برای اعزام با ممانعت مسئولان مواجه می شد شناسنامه اش را تغییر داد و در تاریخ ۶۲/۵/۳ اعزام و در گردان امام محمد باقر (علیه السلام) و علی بن ابی طالب لشکر امام حسین (علیه السلام) حضور داشت و در عملیات های والفجر ۴ عملیات خیبر و والفجر ۸ شرکت کرد و سرانجام در تاریخ ۱۱/۱۲/۶۴ کنار دریاچه نمک به شهادت رسید و پیکر پاکش پس از سه ماه ماندن در برابر آفتاب گرم جنوب، به خانواده اش تحویل داده شد.

روحش شاد و راهش مستدام باد



## فرازی از وصیت نامه ی شهید علی اکبر عموزاده آرانی

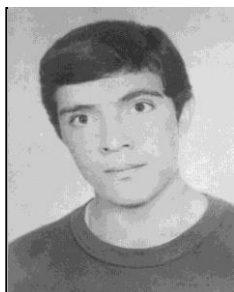
... مادرم! وقتی برسر مزار من آمدی لحظه ای که نگاهت به عکس شهیدت افتاد و قلبت شکست، بعد از درخواست صبر از خدای متعال برای امام عزیز و پیروزی رزمندگان اسلام دعا کن.

مادر جان! اگر من شهید شدم و راه کربلا باز شد و به حرم آقا امام حسین (علیه السلام) رفتی و جایم را خالی دیدی، نگاهی به حرم امام حسین (علیه السلام) بینداز و بگو: حسین جان! خون فرزندم باعث آمدن من به زیارت تو شد، خون فرزندم را در راه خودت و خدایت از من قبول فرما و این قربانی ام را بپذیر.

... پدرم! افتخار کن که چنین فرزندی را تربیت کردی که خداوند، شهادت، این سعادت بزرگ

را نصیب فرزندت کرده است. والسلام

علی اکبر عموزاده آرانی



✽ نام: علی اصغر

✽ نام خانوادگی: عمو نوروزی آرانی

✽ فرزند: صفرخان

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۸/۱

✽ مکان شهادت: مریوان

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - کارگر

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

علی اصغر اول مرداد ۱۳۴۳ در آران متولد شد؛ در خانواده ای مذهبی و کشاورز پرورش یافت. از همان اوان کودکی علاقه وافری به اسلام و مراسم مذهبی داشت و سعی می کرد نمازش را با جماعت و در مسجد به پا دارد و در مجالس عزاداری ائمه اطهار (علیه السلام) فعالانه حضور پیدا می کرد.

علی اصغر در شش سالگی وارد مدرسه شد و دوران ابتدایی را با موفقیت به پایان رساند، ولی به علت فقر و تنگدستی که بر خانواده حاکم بود مجبور شد درس را رها و به پدرش در کشاورزی کمک کند.

در او جگیری انقلاب اسلامی او نیز در صحنه فعالیت ها علیه رژیم شاه شرکت می کرد و انزجار خود را علیه رژیم پهلوی ابراز می نمود.

با آغاز جنگ تحمیلی رژیم بعثی عراق علیه ایران در بسیج ثبت نام کرد و پس از گذراندن دوره های آموزش نظامی و عقیدتی، یک بسیجی به تمام معنا و آماده مبارزه علیه دشمنان اسلام شد و به جبهه نور اعزام گردید و مدتی را در ستاد عملیاتی غرب کشور به فعالیت پرداخت و پس از مدتی در عملیات والفجر یک شرکت کرد و در کار مهمات رسانی به جبهه های کردستان فعالیت چشمگیری داشت. برای سومین بار در عملیات والفجر ۴ شرکت کرد که در این عملیات در محور مریوان به درجه رفیع شهادت نایل آمد. روحش شاد و راهش مستدام و پیر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید علی اصغر عمو نوروزی آرانی

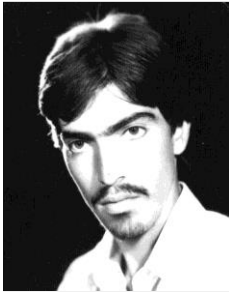
... من اکنون می روم که با خدایم ملاقات کنم، می روم آتشی را که در درونم شعله ور است خاموش کنم. من اکنون به سوی سنگر خالی هم‌رزمم، به سوی لانه با صفای جبهه و جنگ پرواز می کنم که دشمن بداند هیچ گاه سنگر خالی نمی ماند.

و تو ای دوست و هم‌رزم! خود بهتر از من می دانی که این انقلاب چگونه به پیروزی رسید، با کشته شدن علی اکبرها و علی اصغرها و ... نکند خدای نکرده بی تفاوت بنشینم و دنیا را بر آخرت ترجیح بدهم، هیچ حزن و اندوهی به خود راه مده که ما پیروزیم.

ای پدرم! نمی توانم زحمات طاقت فرسای تو را که با دست‌های پینه بسته ات زحمت کشیدی و مرا بزرگ کردی برای حفظ اسلام، جبران کنم.

ای مادر عزیزم! نکند در مرگم بی تابی کنی و جامه بدری و تا آخر عمر خود را در آتش ناراحتی بسوزانی که مورد طعن دشمن قرار خواهی گرفت. والسلام

علی اصغر عمو نوروزی آرانی



✽ نام: حسن

✽ نام خانوادگی: غلامرضا زاده آرانی

✽ فرزند: علی

✽ تاریخ شهادت: ۶۲/۷/۲۹

✽ مکان شهادت: بانه - مریوان

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

طلوع حسن در سوم فروردین ۱۳۴۱ در آران در خانواده ای مذهبی بود و از ابتدای تولد تصمیم گرفتند فرزندشان را برای خدمت به اسلام و مسلمین تربیت کنند. دوره ابتدائی را در دبستان ۱۷ شهریور آران شروع کرد و اوایل دوره راهنمایی بود که پدر بزرگوارش را از دست داد و با تحمل این مصیبت بزرگ بار سنگین سرپرستی خانواده را بر دوش کشید و کاملاً خود را در اختیار خانواده قرار داد تا برای پیشرفت هر چه بهتر زندگی بر اساس معیارهای اسلامی تلاش کند سپس او با همه این مشکلات، تحصیلات راهنمایی را با هزینه ای ناچیز در مدرسه راهنمایی شهید خدمتی ادامه داد و بر مشکلاتش افزوده شد و در اواخر تحصیل با احساس مسئولیت کامل خرج خانواده اش را نیز بر عهده گرفت و تا آن جا که امکان داشت و وقت اجازه می داد به کشاورزی می پرداخت تا سخنان امام خمینی را جامه عمل بپوشاند.

علاقه زیادی به روحانیت متعهد و مبارز داشت و در جلسات قرآن، دعای ندبه، کمیل، توسل، نماز جماعت و نماز جمعه شرکت می نمود. همیشه به فکر مادر مهربان و زحمتکش خود بود و مادر نیز متقابلاً به فکر او بود و برای پیشبرد کارها تلاش می کرد.

بعد از اتمام تحصیلات بالاخره سال ۱۳۶۱ موفق به اخذ دیپلم و سپس تأسیس کتابخانه ای در محل خود شد و عضو پایگاه شهدا گردید و برای نگرهبانی از پایگاه تمام تلاش خود را به کار می برد. تا این که در سال ۱۳۶۱ در نیمه ماه رمضان به بسیج و سپاه آران و بیدگل رفت تا در

پادگان زرین شهر اصفهان آموزش نظامی خود را بگذرانند و او بعد از دیدن آموزش های لازم بی درنگ عازم جبهه های نبرد حق علیه باطل شد و در عملیات پیروزمندانه محرم شرکت نمود. بار دوم در عملیات والفجر مقدماتی به لشکر نجف اشرف اعزام و در قسمت اطلاعات عملیات به فعالیت مشغول شد و با لآخره در حمله والفجر ۴ با رمز یا الله در منطقه مریوان، بانه در روز ۶۲/۷/۲۹ به لقاء الله می پیوندد.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید حسن غلامرضا زاده

هر کس در راه خدا کشته و یا پیروز شود، به زودی در بهشت برای او اجری عظیم خواهد بود. من با احساسی که از روی وظیفه شرعی خود می دانستم عازم جبهه شدم و فکر می کردم تحمل انجام دادن چنین کار بزرگی را نداشته باشم، اما بعد متوجه شدم که می توانم این راه را پیش ببرم و انجام دهم.

پيامی برای ملت عزیز ایران دارم که، دست از امام عزیز برندارند، زیرا در زمان غیبت امام زمان (عج) وارث پیامبران و ائمه (علیه السلام) می باشد. پیرو ولایت امیرالمؤمنین (علیه السلام) باشیم تا در آخرت علی (علیه السلام) به فریادمان برسد، علی (علیه السلام) با همه خلوص و ایمانش به خالق یکتا، در دعاهایش می فرماید: « یار رب ارحم ضعف بدنی » پس ما گنهکاران چه کنیم؛ وقتی علی (ع) با آن عظمت و بزرگی چنین می گوید:

آن قدر گوشه و کنار ننشینید و این مرد خدا را تضعیف کنید. دست از تفرقه بردارید و به ریسمان خدا چنگ زنید و دست برادری به یکدیگر دهید. سخنم با کسانی است که هنوز دست از تفرقه بین مسلمین بر نمی دارند و می خواهند خون شهدا را پایمال کنند. بیایید به وصایای شهدا عمل کنیم. زیرا در برابر خون یکایک آنها مسئول می باشیم بعضی ها هدفشان کوبیدن این انقلاب است و از این انقلاب انتظار بی جا دارند، مگر آنان برای پیروزی انقلاب چه کرده اند.

از شما ملت ایران می خواهم در مراسم و جلسات دعای ندبه، توسل، کمیل، زیارت عاشورا، نماز جمعه و دیگر مراسم مذهبی شرکت کنید، زیرا رزمندگان اسلام با همین جلسات دعا بود که به پیروزی رسیدند.

انشاء الله مهدی (عج) ظهور می کند و بساط ظلم و جور بر چیده می شود و به جای آن عدل و داد سایه گستر می شود.

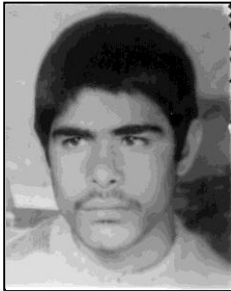
مادر عزیزم! از زحمات تو کمال تشکر را دارم و از تو می خواهم مرا حلال کنی، زیرا تو جای پدر را هم برایم پر کردی، اگر شهید شدم ناراحت نباش و بگو من فرزندم را در راه خدا داده ام و دیگر پس نمی گیرم.

مادر جان در مدت زندگی ام ۳۸ روز روزه قضا دارم، از شما و خواهرانم تقاضا دارم برایم به جا آورید.

خواهران عزیزم! انقلاب اسلامی یک انقلاب خدایی و الهی است؛ انقلاب را حفظ کنید و در جلسات مذهبی شرکت کنید و صبر داشته باشید و این شهادت ها را افتخار بدانید، چون شهادت بالاترین مرگ است.

در زندگی به یاد خدا باشید که خدا به شما صبر و اجری عظیم عطا فرماید.

والسّلام علیکم ورحمه / ... و برکاته



- ✽ نام: رضا
- ✽ نام خانوادگی: غلامعلی پور آرانی
- ✽ فرزند: رحمت الله
- ✽ تاریخ شهادت: ۶۲/۱۲/۱۱
- ✽ مکان شهادت: جزیره مجنون ( عملیات خیبر ) جفیر
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - کارگر
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

رضا اول مهر ماه ۱۳۴۵ در شهرستان آران و بیدگل در خانواده ای مذهبی چشم به جهان گشود. پس از گذراندن دوران کودکی، شش ساله بود که به دبستان وثوق آران رهسپار شد. او پس از گذراندن دوران دبستان ترک تحصیل کرد و شغل کارگری را پیشه نمود. رضا علاوه بر انجام کارش به رشته ورزشی به ویژه فوتبال علاقه زیادی داشت و حتی توانست در این رشته مقام کسب کند و از اصفهان برای او تقدیر نامه ای فرستاده شد. (گر چه در آن زمان رضا شهید شده و به ملکوت اعلی پیوسته بود).

رضا دارای اخلاقی نیکو بود و همیشه در زندگی قناعت می کرد و بسیار شجاع و نترس بود به طوری که کمتر کسی را می شد پیدا کرد که دارای چنین شجاعتی باشد. حدود پانزده سال داشت که جنگ تحمیلی شروع شد و او نیز وظیفه اصلی خود می دانست که در صحنه نبرد حضور داشته باشد، از این رو وارد بسیج منطقه شد تا به این وسیله بتواند دین خود را به اسلام ادا کند و بالاخره از طرف گروه بسیج به عنوان یک بسیجی دلیر و با غیرت به سوی جبهه اعزام گردید. او چندین سال در جبهه مشغول نبرد بی امان با مزدوران بعثی بود تا این که بعد از یک مرخصی کوتاه دوباره به جبهه بازگشت و این بار زخمی شد و او را به پشت جبهه منتقل کردند پس از بهبودی دوباره عازم جبهه شد. اما این بار در ۶۲/۱۲/۱۱ که ۱۷ سال بیشتر از عمرش



نمی‌گذشت در اثر اصابت ترکش خمپاره به سرش به شهادت رسید و به ملکوت اعلی پیوست.

بهشت و نعمت های پر بهای الهی گوارایش باد.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد.

### فرازی از وصیت نامه ی شهید رضا غلامعلی پور آرانی

«گمان مبرید آنان که در راه خدا کشته می‌شوند مرده اند، بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می‌خورند.»

پدر و مادر عزیزم! برای من زحمت زیادی کشیدید، خداوند انشاءاله به شما اجر و صبر عنایت فرماید. من از زحمات شما خیلی متشکرم و امیدوارم مرا حلال کنید و از دست من راضی باشید و برای من زیاد ناراحت نباشید، چون راه ما راه حسین (علیه السلام) است و برای آزادی کربلا و قدس و تمام مسلمانان از دست ظالمین می‌جنگیم و درخت اسلام را از خون شهدا آبیاری می‌کنیم تا کربلا و قدس را آزاد نماییم. شهادت در این راه افتخار است.

ملت عزیز ایران! ای امت شهید پرور! شما ثابت کردید واقعاً شیعه و مسلمان هستید و در عمل نشان دادید. ای ملت عزیز ایران! وحدت خود را حفظ کنید و با گام‌های استوار به رهبری امام خمینی و به یاری الله راه شهدا را ادامه دهید و از تفرقه و جدایی پرهیزید و با رعایت اصول اسلامی به پیش بروید و ریشه ظالمین را بکنید. ای ملت شهید پرور و برادران و خواهران و دوستان! از شما می‌خواهم که سنگر مساجد و نماز جمعه را ترک نکنید و پوزۀ ابرقدرت‌ها را به خاک بمالید که همین سنگرها و نماز جمعه‌ها بود که ما را بیدار کرد و به سوی جبهه‌های نبرد حق علیه باطل کشاند و به ما فهماند که چطور راه حسین (علیه السلام) را دنبال کنیم و چطور یک سرباز واقعی آقا امام زمان (عج) باشیم.

برادرانم! راه مرا ادامه دهید و اسلحه من را به زمین نگذارید و همچون گذشته جوانمردانه به سوی جبهه‌ها هجوم آورید که هر چه زودتر به امید خدا کربلای معلّی را آزاد کرده و به سوی قدس عزیز بشتابیم.

خواهرانم! شما رسالت زینبی داشته باشید و سعی کنید با حجاب خود که ارزنده‌ترین زینت شماست پیام مرا به گوش جهانیان برسانید و زینب وار در نبودن برادر خود زندگی کنید.

دوستانم! شما در آینده ادامه دهنده راه من باشید و ایمان خود را حفظ کنید و از شما می‌خواهم همچون روحانیون و طلابی که در جبهه‌های حق علیه باطل همچون شمع سوخته و در قربانگاه

عشق، حق را لیبیک گفته و با شهادت به سوی الله پرواز نموده اند راه آنها را ادامه دهید و در هم کوبنده کاخ ستمگران باشید.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

رضا غلامعلی پور آرانی



- ✽ نام: علی محمد
- ✽ نام خانوادگی: غنی بیدگلی
- ✽ فرزند: عباس
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۶/۱۸
- ✽ مکان شهادت: اُشنویه
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - روحانی
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) بیدگل

علی محمد دهم فروردین ۱۳۴۸ در بیدگل به دنیا آمد. شغل کشاورزی پدر و قالی بافی مادر موجب شد که او در همان دوران کودکی ضمن تحصیل علم این دو حرفه را بیاموزد و در کار قالی بافی و کشاورزی به خانواده کمک کند.

علی محمد از همان دوران کودکی به نماز و امور دینی توجه ویژه داشت و در خانواده نمونه بود، از این رو پس از اخذ مدرک سوم راهنمایی راهی حوزه علمیه کاشان شد.

در طول دو سال تحصیل علوم دینی، شش ماه آن را به میل باطنی خود و به دستور حضرت امام مبنی بر حضور جوانان در عرصه های نبرد حق علیه باطل به جبهه ها شتافت. مشوق او در این امر وصیت نامه همسنگر و دوست گرامی اش روحانی شهید محمد جواد حمزه ای بود.

آری، علی محمد پس از شهادت نامبرده در ۲۹ اسفند ۱۳۶۳ به هنگام برگزاری مراسم عزاداری او راهی جبهه ها شد و کمتر از هفده سال داشت که در تاریخ ۱۳۶۴/۶/۱۸ به شهادت رسید و پیکر مطهر او در جبهه ها ماند و به خانواده اش نرسید، اما پیکر او هر جا که باشد قطعاً روح او در کربلا با مولایش امام حسین (علیه السلام) است.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید علی محمد غنی

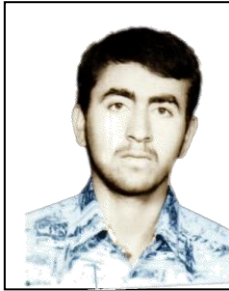
گمان مبرید کسانی که در راه خدا کشته شده اند مردگانند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند. (قرآن کریم)

احسن به شما مردم که از رفتن فرزندانان به جبهه های جنگ ( برای دفاع از کشور ) جلوگیری نمی کنید. جوانان عزیز! نمازتان را بخوانید و دعا کنید تا از فیض شهادت بهره مند شوید، ننگ است برای ما جوانان اگر در این وضعیت ( که کشورمان به اشغال دشمن در آمده است ) در بستر بمیریم!..!

مسجد ها را پر کنید و تا حد امکان نمازهای یومیه را در مسجد بخوانید . . . . نماز جمعه را با شکوه برگزار کنید. امام را تنها نگذارید. فرزندان خود را اسلامی تربیت کنید. عشق به الله و حسین (علیه السلام) و شهادت در راه خدا را به آنها بیاموزید. فرزندان خود را برای آموزش قرآن هدایت کنید؛ چرا که تمام نیازهای دنیوی و اخروی ما در قرآن است.

و شما طلاب علوم دینی! ای مشعل های جامعه اسلامی! ای شاگردان مکتب امام صادق (ع) ای سربازان امام زمان! هر روز که خون شهیدی بر زمین می ریزد، وظیفه شما سنگین تر می شود. شما که در لباس مقدس روحانیت هستید سعی کنید که خُلق و خوی پیامبر و معصومین (علیه السلام) را داشته باشید تا مردم از شما درس بگیرند... نماز شب را فراموش نکنید، همواره به خودسازی ادامه دهید... .

پدر و مادر عزیزم! وقتی خبر شهادت مرا شنیدید افتخار کنید که فرزند ناقابلی داشتید و فدای دین اسلام نمودید، از این که نتوانستم زحمات شما را جبران کنم مرا ببخشید و حلالم کنید. برادران و خواهرانم! برادر کوچک خود را ببخشید از این که وظیفه برادری را نسبت به شما انجام ندادم و نمازهای خود را اوّل وقت بخوانید و حتی الامکان در مسجد و به جماعت بخوانید، قرآن بخوانید و برای آمرزش برادران دعا کنید. والسّلام



✽ نام: عباس

✽ نام خانوادگی: غیرتی آرانی

✽ فرزند: محمد

✽ تاریخ شهادت: ۶۳/۱۲/۲۱

✽ مکان شهادت: جزیره مجنون

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - دانشجو

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

عباس اول آبان ۱۳۴۴ شمسی در خانواده ای مذهبی و متوسط پا به عرصه وجود نهاد. در اولین ساعات تولد ندای قولوا لا اله الا الله تغلحو برگوش یمین و یسارش خواندند که او را برای آینده تاریخ مهیا ساخت. او از همان کودکی علاقه زیادی به ادای فریضه های یومیه داشت از این رو برای اقامه نماز روانه مسجد می شد. در سال ۱۳۴۹ وارد مدرسه شد و دارای هوشی سرشار بود. تحصیلات ابتدائی را در دبستان شهید نوذریان شروع کرد، البته با کار و تلاش فراوان و در سال ۱۳۵۵ به مدرسه راهنمایی شهید علی خدمتی رفت و بلاخره بعد از اخذ دیپلم در مهر ۱۳۶۳ آهنگ جبهه سر داد، بعد از مدتی حضور در جبهه جنگ، در آذر ماه ۱۳۶۳ در آزمون ورودی مرکز تربیت معلم کشور قبول شد، ولی حاضر نشد جبهه دفاع از کشور را رها سازد. وقتی با اصرار خانواده مواجه شد که به تحصیل در دانشگاه پردازد پاسخ داد: آیا شما که چهار فرزند دارید نمی خواهید یکی از آنها قربانی راه خدا شود! بنابراین، در جبهه جنگ ماند و با سازماندهی در گردان پیاده لشکر ۱۴ امام حسین<sup>(ع)</sup> در عملیات بدر در منطقه هورالعظیم شرکت کرد و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۳/۱۲/۲۱ بر اثر اصابت گلوله به پهلویش، به خیل شهدا پیوست.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

## فرازی از وصیت نامه ی شهید عباس غیرتی آرانی

«ان الله يحب الذين يقاتلون في سبيل الله صفاً كأنهم بنیان المرصوص»

خدا را شکر می کنم که توانستم راه شهیدان را ادامه دهم و به معبودم پیوندم. بارها! به درگاہت شکر می کنم که سعادت حقیقی را تصمیم کردی و در جبهه راه دادی و همنوای مجاهدان قرار دادی.

ای خدا! تو می دانی که برای لقای تو به جبهه آمده ام، ای خدایی که الان نظاره گر وجود من هستی، دوست دارم بتوانم از کشور اسلامی خود تا جان در بدن دارم مقاومت و پاسداری نمایم و بتوانم به ندای امام خمینی لبیک گویم. پدر جان! مبدا از این که فرزندت را به جبهه فرستادی ناراحت بشوی، خوشحال باش که چنین فرزنددی با زحمات زیاد و با تربیت اسلامی پرورش دادی تا در راه خدا شهید شود.

مادر مهربانم! از این که نتوانستم زحمات تو را جبران کنم می بخشید، حقاً که باید بوسه بزنم بر آن دستان زحمت کش که مرا بزرگ کرد و به این راه رهنمون ساخت، از تو می خواهم حلالم کنی.

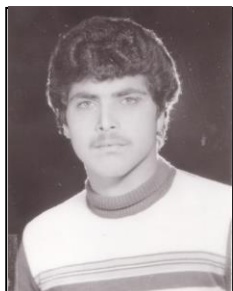
خواهرانم! حجاب شما عفت شماست، با فعالیت های سیاسی و اسلامی خود به دنیا بفهمانید که در جمهوری اسلامی زن در کنار مرد در صفتی واحد بر علیه کفر جهانی قرار دارد. برادرانم! تقوای خویش را حفظ نمایید. امیدوارم اسلحه ام بر زمین نماند. راه برادران را ادامه دهید.

برادر بزرگوام حسین! شما که طلبه حوزه علمیه هستید و امثال شما رهبران فکری و معنوی این امت هستید، باید خود را مجهز به سلاح ایمان و علم سازید و گوش بفرمان امام باشید.

دوستان! مبدا در رختخواب ذلت بمیرید که حسین (علیه السلام) در میدان نبرد شهید شد، مبدا در غفلت بمیرید که علی (علیه السلام) در محراب عبادت شهید شد. دست از امام بر ندارید

که امام روشنی بخش راه تاریکی ها می باشد. والسلام

عباس غیرتی آرانی



- ✽ نام: علی اکبر
- ✽ نام خانوادگی: غیرتی
- ✽ فرزند: آقا محمد
- ✽ تاریخ شهادت: ۶۰/۹/۲۲
- ✽ مکان شهادت: گیلان غرب
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی دانش آموز
- ✽ مکان دفن: گلزار شهداء امام زاده هلال بن علی (ع)

علی اکبر ده آذر ۱۳۴۲ به دنیا آمد. تحصیلات ابتدایی و راهنمایی را با موفقیت به پایان رساند و در دبیرستان شهیدان عبداللهی مشغول به تحصیل شد، عشق به خدا و پاسداری از میهن عزیزمان و پاسخ به ندای «هل من ناصر ینصرونی» باعث شد که با عزمی راسخ و با شور و شوق فراوان به سوی جبهه برود.

فداکاری، شجاعت و غیرت و مردانگی او زبان زد همه دوستان و همزمانش بود. شجاعتش را به سالار شهیدان نسبت می دادند و آزادگی و مردانگی اش را در جبهه به خُر تشبیه می کردند، شبهای جبهه را با گفتن خاطرات، شیرین و به یاد ماندنی سپری می کرد.

وسایل و تجهیزات جبهه را برای شروع عملیات از کوه ها بالا می برد. وقتی برای چند روز غذا به دست رزمندگان نمی رسید تا غذا برای همه تهیه نمی کرد لب به غذا نمی زد او بسیار با گذشت و مهربان بود.

از ویژگیهای پسندیده علی اکبر رابطه عمیق و گسترده اش با خانواده شهدا و فقرا بود بسیار درد آشنا و با تمام وجود با فقرا همدردی می کرد.

به گفته یکی از همزمانش: جنازه ۵ تن از شهیدان را اگر با شجاعت جمع نکرده بود جنازه ها شاید به دست خانواده هایشان نمی رسید. مدتی فرماندهی نیروها را به عهده داشت و دلیرانه در



عملیاتها شرکت قهرمانانه داشت. صدای صلوات هایش در شروع عملیات ها هنوز در خاطره دوستان همزمش می باشد.

وعدۀ شهادت را آقا امام زمان (عج) به او داده بود. او عاشق شهادت بود سرانجام در یکی از عملیات ها با شلیک گلوله ای به شاهرگش به شهادت رسید.

راهش پر رهرو و یادش گرمی باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید علی اکبر غیرتی

به نام خدا و با درود فراوان به رهبر کبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی پدر عزیزم! درود بر تو که چون ابراهیم فرزند خویش را به فرمان خدای بزرگ به قربانگاه فرستادی بدان و آگاه باش که اسماعیل هرگز از فرمان خدای بزرگ سر باز نمی زند و مرگ در راه خدا را جز سعادت نمی داند و زندگی را جز جهاد در راه عقیده درست نمی داند و شهادت را بهترین نعمت های خداوند می داند.

پدرم! خود را برای جهاد در راه خدا مهیا ساز، امروز روز پیروزی مستضعفین بر مستکبرین است.

پدر جان! می دانم غم از دست دادن فرزند بسیار سخت است، اما چگونه من می توانستم مشاهده کنم که هر روز عده ای از بهترین جوانان ما کشته شوند و من به کارهای روزمره مشغول باشم، درس شهادت و ایثار را از آقا و سرورم حسین (علیه السلام) آموختم.

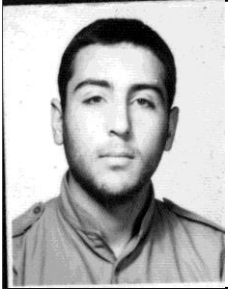
مادر عزیزم! چون کوه با استقامت و استوار باش و لحظه ای از یاد خدا غافل نباش، در راه دین هر قدر تلاش کنی باز هم کم است، آفرین بر تو که بر احساس مادرانه ات پیروز شدی و فرزندت را روانه میدان جنگ حق علیه باطل کردی و گفتی تو را در راه خدا هدیه می کنم، به وجود تو افتخار می کنم که از سلاله زهرا هستی.

خواهران عزیزم! زینب وار با ناملایمات دست و پنجه نرم کنید و حجابتان را حفظ کنید و زینب وار با ایثار و گذشت مبارزه کنید.

برادر عزیزم! راه خدا بهترین و برترین راه هاست عباس جان راه مرا ادامه بده

خدایا! ما را از سربازان امام عصر (عج) قرار ده. والسلام

علی اکبر غیرتی



- ✽ نام: سید عباس
- ✽ نام خانوادگی: فدائی بیدگلی
- ✽ فرزند: سید رضا
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۷/۲۷
- ✽ مکان شهادت: عملیات میمک
- ✽ نوع عضویت و شغل: پاسدار
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هادی (علیه السلام) بیدگل

عباس نهم آذر ۱۳۴۴ در خانواده ای مذهبی و مستضعف در بیدگل دیده به جهان گشود. چون عباس در خانواده ای به دنیا آمد که پای بند به اصول و عقاید اسلامی بودند از این رو از همان ابتدای تولد مسائل و اصول عقاید اسلامی را در دامن پر مهر خانواده آموخت. تا اینکه در سن هفت سالگی برای تحصیل علم و دانش در دبستان جندقیان (کاشانچی سابق) مشغول تحصیل شد و از شاگردان ممتاز بود و علاقه وافری به آموختن قرآن داشت.

دوره ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذاشت و برای ادامه تحصیل به مدرسه راهنمایی شهید خدمتسی (نظام وفای سابق) راه یافت و در کنار درس به مطالعه کتاب های مذهبی هم مشغول بود به طوری که به یادگیری احادیث ائمه اطهار (علیه السلام) علاقه زیادی نشان می داد و در همین سالها بود که مبارزات مردم غیور ایران علیه رژیم منحوس پهلوی به اوج خود رسید و این شهید عزیز که در آن روزها بیش از سیزده سال نداشت در اکثر تظاهرات ها و راهپیمایی ها شرکت فعال داشت و در دو مرحله نیز با مأموران انتظامی رژیم درگیر شد و فردی فعال و مبارز و همیشه در صحنه بود و بدین ترتیب دین خویش را به انقلاب اسلامی ادا کرده جهت ادامه تحصیل در دبیرستان برادران شهید عبداللهی ثبت نام نمود و مدتی نگذشته بود که تصمیم گرفت به حوزه علمیه برود که در همین گیر و دار جنگ تحمیلی در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ بر علیه ایران شروع شد. عباس جنگ و جهاد در راه خدا را مقدم بر درس و حوزه علمیه دانست و برای

آموزش نظامی ثبت نام کرد و سرانجام در ۱۳۶۰/۱۲/۱۲ به جبهه های شمال غرب کشور اعزام و به نبرد با عناصر ضد انقلاب ( کومله و دمکرات ) پرداخت. دو ماه از مأموریتش نگذشته بود که از ناحیه سر ضربه مغزی شد و نه شبانه روز بیهوش بود و پزشکان از رفتن مجدد وی به جبهه به مدت یک سال منع کردند، اما او پس از دو ماه در تاریخ ۱۳۶۱/۴/۲۰ برای دومین بار به جبهه اعزام شد. و در عملیات رمضان با رمز « یا مهدی ادرکنی » شرکت کرد و در سال ۱۳۶۱ به جنوب کشور رفت و در عملیات غرورآفرین محرم با رمز « یا زینب (س) » در محور عین خوش شرکت کرد و برای چهارمین بار در اردیبهشت ۱۳۶۲ به سپاه پاسداران پیشین در سیستان و بلوچستان اعزام شد و پس از سه ماه مأموریت در سپاه پیشین، به بسیج آران و بیدگل بازگشته و مشغول انجام وظیفه شد و مدتی نگذشته بود که در ۱۳۶۲/۱۰/۱ به عضویت سپاه پاسداران انقلاب اسلامی کاشان درآمد و در ۱۳۶۳/۱/۱۴ جهت آموزش به پادگان حمزه سیدالشهدای شیراز اعزام شد.

سرانجام پس از رشادت های زیاد روز جمعه مورخه ۶۳/۷/۲۷ ساعت ۴/۵ عصر به درجه رفیع شهادت نایل آمد و به سوی معبودش شتافت.

روحش در جوار حق تعالی آسوده خاطر باد

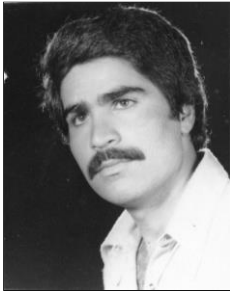
## فرازی از وصیت نامه ی شهید سید عباس فدائی

با سلام و درود به امام امت خمینی بت شکن و با سلام و درود به روان پاک شهدای اسلام از هاییل تا حسین و از حسین تا به حال و با سلام و درود به پدر و مادر گرامی ام. ما از خداییم و به سوی او باز می گردیم. پدر و مادر مهربانم! می دانید که ما امانت خدا در نزد شما هستیم؛ اگر شهید شدم برادران دیگرم را روانه جبهه کنید. می دانم از زمان به دنیا آمدنم چقدر زحمت کشیدید و من می بایست جبران می کردم، اما اسلام در خطر است و احتیاج به کمک دارد و من وظیفه خود می دانم به فرمان امام خمینی به جبهه بروم.

امیدوارم راضی باشید. می دانم راضی هستید؛ چون مرا با روزی حلال بزرگ کردید. پس جان ناقابل را در راه الله فدا می کنم و از شما می خواهم برایم گریه نکنید. همیشه این جمله را بگویید « اللهم تقبل منا هذا الشهيد » یعنی بار پروردگارا! این شهید را از ما قبول فرما. از شما می خواهم مرا حلال کنید؛ به ویژه مادر مهربانم و تنها تقاضای من این است که گریه نکنید و بر سر مزارم شیرینی خیرات کنید؛ چون عروسی من در جبهه و عروس من شهادت است.

وصیتم به برادرم، برادر عزیزم! تو اسلحه خونینم را از زمین بردار تا پیروزی نهایی با پیوستن به خودم راهم را ادامه بده.

وصیتم به بازماندگانم این است: ای امت دلاور و مسلمان! بدانید که تنها راهی که می تواند برایتان افتخار جاوید به جای گذارد، اطاعت مطلق شما از ولایت فقیه است و از تمام دوستانم می خواهم ادامه دهنده راهم باشند. و این را هم بدانید که، من به جبهه نیامدم تا غرور و تکبر داشته باشم و حتی نه برای ترس از آتش دوزخ و نه به خاطر راحت و خوب بودن بهشت و نه به خاطر شهید شدن که این همه طرز فکر شرک است. من فقط به خاطر رضای خدا آمده ام به جنگ و بس. والسلام



✽ نام: علی محمد ( حبیب الله )

✽ نام خانوادگی: فرهادیان

✽ فرزند: حسین

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۱۲/۱

✽ مکان شهادت: تنگه چذابه

✽ نوع عضویت و شغل: سرباز ارتش

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) - آران

علی محمد اوّل اردیبهشت ۱۳۴۰ در یک خانواده متوسط و مذهبی به دنیا آمد.

از همان کودکی ( همزمان با ورود به دبستان بونصر شیبانی شهرستان آران و بیدگل ) همگام با تحصیل در کنار خانواده، مشغول بافتن قالی و کمک و مساعدت به آنان بود. و از آن لذت می برد پس از سپری شدن دوره دبستان به مدرسه راهنمایی شهید خدمتی و بعد به دبیرستان برادران شهید عبداللهی رفت و سال چهارم دبیرستان را با موفقیت به پایان رساند.

همزمان با تشکیل شورای محلی به دلیل اعتماد و اخلاص و پاکی او به عنوان عضو شورای محل انتخاب و فعالیت زیادی در جهت کمک به مردم و تعمیر مسجد و تشکیل کلاس های قرائت قرآن می نمود.

تابستان ۱۳۵۹ از طرف جهاد سازندگی منطقه جهت آموزش فنی به دانشگاه علوم و فنون تهران مراجعت نمود و پس از آموزش فنی ( لوله کشی ) به آران بازگشت. اخلاص و ساده زیستی او در مدت آموزش زبانزد برادران بود. با شروع جنگ تحمیلی و تشکیل هسته های ابتدایی بسیج در مهرماه ۱۳۵۹ در منطقه آران و بیدگل با جمعی از برادران اولین گروه مقاومت بسیج را تشکیل دادند.

در ۱۸ آذر ۱۳۵۹ با عده ای از برادران جهت خدمت مقدس سربازی به پادگان آموزشی بیرجند اعزام و پس از آموزش دو ماهه به لشکر ۷۷ پیروز خراسان تقسیم می شوند و با تقاضای لشکر

از داوطلبان اعزامی به جبهه، او داوطلبانه تقاضای اعزام به جبهه حق علیه باطل را می نماید و مدت شش ماه در سنگر خط مقدم جبهه به فعالیت علیه متجاوزان بعثی می پردازد. در جبهه میمک رئیس جمهور شهید محمد علی رجایی<sup>(ه)</sup> برای زیارت رزمندگان به سنگر آنان می رود و علی محمد با آغوش باز شهید رجایی را در برگرفته و با او به عنوان یادگاری عکس می گیرد.

پس از شش ماه نبرد و تلاش با صدور فرمان امام مبنی بر شکست حصر آبادان جهت عملیات ( ثامن الائمه ) به سوی آبادان منتقل می شود و در عملیات پدافندی در تاریخ ۱۳۶۰/۵/۷ در محل پل مارد زخمی و به بیمارستان ۵۰۱ ارتش منتقل می شود و پس از ۵۵ روز استراحت باز به سوی حقله خود سنگر جبهه می شتابد و برای عملیات بعدی در حالیکه آخرین وصایای خود را با خانواده عنوان و از آنان حلالیت می طلبد به آنها اعلام می کند که، من دیگر بر نمی گردم و سرانجام در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۱ از ناحیه سینه و صورت به سختی مجروح می شود و به دیدار حق می شتابد.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

## فرازی از وصیت نامه ی شهید علی محمد (حبیب الله) فرهادیان

بسم رب الشهداء و الصدیقین

ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احیاء، عندربهم یرزقون

گمان نکنید کسانی که در راه خدا کشته شده اند مرده اند، بلکه زنده اند و نزد پروردگارشان

روزی می خورند

آری، آفتاب عمر چه زود غروب می کند، چه شیرین و با صفاست این غروب، هنگامی که سر

می رسد با غزل شهادت باشد و از یک موجود معمولی یک انسان کامل و به اوج رسیده می

سازد. تقدیر بود که در نبرد علیه قدرتمندان و زورمندان و ریاکاران زمان در رزم علیه کفار بعثی

به درجه رفیع شهادت نائل آیم.

خداوندا! سپاس بی کران تو را که این بنده حقیر را به بالاترین درجه رساندی و توفیق شهادت

را به من عنایت نمودی. خداوندا! صبر عاجل به پدر و مادرم عنایت نما.

ملت دلاور و شهید پرور ایران و مسلمین جهان! به عنوان یک شهید گواهی بر صدق فی سبیل

الله با شما سخنانی دارم: برادرانم! از نصرت اسلام و یاری امام خمینی دست برنداشته و زمینه

انقلاب مهدی را فراهم نمایید.

گروهک های ضد دین و منحرف را سرکوب نمایید و تا نابودی ابر قدرت های شرقی و

غربی و مزدوران و ایادی شان دست از نبرد برندارید. امیدوارم که در راه اهداف اسلام کوشا

بوده و انشاءاله در این راه موفق و مؤید و منصور باشید و اما پدر و مادر و خواهران و برادران

ارجمندم و دوستان! اگر این حقیر اشتباهی نموده ام، یا در حق کسی کوتاهی کردم بر من

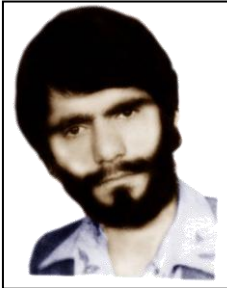
بخشید.

مادر عزیزم! مرا حلال کن و بدان، راهی که من رفتم با انتخاب خود بوده و همان راه حسین<sup>(ع)</sup>

است که علی اکبر گونه به حجله شهادت پای نهادم. والسلام

علی محمد فرهادیان





✽ نام: حسین  
✽ نام خانوادگی: قاسمی آرانی  
✽ فرزند: ولی الله  
✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۵/۶  
✽ مکان شهادت: رودخانه کارون - دارخوین  
✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - قالی باف  
✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

حسین اولین روز فروردین ۱۳۳۶ در آران به دنیا آمد، فقر در زندگی او موجب شد دوران ابتدایی را نا تمام گذارد و به کار قالی بافی بپردازد، علاقه زیاد او به امور مکانیکی و الکتریکی موجب شد که گوشه ای از حیات منزل را به این امر اختصاص دهد، ولی فقر مالی برای تأمین امکانات مورد نیاز برای رشد این هنر، مانع ادامه کار او شد.

خدمت سربازی را که به اتمام رساند با ازدواج، زندگی مشترک خود را آغاز کرد که حاصل آن یک فرزند دختر به نام فاطمه است که از این شهید به یادگار مانده است.

علی‌رغم فقر در زندگی؛ سجایای اخلاقی وی مانند گذشت، ایثار و خدمت به مردم زبانزد محله بود به طوری که اکثر اوقات تعمیر وسایل خانگی همسایه ها و دوستان و مردم محله را به‌طور رایگان انجام می‌داد.

با شروع جنگ تحمیلی، برای دفاع از کشورش در مرداد ۱۳۶۱ داوطلبانه عازم میدان جنگ شد و پس از سازماندهی در لشکر ۱۴ امام حسین (علیه السلام) به عنوان امدادگر، در رودخانه کارون اهواز غرق عشق حق شده و در ۱۳۶۱/۵/۶ به لقا الله شتافت.

روحش شاد و یادش گرامی باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید حسین قاسمی

آخرین نامه شهید

اکنون هفت روز است که در خط مقدم جبهه واقع در شرق شلمچه و شمال پاسگاه زید عراق هستیم. از نامه ای که فرستادید بسیار خوشحال شدم.

همسر عزیزم! اگر به سلامت برگشتم انشاءاله به زیارت آقا امام رضا (علیه السلام) (مشهد) خواهیم رفت، چون دیگر طلبکاری هم نداریم، هر موقع قالی پایین آمد! (به اتمام رسیدن بافت قالی و آماده فروختن آن) که نزدیک هم می باشد به پدرم بگو که فرش را بفروشد و بدهکاری های مرا، تا ریال آخر طبق لیستی که به پدرم سپردم، بدهد. ضمناً هر چه قدر خودت دلت می خواهد از آن پول بردار و بقیه را به پدرم بگو نگهداری کند که اگر احیاناً به سلامت برگشتم به مشهد برویم!

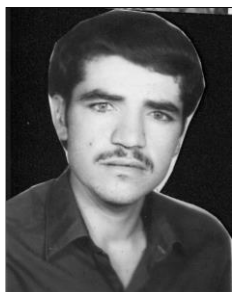
همسرم، مادرم و خواهرم! اگر احیاناً همسایه ها گفتند که برای چه به جبهه رفته؟ بگوید فقط و فقط به خاطر رضای خدا و پیشبرد اسلام و اجابت فرمان امام خمینی. هیچ طمعی به پول و مال دنیا ندارم، نه این که نعمت های خدا را دوست نداشته باشم، دارم، ولی اسیر نشده ام و نیستم... همسرم! همه کارها دست خداست، زندگی و مرگ به دست خداست. این جا فرماندهی به دست آقا امام زمان (عج) است.

همسرم! رزمندگان را دعا کنید و فرزندم فاطمه را به جای من ببوسید. راستی به جوجه ها هم برسید و مواظبشان باشید. خیلی دلم می خواهد دخترم فاطمه را ببینم، نمی دانم موفق می شوم او را ببینم یا نه؟!

به هر حال هر چه خدا بخواهد آن طور خواهد شد، گریزی از تقدیر الهی نیست. نمی دانم سرنوشت من چه خواهد شد. من هجرت کردم، خانه و زن و بچه و شهرم را رها کردم و به سوی جبهه برای رضای خدا شتافتم.

اگر کسی لذت شهادت در راه خدا را حس کند حاضر است هزاران بار کشته شود و دوباره زنده

شود و این لذت را خدا به بندگان خالصش عطا می کند. والسلام



✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل

✽ مکان شهادت: عین خوش

✽ تاریخ شهادت: ۶۱/۸/۱۹

✽ فرزند: حبیب الله

✽ نام خانوادگی: قاسمی راد

✽ نام: جواد

جواد در نخستین بهار ۱۳۳۶ در خانواده ای مذهبی، روحانی و انقلابی در محله چهار سوق آران به دنیا آمد. شرایط سخت زندگی یک خانواده روحانی (آن هم در زمان طاغوت) مانع تحصیل این جوان مؤدب، با وقار و آرام نشد و موفق به اخذ دیپلم در رشته طبیعی از دبیرستان امام خمینی کاشان گردید.

دوران خدمت سربازی را با آموزش در همدان، در لشکر ۱۶ زرهی قزوین سپری کرد. با حرکت انقلابی مردم ایران علیه رژیم پهلوی و دستور امام خمینی مبنی بر خروج سربازان از پادگان‌ها، جواد که از خانواده ای روحانی و مبارز ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ بود، جزء اولین کسانی بود که از پادگان‌ها فرار کرد. پدر این شهید جزء روحانیونی بود که در حرکت و علمداری قیام مردم آران در سال ۱۳۴۲ به دفاع از دستگیری امام خمینی به دست رژیم پهلوی، از آران به سوی کاشان حرکت کرد و در مبارزه با نیروهای ژاندارمری آن زمان ده‌ها مجروح دادند و ده‌ها نفر همانند خودش به ساواک قم فراخوانده شدند.

بعد از پیروزی انقلاب، عشق جواد به امام خمینی منجر شد که در شهریور ۱۳۵۸ با جمع زیادی از مردم آران با پای پیاده برای زیارت امامشان راهی قم شوند.

با شروع تجاوز ارتش بعثی عراق به سرزمین ایران در سال ۱۳۵۹، جواد بعد از طی دوره آموزش ویژه جبهه، در زرین شهر اصفهان، به عنوان یک بسیجی، داوطلبانه عازم میادین جنگ شد و بعد

از سازماندهی در لشکر ۱۴ امام حسین (علیه السلام)، در عملیات محرم در منطقه عین خوش و موسیان شرکت کرد و بعد از چندین نبرد با متجاوزان در مرحله سوم عملیات در سمت آربی چی زن گردان پیاده، از ناحیه سر مورد اصابت ترکش خمپاره دشمن قرار گرفت و در ۱۳۶۱/۸/۱۹ به شهادت رسید.

روحش شاد و یادش گرامی باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید جواد قاسمی راد

شهادت دعوتی است الهی از همهٔ مسلمان‌ها که یا با عزت زندگی کنید یا با عزت بمیرید. خداوندا! تو را شکر می‌کنم که سعادت جبهه رفتن را به من دادی و سپس شهادت در راهت را نصیبم فرمودی.

ای خدای توانا! اگر شهادتم باعث خدمتی به اسلام و مسلمین است و باعث پرورش روح جوانان می‌باشد. من را جزء شهدا قرار بده.

خدایا! تو می‌دانی که گم شدهٔ خود را فقط در این‌جا یافته‌ام و هیچ چیز مرا در این دنیا خشنود نکرد مگر عشق به شهادت در راه خودت.

موقعی که به جبهه حق علیه باطل رفتم وظیفه شرعی خود دانستم که در این روز که اسلام و مسلمین مظلوم واقع شده‌اند و مورد هجوم بعضی‌های صهیونیست قرار گرفته‌اند از آنها تا حد جان دفاع کنم.

پدر مهربانم! از شما خیلی متشکرم که فرزند ناقابل خود را با شوق و هیجان وارد جبهه حق علیه باطل نمودی تا با مزدوران بعضی بجنگد و بالاخره به درجهٔ رفیع شهادت نایل آید و من از حضرت علی اکبر (علیه السلام) عزیزتر نیستم که با آن شور و هیجان وارد جنگ شد و در کربلا شهید گردید و امیدوارم مرا عفو کنید و من فرزند خوبی برای شما نبودم؛ امیدوارم ای پدر عزیزم تو اسوه و نمونه باشی برای سایر کسانی که عزیزان خود را از دست داده‌اند. مبدا در مرگ من ناراحت شوی.

مادر عزیزم! در شهادت من صبور و بردبار باش و هیچ ناراحت نباش، من امانتی نزد شما بودم که هر چه زودتر باید این امانت را به خدا برمی‌گرداندید و زمانیکه شهید شدم دعا کن که خداوند این قربانی ناقابل را که پرورش یافتهٔ دامان پاک توست مورد قبول درگاهش قرار دهد.

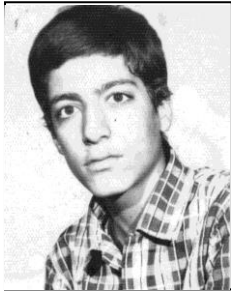
مادرم! هیچ غمگین مباش که فرزندت را در راهی عالی و خوب قربانی کردی.

مادرم! درود بر تو که در این راه نه تنها مانع نشدی، بلکه مرا تشویق نمودی. از راه دور دست پر مهر و محبت تو را می بوسم و از تو معذرت می خواهم که برایت آن گونه که حق تو بود کار نکردم.

برادر عزیزم محمد تقی! شما که مربی فرزندان این امت شهید پرور هستی و در سنگری بزرگ و مهم (آموزش و پرورش) فعالیت داری باید مسائل اسلامی و عقیدتی را برای دانش آموزان بگویی و یاد دهی و امیدوارم بتوانی در این سنگر مهم کمکی به اسلام بنمایی. شما ای خواهران عزیزم! همانند زینب<sup>(س)</sup> صبور باشید و در شهادتم گریه نکنید که باعث خشنودی منافقین می گردد و هشیار باشید که شما رسالتی را بر دوش دارید که باید این رسالت را که پیام یک شهید است به نحو احسن انجام دهید.

بار الها! تو را شکر می کنم که رهبری به ما عطا فرمودی که در جهان بی نظیر است؛ اسوه و نمونه است و به معنای واقعی رهبر است. ای رهبر عزیز! و ای قلب تپنده یک میلیارد مسلمان! ای کسی که تمام مستضعفان جهان به امید تو و به تعلیم و تربیت تو امیدوار است. ای بت شکن زمان و ای علی دوران و ای نور چشم یتیمان و رزمندگان، ای کسی که به فرمانت می میرم! بدان که تا این ملت و رزمندگان غیور و سلحشور هستند نخواهند گذاشت که تنها بمانی و فرمانت را به جان و دل خواهیم خرید. ای ملت رزمنده! روح تمام شهدای اسلام از شما می خواهند که امام را دعا کنید. والسلام

رزمنده: جواد قاسمی راد



- ✽ نام: حسین
- ✽ نام خانوادگی: قدیر زاده
- ✽ فرزند:
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۲/۲۱
- ✽ مکان شهادت: شلمچه پایگاه زید
- ✽ نوع عضویت و شغل: امدادگر بسیجی - محصل
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

حسین پس از سپری شدن سرمای زمستان و رسیدن فصل حیات و خرمی، فصل بیداری خفتگان در بهار، با آن همه زیبایی و نشاط در دومین ماه سال نو پس از سپری شدن شب ظلمانی در بیستم اردیبهشت ۱۳۴۹ در خانواده ای رنج کشیده و فقیر دیده به جهان گشود.

خانواده اش نام او را حسین نهادند تا حسین واربه خدمت دین و شریعت کمر بندد و ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین بن علی (علیه السلام)، را لبیک گوید.

او دوران کودکی را در بستری از فقر و درد و رنج بود.

حسین در هفت سالگی وارد دبستان شهید چمران شد و برای دوره راهنمایی در مدرسه نیکبخت بیدگل ثبت نام کرد. در این دوران بود که هم درس می خواند و هم عصرها و شبها به قالی بافی می پرداخت و با ورود به مقطع راهنمایی، رابطه خود را با مسجد و قرائت قرآن بیشتر کرد و بنابه توصیه خانواده اش به یادگیری احکام و تعالیم دینی پرداخت و با توجه به کمی سن، عمده مسئولیت خانه بر عهده او بود.

به سن قانونی که رسید فصل جدیدی در زندگی اش گشوده شد.

انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به رهبری امام خمینی به ثمر رسید و رژیم ستم شاهی سقوط کرد. در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ بود که جنگ تحمیلی علیه ایران آغاز شد و در سال دوم دبیرستان بود که شعله های جنگ اکثر نقاط جنوب و غرب کشور را فرا گرفت و هر روز رزمندگان

عاشق مخصوصاً دوستان و همکلاسی‌هایش به فرمان امام خویش به جبهه اعزام می شدند. حسین نیز در تب و تاب جبهه می سوخت و هنوز آموزش ندیده بود و به علت کمی سن مجبور شد شناسنامه خود را تغییر دهد و به اتفاق دوستان و تعدادی از همکلاسی‌هایش به ندای رهبر خویش لبیک گویند.

در تاریخ ۱۳۶۴/۵/۱۹ جهت آموزش مقاومت به اصفهان اعزام شد و در تاریخ ۱۳۶۴/۶/۱۳ روانه جبهه های حق علیه باطل گردید.

بعد از حدود دو ماه حضور در جبهه به مرخصی آمد و در این زمان خانواده اش او را به درس و تحصیل سفارش می کنند. او نیز در کلاس سوم دبیرستان ثبت نام کرد و همزمان در مجتمع رزمندگان، سال دوّم را ادامه داد.

اما پس از مدتی تصمیم گرفت به جبهه برود و در ۱۳۶۵/۱۰/۲۷ به بسیج سپاه مراجعه و به جبهه اعزام شد. وی در عملیات کربلای ۵ بعد از رشادت‌ها و دلاوری‌های زیاد به آرزوی خود رسید و شهادت را در آغوش کشید.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد



## فرازی از وصیت نامه ی شهید حسین قدیر زاده

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و با سلام بر تنها منجی عالم بشریت و نایب بر حقش و به امید پیروزی رزمندگان اسلام در جبهه های نور علیه ظلمت.

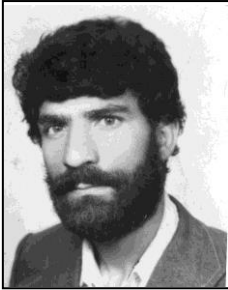
بنده حقیر کوچکتر از آن هستم که شما را نصیحت کنم و وصیت کنم، ولی به نوبه خود که مؤمن باید وصیت کند من هم چند نکته را متذکر می شوم: اول آن که به ملت و مردم شهید پرور چند سفارش دارم:

نخست آن که طرفدار امام باشید و مانند اهل کوفه امام را تنها نگذارید و از تفرقه بپرهیزید. ای ملت عزیز! اگر شما بدانید که این بسیجیان با چه شور و حالی به استقبال شهادت می روند، هرگز در این شهر رفتاری خلاف شئون اسلام نداشته و ندارید و حرمت شهدا را نگه می دارید.

ای ملت عزیز! نماز شب بخوانید و برای پیروزی رزمندگان اسلام دعا کنید و همیشه امام را دعا کنید تا انقلاب مهدی (عج) با شما باشد. به پدر و مادرم وصیت می کنم که مرا حلال کنند. برادرانم! وصیت می کنم که، اگر سلاح من بر زمین افتاد آنرا از زمین بردارید. به خواهرانم وصیت می کنم که، حجاب خود را حفظ کنند. به دوستان و همکلاس هایم می گویم: درس بخوانید تا آینده انقلاب را حفظ کنید.

ملت عزیز! به جبهه رفتن من و همزمانم به خاطر چند قطعه زمین نیست که اگر هم باشد خود نوعی ایمان است، چون «حب الوطن من الایمان» بلکه به خاطر اسلام و دفاع از اسلام و آزاد سازی حرم پاک و مطهر امام حسین (علیه السلام) است؛ حسینی که به خاطر اسلام ۷۲ تن از یارانش را از دست داد، خانواده اش را به اسارت بردند و سر از تن او جدا کردند.

ملت عزیزم! امام را یاری کنید و به جبهه بروید تا پیروز شوید انشاء الله . والسلام



✽ نام: جواد

✽ نام خانوادگی: قنائی مقدم

✽ فرزند: حسن

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۸/۸

✽ مکان شهادت: محور آبادان - ماهشهر

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - کارمند

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امامزاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) - آران

جواد در سال ۱۳۳۲ بهمن ماه در خانواده ای متدین به دنیا آمد. در شش سالگی در مدرسه و ثوق ثبت نام نمود و مقطع ابتدایی را زیر نظر معلمی متدین گذراند اما متأسفانه بر اثر عدم تمکن مالی مجبور به ترک تحصیل شد و برای امرار معاش خانواده عیال وار خود به کمک پدر شتافت زیرا فرزند بزرگ خانواده بود.

سال ۱۳۵۰ با دختری از خانواده ای متدین ازدواج کرد و ثمره این ازدواج چهار فرزند بود که ۳ فرزند برای او باقیمانده است. جواد پس از چند سال که از طریق قالی بافی امرار معاش می نمود در مؤسسه بهزیستی کاشان استخدام و در این اداره چنانکه شایسته یک فرد مسلمان است در نگهداری و نظافت اطفال با چهره ای گشاده و متبسم که از سجایای حمیده اسلامی و از خصوصیات فطری وی بود - با شور و شوق زاید الوصفی به خدمت ادامه داد. در حین انجام وظیفه با حرص و ولعی خاص در فرایض دینی کوشا و در کلیه جلسات دینی شرکت می نمود. و در بدو انقلاب با وجود سخت گیری های متصدیان بهزیستی، از فعالیت های انقلابی دست بر نمی داشت. با آن که یک بار نیز تهدید به اخراج و پرونده وی به دادگاه اداری مرکزی تهران ارسال و به زندان و شکنجه تهدید کردند باز از فعالیت دست برداشت و پس از به ثمر رسیدن انقلاب در جهاد سازندگی و بسیج شرکت و با شروع جنگ کفر جهانی علیه اسلام، همواره در صدد اعزام به جبهه بود و عاقبت چشم از زن و فرزندان پوشیده و با

---

گذراندن آموزش مقدماتی به جبهه اعزام و پس از یک‌ماه مبارزه در ۱۳۶۰/۸/۸ به فیض عظیم شهادت نایل شد.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید جواد قنائی مقدم

با درود بر امام خمینی رهبر بزرگ انقلاب اسلامی و با سلام به شهیدان به خون خفته اسلام، امیدوارم خدای متعال، حال که برای دفاع از وطنم به جبهه های حق علیه باطل شتافتم شهادت را نصیبم کند.

همسر مهربانم! از این که مرا با رضایت بدرقه کردی ممنونم انشاءاله خداوند به تو توفیق دهد. از تو می خواهم مرا حلال کنی و فرزندانم را به راه اسلام و راه پدرشان راهنمایی کنی و در تربیت سه فرزندم بکوشی، موفقیت تو را از خداوند یکتا خواهانم. حتماً محمد و مریم و لیلا فرزندان دلبندم را بر سر مزارم بیاور تا بدانند دیگر پدرشان بر نمی گردد.

پدر و مادر عزیزم! مرا حلال کنید. برادران و خواهران عزیزم! مرا حلال کنید. از دوستان و فامیل حالیت می خواهم و از آشنایان و همسایه ها نیز حالیت می طلبم. بعد از شهادت من همسر عزیزم آزاد است هر کجا که راحت بود زندگی کند؛ در خانه خودش یا در خانه پدرش. من از همه اقوام و دوستان و پدر و مادرم و همسرم راضی هستم. جسد مرا در کنار شهدا دفن کنید. من با خیال آسوده و راحت این راه را که راه امام حسین (علیه السلام) است انتخاب کردم.

همسر! تو دو اجر داری؛ یکی این که مادری و دیگر این که از فرزندان یتیم و بی پدر مراقبت می کنی و یتیم نوازی می کنی. انشاءاله خداوند امام عزیز را برای همه نگه دارد.

والسّلام

جواد قنائی مقدم آرانی

۱۳۵۹/۸/۱۱



✽ نام: عباس

✽ نام خانوادگی: قندی آرانی

✽ فرزند: رمضانعلی

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۰/۲۵

✽ مکان شهادت: شلمچه (پاسگاه زید)

✽ نوع عضویت و شغل: جهاد سازندگی - محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

عباس در ۱۳۴۸/۶/۱ در خانوادای مذهبی، با ایمان و مستضعف، در کوی ولی عصر شهر شهید پرور آران، به دنیا آمد. در شش سالگی به مدرسه بونصر شبیانی رفت و دوران ابتدای را با موفقیت گذراند و در همین سنین پس از مدرسه به پدر خود در کارخانه کمک می کرد و دوره راهنمایی را در مدرسه راهنمایی شهید مطهری با موفقیت سپری نمود و مقطع دبیرستان را رشته مکانیک و صنعت برق در هنرستان غلامه طباطبائی آران مشغول تحصیل شد که همزمان با اوج انقلاب و سالهای قیام و خون، عباس نیز مانند دیگر جوانان گوش بفرمان امام خود بود و در تظاهرات و راهپیمایی ها تا پیروزی انقلاب به رهبری امام خمینی فعالیت های چشم گیری داشت و در ۳۱ شهریور ۱۳۵۹ بود که جنگ تحمیلی شروع شد و عباس دانشگاه عشق و جهاد را به مدرسه ترجیح داد و با آموزش مقاومت ارتش بیست میلیونی به خیل عاشقان خمینی در جبهه ها پیوست و با آمادگی کامل به وسیله سپاه آران عازم جبهه های نبرد شده و همراه دیگر برادران خود به دفاع پرداخت. در ضمن یک دوره آموزش بهیاری را نیز در اصفهان دید که، (البته به علت کمی سن سازمان هلال احمر کاشان قبول نمی کردند به او آموزش دهند اما با تلاش خود به ناحیه دو اصفهان مراجعه کرد و در هلال احمر دوره آموزشی خود را گذراند).

در یکی از عملیات ها از ناحیه پا مجروح شد و بعد از بهبودی دوباره عازم جبهه فاو گردید و بار دیگر از ناحیه پا و شکم مجروح شد اما اهمیت نداد و در عملیات کربلای ۴ شرکت کرد. به

راستی اینان چه کسانی بودند و از کدام سرچشمه سیراب گشتند که این چنین سراز پا نشناختند و شور و شوق وصال یار آرام و قرار از آنان ربوده بود.

در عملیات های ۴ و ۵ بود که برای دیگر رزمندگان اسلام خاک ریزها را تقویت می کرد که ناگهان مورد اصابت گلوله دشمن قرار گرفت و در آخرین لحظات عمرش گفت: «قسم به آن که جانم در ید قدرت اوست، هزار ضربت شمشیر بر من گوارا تر از مرگ در بستر است» و به لقا الله پیوست.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

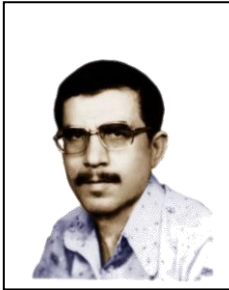
## فرازی از وصیت نامه ی شهید عباس قندی

مادر که همه چیزم بودی! سلام بر تو که همسوز و همدمم بودی، سخنی با تو مادر دلسوخته دارم: چه سختی‌ها را تحمل کردی تا به من آرامش دهی؟ مادر عزیز! چه اذیت‌ها و مزاحمت‌ها برایت ایجاد کردم که اکنون به جبهه حق علیه باطل می روم؛ از تومی خواهم مرا ببخشی و حلالم کنی. امیدوارم که با شهادتم تو را سرافراز و سر بلند گردانم تا در نزد مادرت فاطمه (علیها السلام) سر بلند و روسفید باشی. صبور و مقاوم باش که این ایثار تو با ارزش تر از خون من است.

اگر شهید شدم برایم گریه و صدا بلند نکنید.

خواهران عزیزم! حجاب خودتان را حفظ کنید که بالاتر از خون شهیدان است. عفت و خودسازی داشته باشید و در نماز جمعه شرکت کنید و در جلسات دینی و مذهبی نیز فعال باشید که مشیت محکمی به دهان دشمنان اسلام است. والسلام

عباس قندی



✽ نام: رمضانعلی

✽ نام خانوادگی: قندی

✽ فرزند: رضا

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۸/۱۶

✽ مکان شهادت: موسیان عین خوش

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - قالی باف

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

رمضانعلی اول تیرماه ۱۳۳۱ در آران متولد شد و زندگی پر رنج و مشقت خود را با ایمان به خدا جلا داد و در صحنه های سیاسی حضور داشت؛ کار روزانه و تحصیل شبانه، فراهم نمودن مخارج زندگی، شرکت در انقلاب، رفتن به جبهه همگی نشان از زندگی شرافت‌مندانه و اسلامی او دارند.

او برای فراگیری علم وارد جهاد فرهنگی گردید تا این جهادش زمینه ساز جهادی دیگر باشد. او در دوست‌سنگر فعالیت داشت: روزها به مدرسه می رفت و عصرها یار و یاور پدر در امرار معاش و گذراندن زندگی بود تا زمان سربازی فرا رسید. در این دوران نیز به فکر پدر و مادر خود بود و مقدار پولی که به او می دادند، برای خانواده می فرستاد و او به حق مصداق این آیه بود: «بالوالدین احساناً».

بعد از اتمام خدمت سربازی ازدواج کرد که نتیجه آن، دو فرزند پسر به نام‌های محمد و مهدی است که همانند پدرشان ادامه دهنده راه شهیدان هستند و این باعث افتخار است.

رمضانعلی تا سوم راهنمایی را با موفقیت و به طور شبانه گذراند، اما به علت شروع جنگ تحمیلی با گذراندن دوره آموزشی رزمی به جبهه اعزام شد و در عملیات فتح المبین و آزاد سازی خرمشهر شرکت کرد و پس از دو ماه به وطن بازگشت و در پشت جبهه به فعالیت پرداخت تا ندای امام خمینی که فرمود: «داوطلب‌ها بیشتر بروند» گفت: باید بروم و دوباره



اعزام شد. پس از یک‌ماه، عملیات محرم آغاز گردید و او موفق شد در سه مرحله از عملیات شرکت کند، اما در پایان مرحله سوم در ساعت ۳ بعد از نیمه شب هنگام کندن سنگر که ناگاه خمپاره ای از متجاوزان پلید بعضی شلیک و باعث شهادت و پرواز او به سوی خدای متعال گردید.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید رضاعلی قندی

دروود بر پیامبر خاتم و دروود بر خمینی روح خدا و دروود بر شهیدان صدر اسلام تاکنون. خدایا! با نیرو و قدرتی که به من داده ای در این مقطع از زمان از آن استفاده می کنم و دین مبین اسلام را تا جایی که بتوانم حمایت می کنم؛ با وحدت و یگانگی که بین مسلمین جهان انشاءاله می باشد نخواهم گذاشت که ابرقدرت ها خدشه ای بر این اسلام عزیز وارد سازند و تا خون در بدن دارم به دنبال راه شهیدان گرامی در نزد خدا و رسول خدا ادامه داده و پیرو راهشان می باشم.

پدر و مادر مهربانم! تا زمانی که در زندگی شما بودم چیزی به شما نرساندم و گاهی از اوقات شما را ناراحت کرده ام امیدوارم که مرا ببخشید و حلال کنید.

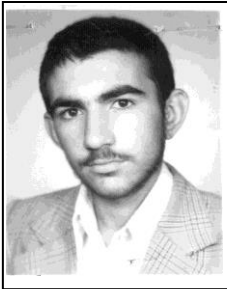
ای همسر عزیزم! مرا حلال کن و فرزندانم را به مدرسه بفرست و در هر رشته ای که آنها استعداد بیشتری دارند ثبت نام کن و مقداری روزه و نماز قضا دارم که برایم به جا آورید و از شهادت من ناراحت نباشید و گریه و زاری نکنید، فقط برای امام حسین (علیه السلام) و یارانش گریه کنید که برای دین سخت ترین شرایط را گذرانند و راه سعادت را پیمودند و تاکنون که این راه ادامه دارد برای ما و آیندگان سرمشق می باشد.

تو ای مادر و همسر گرامی! یک موقع دهن کجی نکنی که باعث خشم خدا گردد و این راه سعادت و خشنودی به طور کامل نصیب من نگردد.

هر کس طلبی دارد، همه را پردازید و فرزندان عزیزم و شما را به خدا می سپارم.

وَالسَّلَامُ عَلَيكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ

رضاعلی قندی



✽ نام: اصغر  
 ✽ نام خانوادگی: کریم زاده  
 ✽ فرزند: احمد  
 ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۱/۲۸  
 ✽ مکان شهادت: جزیره مجنون  
 ✽ نوع عضویت و شغل: سرباز ارتش - مداح  
 ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

اصغر اولین روز بهار ۱۳۴۲ در محله چهار سوق آران قدم به عرصه وجود نهاده دوران کودکی را با آموزش قرائت قرآن و شعرهایی در مدح ائمه اطهار (علیه السلام) گذراند و از همان اوان کودکی معارف الهی و حب اهل بیت با گوشت و خونس عجین گشت.

در شش سالگی به مدرسه رفت و دوران ابتدایی را با موفقیت پشت سر گذاشت و از جمله شاگردان با هوش و درس خوان به شمار می رفت. دوران راهنمایی را نیز در بیدگل با کوشش تمام پشت سر نهاد و در تظاهرات مردمی علیه رژیم ستم شاهی شرکت و نوارهای امام خمینی را پخش می کرد و جوانان هم سن و سال خود را جمع کرده و جلسه قرائت قرآن برگزار می نمود.

در شانزده سالگی ازدواج کرد و ثمره آن یک پسر و یک دختر بود و در آن زمان شغل اصلی وی خرید و فروش ضبط و تلویزیون بود و در کارهای فنی برق مهارت داشت. روزها می گذشت و او در کنار چند تن از دوستانش تمرین مداحی می کردند که از جمله آنها آقای حسن هارونی است.

نوزده ساله بود که به خدمت سربازی رفت و در لشکر ۷۷ خراسان خدمت خود را شروع کرد. سال اول دبیرستان را نیز در خدمت سربازی گذراند و همیشه می گفت: بعد از خدمت سربازی به حوزه علمیه خواهم رفت. در قسمت عقیدتی سیاسی شرکت فعال داشت.

حدود ۲۱ ماه خدمت کرد و سه ماه دیگر از خدمتش مانده بود که در ۱۳۶۴/۱/۲۸ در جزیرهٔ  
مجنون به شهادت رسید.

روحش شاد و راهش مستدام و پیر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید اصغر کریم زاده

برادران و خواهرانم عزیزم! به پدر و مادر که حق بزرگی بر گردن فرزندان دارند احترام گذارید و از آنها کمال پرستاری را به عمل آورید.

از فرزندانم مراقبت کنید و مواظب آنها باشید.

خواهران عزیزم! راه زینب<sup>(س)</sup> را در پیش گیرید و الگوی خود را حضرت فاطمه<sup>(علیها السلام)</sup> قرار دهید.

برادران عزیزم! شما باید پیرو راه امام باشید و بعد از من اسلحه مرا بر زمین مگذارید.

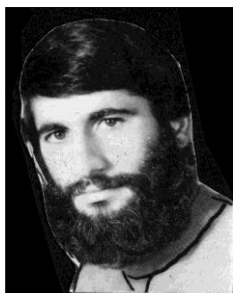
پدر و مادر عزیزم! شما سخت ترین مشکلات را برای سعادت من تحمل کردید، امیدوارم مرا حلال کرده و از خطاهایم چشم پوشی کنید.

همسر گرامی ام! در راه سعادت فرزندانم کوشا باش و راه زینب<sup>(علیها السلام)</sup> را پیشه کن.

خدایا! مرا از جمله بندگان برگزیده خودت قرار بده و در روز قیامت با حسین<sup>(علیه السلام)</sup> سرور

شهیدان عالم محشور بگردان. والسلام

اصغر کریم زاده



- ✽ نام: علیرضا
- ✽ نام خانوادگی: کریمشاهی بیدگلی
- ✽ فرزند: علی نقی
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۳/۲
- ✽ مکان شهادت: جنوب خوزستان خرمشهر
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - کارگر کارخانه ریسندگی
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هادی (علیه السلام) بیدگل

علیرضا اول خرداد ۱۳۳۷ مصادف با ۱۳ رجب میلاد فرخنده امام علی (علیه السلام) در بیدگل به دنیا آمد، دو ساله بود که پدرش را از دست داد. رنج و مشقت زندگی چهار فرزند این خانواده به دوش مادر بزرگوارش افتاد.

بعد از اتمام دوران دبستان به علت فقر مالی نتوانست به تحصیل خود ادامه دهد، از این رو به کار مشغول شد در سال ۱۳۵۱ به عنوان کارگر در شرکت ریسندگی و بافندگی کاشان استخدام گردید.

در سال ۱۳۵۶ به خدمت سربازی رفت و در همان دوران خدمت سربازی ازدواج کرد. با شروع انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷ به دستور امام خمینی از پادگان فرار کرد و بعد از پیروزی مجدداً جهت ادامه خدمت، خود را به پادگان معرفی نمود.

علیرضا از همان ابتدای پیروزی انقلاب در حراست از شهر و خدمت در بسیج سپاه، جوانی فعال بود تا این که با شروع تجاوزات رژیم بعثی عراق به میهن اسلامی در سال ۱۳۵۹ برای اولین بار به عنوان یک بسیجی داوطلب در تاریخ ۱۳۵۹/۱۱/۱۴ با این که اولین فرزندش (سلمان) تازه به دنیا آمده بود برای دفاع از کشورش راهی میدان جنگ (جبهه بانه کردستان) شد، که این مأموریت چهار ماه به طول انجامید و سپس به شهر و خانه برگشت.

برای دومین بار در تاریخ ۱۳۶۰/۵/۱۳ به منطقه غرب ( جوانمرد ) اعزام شد که مدت هفتاد روز در آن منطقه با دشمنان و مزدوران داخلی جنگید. هر گاه از جبهه جنگ بر می گشت تمام تلاش و همت خود را صرف خدمت در پایگاه بسیج شهر می کرد تا این که پایگاه بسیج صاحب الزمان<sup>(عج)</sup> را به همت تعدادی از جوانان دیگر تأسیس کردند.

علیرضا برای سومین بار به عنوان یک بسیجی در تاریخ ۱۳۶۰/۱۰/۸ به جبهه جنگ در غرب کشور ( تنگ کورک - سر پل ذهاب ) اعزام شد و بعد از ۷۵ روز دفاع در برابر متجاوزین بعثی، در ایام عید به شهر خود بازگشت اما آرام و قرار نداشت تا این که در همان روزهای عید برای شرکت در عملیات آزاد سازی سرزمین ایران اسلامی - که در آن زمان عملیات فتح المبین آغاز شده بود - در تاریخ ۱۳۶۱/۱/۸ به جبهه جنوب خوزستان اعزام گردید و در عملیات بیت المقدس شرکت نمود. و با سازماندهی در گردان پیاده تیپ ۷ ولی عصر<sup>(عج)</sup>، در مرحله سوم عملیات برای آزاد سازی شهر خرمشهر از چنگ متجاوزان، روز یکشنبه ۱۳۶۱/۳/۲ شرکت کرد و در نهایت بعد از ۳۳۰ روز حضور در میادین مختلف نبرد به آرزوی دیرینه اش، شهادت رسید و پیکر پاکش در ۱۳۶۱/۳/۲ شب سوم شعبان ( میلاد امام حسین<sup>(علیه السلام)</sup> ) در گلزار شهدای امام زاده هادی<sup>(علیه السلام)</sup> بیدگل به خاک سپرده شد و فرزند دو ساله اش ( سلمان ) همچون خودش در سن دو سالگی از نعمت پدر محروم گشت.

روحش شاد و راهش مستدام باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید علیرضا کریمشاهی

« برای جنگ با کافران مهیا، سبکبار و مجهز بیرون شوید و جهاد کنید با مال و جانتان که این کار بسی شما را بهتر خواهد بود... » (قرآن کریم)

«ما مثل حسین در جنگ وارد شدیم و مثل حسین باید به شهادت برسیم.» (امام خمینی)  
 ای منافقین! در حالی که جوانان شهادت طلب این مرز و بوم با مزدوران بعثی متجاوز در ستیزند شما در داخل کشور، با ترور و فجایع ناگوار و کشتن بزرگان دین و کشور چون بهشتی، مدنی، رجائی، باهنرو دستغیب این ملت را به سوگ می نشانید، آیا از خدا شرم ندارید؟!  
 شهید چون شمعی است که کارش از نوع سوخته شدن و فانی شدن است و برای جامعه چراغ فروزان است.

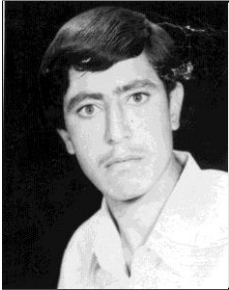
مادرم! امیدوارم مرا ببخشی و استقامت را پیشه کنی و برای پیروزی اسلام بر کفر دعا کنی. در عزای من صبر داشته باش که خداوند صابران را دوست دارد.

خواهرم! زینب وار پیام مرا که پیروزی اسلام بر کفر است ترویج بده و مانند کوه استوار باش.  
 ای همسر عزیزم! امیدوارم مرا حلال کنی، اگر در زندگی کوتاهی از من دیده ای مرا ببخشی، خداوند به تو دیده بصیرت دهد و اجر و مزد عطا نماید و امانتی را که نزد تو دارم (پسرم سلمان) به جدیت حفاظت کن و او را به راهی که من در پیش دارم راهنمایی کن.

برادران عزیزم! از شما می خواهم راه به خدا رسیدن را طی کنید و مرا حلال کنید. والسلام

علیرضا کریم شاهی





✽ نام: عباس  
 ✽ نام خانوادگی: کم صدا آرانی  
 ✽ فرزند: حبیب الله  
 ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۲/۱۰  
 ✽ مکان شهادت: جزیره مجنون  
 ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - کارگر  
 ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

تاریخ تولد عباس را نیز روز اول بهار ۱۳۴۴ در خانواده ای مذهبی نوشته اند، او پس از تربیت در دامان خانواده ای پاک و متدین راهی مدرسه شد و دوران ابتدایی را در دبستان وثوق آران گذراند و در اثر فقر اقتصادی خانواده، مجبور به ترک تحصیل شد و برای امرار معاش به شغل کشاورزی نزد پدر بزرگوارش پرداخت. کم کم انقلاب اسلامی به اوج خود رسید و او نیز در راهپیمایی ها علیه رژیم پهلوی شرکت نمود تا انقلاب اسلامی به رهبری امام خمینی به پیروزی رسید. و بالاخره جنگ تحمیلی علیه ایران اسلامی آغاز شد و عباس نیز مانند دیگر جوانان این مرز و بوم برای رفتن به جبهه سر از پا نمی شناخت و مشتاقانه بارها به جبهه رفت. در ۱۳۶۱/۸/۱۶ بود که در بهداری قرارگاه بر اثر موج انفجار بستری شد و سپس در عملیات خیبر در جزیره مجنون در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۱۰ به فیض عظیم شهادت نایل گردید.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید عباس کم صدا

با سلام و درود بی‌کران به یگانه منجی عالم بشریت حضرت مهدی (عج) صاحب الزمان و نایب بر حقش.

پدر مهربانم! در شهادت فرزندت ناراحت نباش و بر خود بیبال و افتخار کن که فرزندت در راه دین مبین اسلام و در راه خدا شهید شده است. پدر جان! فرزندت به ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین (علیه السلام) لیبیک گفت و داوطلبانه این راه را انتخاب کرد.

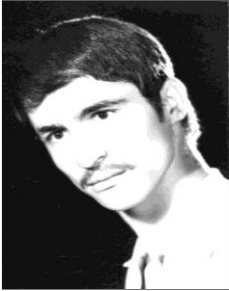
مادر مهربان و عزیزتر از جانم! شب‌ها بیدار ماندی و فرزندت را بزرگ کردی و هم اکنون فرزندت را روانه جنگ با متجاوزان بعثی نمودی و تو ای مادر! امانتی را که خدا به تو داده بود، سالم به خدا برگرداندی. امیدوارم که این هدیه شما مورد قبول خداوند متعال قرار گیرد. مادر جان! سعی کن همانند مادران دیگر شهدا و زنان صدر اسلام باشی و درس شهامت و شجاعت را از آنها بیاموزی، مادرم! سعی کن در تشییع جنازه من گریه نکنی و اگر گریه کردی بر علی اکبر امام حسین (علیه السلام) و دیگر یاران آن حضرت گریه کنی.

برادران عزیزم! راه شهدا را که هدفی مقدس داشتند ادامه دهید و روانه جبهه گردید تا راه کربلا و قدس را با یاری خدا باز کنید و سعی کنید با اعمالتان پیام رسان انقلاب اسلامی باشید.

خواهران عزیزم! توجه کنید که حجاب خود را رعایت کنید و بدانید که حجاب شما عفت شماسست و بهترین وسیله حفاظت از خون شهداست. خواهرانم! من قصد داشتم ازدواج کنم، ولی چون اسلام را در خطر دیدم روانه جنگ با متجاوزان بعثی شدم؛ پس وقتی خبر شهادت من به شما رسید، فرض کنید که حجله عروسی من را فراهم می کنید و حجله عروسی من سنگر، خون و شهادت شده است.

دوستان خوبم! بدانید وسیله انتقام خون شهدا در مرحله اول خود سازی خودتان است و مبارزه با شیطان درونتان می باشد. جهاد در راه خدا کنید که مخصوص بندگان خاص می باشد و اسلحه شهیدان را روی زمین نگذارید و بر دشمن زیون بتازید.

امت شهید پرور و قهرمان! همواره امام را یاری نمایید و بدانید در راه خدا هر چه بدهید، حتی اگر کوچک باشد، در نظر او بزرگ است و با ارزش. یک سال نماز قضا دارم که برایم بخوانید و از تمام اهل خانواده حلالیت می طلبم. والسلام  
عباس کم صدا



✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

✽ نام: ابوالفضل

✽ نام خانوادگی: کوچه گرد

✽ فرزند: دخیل

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۲/۲۰

✽ مکان شهادت: خونین شهر

✽ نوع عضویت و شغل: جهادگر - محصل

ابوالفضل دهم فروردین ۱۳۴۱ در آران متولد شد. در شش سالگی راهی مدرسه گردید و به علت علاقه شدیدی که به درس و مدرسه داشت مقاطع ابتدایی، راهنمایی و دبیرستان را با موفقیت پشت سر گذاشت. آن شهید خصایص اخلاقی ویژه ای داشت در کارهای منزل کمک می کرد.

سال دوم دبیرستان بود که انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام امت و یار و یاور مستضعفان جهان پیروز شد. ابوالفضل از آن زمان، هم در سنگر مدرسه بود و هم سنگر انقلاب را حفظ کرد. او به کمک فقرا و تهیدستان می شتافت و در جهاد سازندگی فعالیت داشت، همیشه در کارهایش جدی و بسیار صرفه جو بود و می گفت اسراف نکنید.

پس از دریافت مدرک دیپلم تصمیم داشت به حوزه علمیه برود، ولی با شروع جنگ تحمیلی دشمن بعثی علیه کشور اسلامی ایران ابوالفضل جبهه جنگ را مقدم دانست و ترجیح داد روانه جبهه شود. چهار بار به مناطق جنگی اعزام شد؛ اولین بار سه ماه در جبهه سر پل ذهاب سپری کرد و مرتبه دوم به مدت دو ماه در جبهه آبادان و مرتبه سوم نیز دو ماه به سر پل ذهاب اعزام شد. آخرین بار به خونین شهر رفت و در عملیات بزرگ بیت المقدس شرکت نمود. او شهادت را بسیار دوست داشت و همواره از خداوند می خواست که در راه دفاع از کشورش کشته شود.

ابوالفضل به مادرش توصیه می کرد: هیچ گاه نگوید من پسر دارم؛ یا پسر من از جبهه آمده است، به ویژه در برابر مادران شهدا.

ابوالفضل قبل از خواب مرتب امام و رزمندگان اسلام را دعا می کرد و با پدر و مادر و دوستانش بسیار مهربان بود و با بچه های شهید عباس باصری خیلی با مهربانی و علاقه رفتار می کرد.

وقتی از جبهه می آمد حقوقش را یا به صندوق امام می ریخت و یا به بچه های شهید باصری می داد و همیشه می گفت: این بچه ها جگر گوشه های من هستند، و همواره از برادرش می خواست با مردم خوب و مهربان باشد و از خواهرانش نیز می خواست همیشه حجاب خود را حفظ کنند.

ابوالفضل سرانجام در تاریخ ۱۳۶۱/۲/۲۰ در عملیات غرور آفرین بیت المقدس، در منطقه عملیاتی خونین شهر به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

مستدام و پر رهرو باد

فرازی از وصیت نامه ی شهید کوچه گرد

بسم رب الشهداء و الصدیقین

خدایا! از عمر نا قابل ما بگیر و بر عمر با عزت امامان بیغزا و انقلاب او را به انقلاب مهدی موعود<sup>(عج)</sup> متصل گردان. خدایا! تو خودت می دانی یک آتش در درونم شعله ور است و مرا می سوزاند و می خواهد من به معشوقم برسم. پس تو ای خدای رحیم و توانا! به من لیاقتی بده که معشوقم؛ یعنی شهادت را دریابم و این شعله در درونم خاموش شود.

وصیت نامه خود را در حالی می نویسم که از زیارت امام زاده محمد هلال<sup>(علیه السلام)</sup> و سر قبر شهیدان بازگشته ام و من موقعی وصیت نامه می نویسم که بهترین دوستان و برادرانم شهید شده اند و پیکر پاکشان زیر خاک گلزار شهدای امام زاده محمد هلال<sup>(علیه السلام)</sup> خفته است و یاد آنها مرا دیوانه کرده است؛ ولی در عین حال افتخار می کنم که دارای چنین مکتبی هستم، که راه چگونه زیستن و چگونه انتخاب کردن و چگونه مردن را به من آموخته و دارای چنین رهبری

هستم. پس ای امت قهرمان! شما را به خون این شهیدان قسم می‌دهم که دست از این مکتب و رهبر بر ندارید و از شما می‌خواهم که هر لحظه و هر آن برای افزایش طول عمر او دعا کنید و هر چه دارید در راه این انقلاب و این مکتب و رهبر فدا کنید.

پدر و مادر مهربانم! قبل از هر چیز شهادت فرزندان بر شما مبارک باد! از شما می‌خواهم که بر من گریه نکنید، بلکه بر حسین (علیه السلام) و علی اکبر (علیه السلام) و ابوالفضل العباس (علیه السلام) گریه کنید که اجر بسیار دارد. مراقب فرزندان عمو عباس باشید و با همسر او مهربان باشید. و مرا حلال کنید.

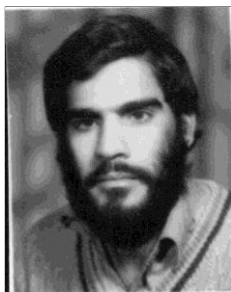
خواهر عزیزم! سیاهی چادر و حجاب و عفت شما از خون من مؤثر تر و سودمند تر در مقابل دشمن می‌باشد؛ پس آن را حفظ کنید و یزیدیان را رسوا نمایید و پیام حسینیان را به گوش امت برسانید.

برادر عزیزم اصغر جان! مرا حلال کن و راهم را ادامه بده؛ زیرا اسلام احتیاج به خون دارد. تا می‌توانید با دو جگر گوشه‌هایم؛ یعنی حجت و زینب فرزندان شهید عباس باصری مهربان باش و طوری با آنها رفتار کن که پدرش خوشحال باشد و خدا هم راضی باشد.

دوستان عزیزم! با ضد انقلابیون مبارزه کنید و همه آنها را نابود نمایید و هر کاری را برای رضای خدا انجام دهید.

خدایا! چنان ایمانی به ما بده که لااقل یک درصد پیرو رهبرمان باشیم. خدایا! مستضعفین جهان را از زیر بار ظلم نجات بده. مرا هر جا پدر و مادرم راضی بودند دفن کنید. والسلام

*ابوالفضل کوچه گرد*



✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هلال بن علی (علیه السلام) آران

✽ نام: حسین

✽ نام خانوادگی: لقب دوست آرانی

✽ فرزند: رمضانعلی

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۱/۱۱

✽ مکان شهادت: جزیرهٔ مجنون

✽ نوع عضویت و شغل: پاسدار

بامداد روز دوشنبه مهر ماه سال ۱۳۳۶ در خانواده ای ساده، با ایمان و صبور کودکی به دنیا آمد که نامش را حسین نهادند. از هر جهت با دیگر برادرانش تفاوت داشت و از همان آغاز طفولیت در پناه پروردگارش پرورش می یافت و انس و علاقهٔ زیادی به خانواده داشت. هزینهٔ تحصیلش از دسترنج خودش بود به طوری که ابتدا چند ساعتی کار می کرد و سپس به خواندن درس مشغول می شد. میزان تحصیلاتش تا پایان دورهٔ ابتدایی بود و بعدها به دلیل مشکلات خانواده، مدرسه را رها کرد و با پشتکار فراوان به قالی بافی پرداخت.

علاقهٔ زیادی به مادر داشت و در کارها به او کمک می کرد. مادر حسین می گفت: نامش را حسین نهادم تا از سربازان با اخلاص آن حضرت باشد. نور ایمان در سیمایش موج می زد و قرآن خواندنش ترک نمی شد. هیچ گاه سخن نادرستی از او نشنیدیم. در ایام جوانی لذات دنیوی برایش اهمیتی نداشت و همیشه می گفت: ما در مملکتی هستیم که پیشوا و رهبر آن، امام است. جوانان را باید به راه راست هدایت کرد تا رهرو راه امام باشند.

به ورزش به ویژه فوتبال علاقمند بود و به اتفاق جوانان محله یک تیم ورزشی تشکیل داده بود. از کینهٔ ورزشی و دشمنی بیزار بود و سعی می کرد حداقل هفته ای یک بار صلهٔ رحم را با خویشاوندان انجام دهد. فردی خوش طبع و خوش اخلاق بود و از این رو همه او را دوست

داشتند. هر گاه می دید دو نفر از یکدیگر دلگیر و با هم قطع رابطه کرده اند واسطه صلح میان آنها می شد و آنها را با هم آشتی می داد.

با آن که خود وضع مالی چندان خوبی نداشت و روزها را با غذایی ساده می گذراند، به فقیران و تنگدستان کمک می کرد و همنشین آنها بود. به عیادت مریضان می رفت و برای شفای آنها دعا می کرد.

سرانجام زمان سربازی فرا می رسد؛ زمان جدایی وی از خانواده، دوستان و آشنایان. به نقل یکی از دوستان: تظاهرات مردم به اوج خود رسیده بود. من و حسین و چند سرباز دیگر را برای خاموش کردن مردم فرستادند. سرگروهان دستور داد به مردم حمله کنیم. اما برخلاف دستور، حسین با دیدن عکس امام آن را در آغوش گرفته و اشک ریخت. ما همه از تعجب و نگرانی به او نگاه می کردیم. این کار حسین که برای دیگر سربازان و به ویژه سرگروهان، غیر منتظره بود؛ خشم او را برانگیخت و او را از عکس جدا کرد و به پادگان فرستاد. روزها او را شکنجه دادند و اذیت کردند. بعد از مدتی یکی از آشنایان خبر آورد که، حسین را در مشهد دیدم، اما حال عادی نداشت. و از شدت شکنجه بیمار شده بود و این خبر برای خانواده حسین بسیار ناراحت کننده بود. مدت‌ها گذشت و حال وی بهبود یافت.

حسین اولین کسی بود که در محله خود به عنوان پاسدار قبول شده بود، مدتی به اصفهان رفت و در آنجا مشغول کار بود که جنک تحمیلی شروع شد. او که می دید اسلام در خطر است دیگر طاقت ماندن نداشت و با وجود تمام مشکلات، به جبهه رفت و با اخلاص تمام به جنگ با دشمنان پرداخت. در عملیات خرمشهر از ناحیه دست مجروح و مدتی بستری شد، اما طولی نکشید که به جبهه بازگشت و این بار که به امید رسیدن به شهادت به جبهه آمده بود بسیار خوشحال بود. یکی از همسنگران چگونگی شهادتش را چنین گزارش می کند: آن شب عملیات به پایان رسیده بود، حسین برای رفع تشنگی به داخل سنگر رفت تا آب بیاورد، وقتی از سنگر بازگشت یک مرتبه ترکش به صورت او اصابت کرد و نصف صورتش را غرق در خون نمود و سرانجام به درجه رفیع شهادت نایل آمد.



## فرازی از وصیت نامه ی شهید حسین لقب دوست

اللهم اجعل محیای محیا محمد و آل محمد و مماتى مماتى محمد و آل محمد<sup>(ص)</sup>

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان و با سلام و درود به مهدی موعود<sup>(عج)</sup> و با درود به رهبر کبیر انقلاب خمینی بت شکن پیرو راه امام حسین<sup>(علیه السلام)</sup> و با درود به شهیدان به خون خفته که درخت اسلام را با خون خویش آبیاری نمودند و راه امام حسین<sup>(علیه السلام)</sup> و قاسم و علی اکبر و ابوالفضل العباس<sup>(علیه السلام)</sup> را ادامه دادند و بهشت را خریدند.

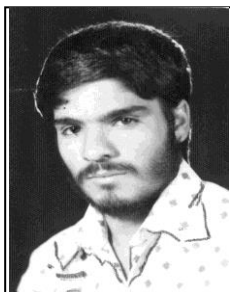
از تمام دوستان و آشنایان می خواهم امام را تنها نگذارند. اسلام را تنها نگذارند. چرا باید در کشوری که همه مسلمان و شیعه هستند بگذاریم دشمن بیاید و به وطن ما حمله کند.

من آرزو دارم فرزندم عباس راه مرا ادامه دهد و به خدمت سپاه در آید و دخترانم زینب وار عمل کنند. پدر و مادر گرامی! هرگز برای من گریه نکنید، بلکه برای حسین<sup>(علیه السلام)</sup> مظلوم گریه کنید.

اگر شما برای من گریه کنید باعث خوشحالی دشمنان می شوید. همسر مهربان و فداکارم، تو تمام مشکلات را تحمل کردی و صبر را پیشه خود ساختی، تو نیز همانند زینب صبور باش و ایمان را فراموش نکن و از تو می خواهم بچه هایم: ( طَیْبَه، عَبَّاس و مجید بچه کوچکم ) را خوب نگهداری کنی تا راه مرا ادامه دهند. خدا یار و نگهدار شما باشد.

دوستان و آشنایان! تقوا را پیشه خود سازید و پیرو ولی فقیه باشید و در مقابل دشمنان وحدت خود را حفظ کنید. و همیشه در سنگر نماز جمعه که پشت دشمن را می شکند شرکت فعال داشته باشید و دست از روحانیت آگاه بر ندارید و به ندای امام لیبک گویند و راه شهیدان را ادامه دهید.

والسلام، برادر کوچک شما لقب دوست



✽ نام: علیرضا

✽ نام خادگی: مالکیان

✽ فرزند: عبدالله

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۷/۳۰

✽ مکان شهادت: مریوان

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد<sup>(ع)</sup> بیدگل

علیرضا اوّل دی ماه ۱۳۴۲ در خانواده ای ساده و کارگر دیده به جهان گشود. دوران کودکی را در دامان پر مهر و محبت خانواده گذراند و سپس برای فراگیری علم و دانش به دبستان رفت دوران ابتدایی را در دبستان میر عماد بیدگل با موفقیت کامل به پایان رسانید، سپس برای ادامه تحصیل وارد مدرسه راهنمایی نیکبخت شد. در این جا به دلیل استعداد فراوانی که داشت مورد توجه معلمین قرار گرفت.

سال دوّم راهنمایی او مصادف بود با آغاز انقلاب پرشکوه اسلامی و شروع تظاهرات و راهپیمایی علیه رژیم دیکتاتور پهلوی، علیرضا نیز همگام مردم مسلمان و دانش آموزان متعهد، در این تظاهرات شرکت داشت و در پخش اعلامیه ها و عکس های رهبر انقلاب امام خمینی<sup>(ره)</sup> فعال بود. در آن شب های پیروزی انقلاب تا صبح به گشت و پاسداری مشغول بود. پس از پایان دوره راهنمایی به جهت علاقه به تحصیل در دبیرستان شهیدان عبداللهی در رشته ریاضی فیزیک ثبت نام کرد و شب ها نیز برای افراد بی سواد به فرموده امام خمینی کلاس دایر کرده و از همه اوقاتش به نحو احسن استفاده می کرد و وقتش را بیهوده صرف نمی کرد. همیشه هدفش خدمت به انقلاب اسلامی و اسلام عزیز بود. در دوران دبیرستان لحظه ای آرام نداشت و در این مرحله بود که وارد انجمن اسلامی دبیرستان شد و در قسمت جذب نیرو و شورای مرکزی انجمن فعال بود.

او در مدتی که مشغول تحصیل بود باز برای آن که بتواند خدمت بیشتری کرده باشد، با تشکیل پایگاه های بسیج، عاشقانه در اولین دوره همراه با برادر رجب علی حمزه ای به آموزش مقاومت رفت و پس از طی دوره آموزش نظامی وارد پایگاه صاحب الزمان شد و به فعالیت پرداخت و در کنار درس، اتاقی را در محل زیارت امام زاده علی اکبر<sup>(علیه السلام)</sup> انتخاب کرد و کتابخانه ای در آنجا دایر نمود و خود مسئولیت آن را به عهده گرفت و در آن جا جلسات دعای کمیل، دعای توسل و قرائت قرآن شروع شد و جوانان علاقه خاصی پیدا کردند.

علیرضا به مسجد اهمیت خاصی می داد و می گفت مسجد پایگاهی برای جوانان مسلمان و انقلابی است.

در ایام تعطیلی به همراه برادران در کشاورزی و برداشت پنبه کمک می کرد. پس از ثبت نام در بسیج بلاخره در نیمه مرداد ۱۳۶۱ به اصفهان رفت و پس از طی آموزش های نظامی در پادگان قدیر و فراگیری دوره امدادگری به دارخوین رفت و پس از مدتی به دهلران منتقل شد و در عملیات محرم شرکت کرد.

در ۲۰ بهمن ۱۳۶۱ به دارخوین رفته و در واحد تخریب وارد شد، طولی نکشید که از آنجا برای شرکت در عملیات وسیع والفجر ۱ در منطقه دهلران - فکه آماده نبرد با مزدوران استکبار جهانی شد. در تاریخ ۲۵ تیرماه ۱۳۶۲ برای بار سوم اعزام شد و در عملیات والفجر ۴ در محور مریوان در اولین مرحله عملیات، مصادف با شب اول آبان به درجه رفیع شهادت نایل گردید و در جوار تربت پاک شهیدان گلزار شهدای امام زاده محمد<sup>(ص)</sup> بیدگل به خاک سپره شد.

آری، علیرضا جوانی رئوف، مهربان، پرشور، متواضع، با اخلاص و صادق بود. او همواره لباس ساده می پوشید و از اسراف و تبذیر به دور بود.

یادش گرمی و راهش پر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید علیرضا مالکیان

به نام خدایی که مرا جان داد تا در راه او جهاد کنم و به من این توفیق را عطا نمود تا در راهی که او می خواهد گام بردارم و به نام او که زبان از عظمت با شکوه او از سخن باز می ماند و به نام او که فکر از تفکر در جلالش عاجز است و با درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی و با درود به شهیدان انقلاب اسلامی، و با درود به مردم ایثارگر و با درود و سلام به پدر و مادر مهربانم.

مادر عزیزم! اگر بدنم را برایت آوردند، گریه نکن، بلکه خوشحال باش که فرزندی تربیت نمودی و آن را در راه خدا و برای اسلام و قرآن دادی، خوشحال باش، زیرا فرزندت راهی را انتخاب کرد که اولیای خدا آرزوی این راه را دارند، اگر ناراحت بودی بر اصحاب امام حسین (علیه السلام) گریه کن. مرا حلال کن و ببخش، زیرا اگر تو مرا ببخشی، خدا هم می بخشد.

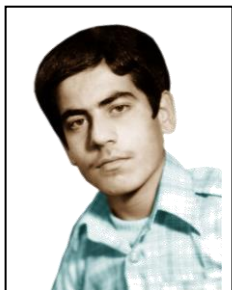
پدر عزیزم! همچون کوه استوار و مقاوم باش و اگر خبر شهادتم را به تو دادند، مبدا ناراحت شوی، فقط به خدا فکر کن که فرزندت را در راه رضای او فدا کرده ای. من سال هاست که در جست و جوی گلی هستم که از همه گل ها زیباتر و خوش بوتر است و آن هم شهادت در راه خداست، دنیا برایم ارزشی ندارد.

خواهرم! قرآن بخوان، چند رکعت نماز و روزه قضا دارم که از تو می خواهم برایم به جا آوری، مرا ببخش و حلال کن.

برادرانم! وظیفه سنگینی بر دوش دارید، مرا حلال کنید و انقلاب و اسلام را یاری نمایید. دوستانم! خودسازی را شروع کنید و خود را بسازید، بگذارید که عقلتان بر هواهای نفسانی تان غلبه کند و با نفس اماره خود جهاد کنید که این بهترین و بزرگترین جهاد فی سبیل الله است. افتخار کنید که جوانی تان در زمانی واقع شده است که پرچم اسلام برافراشته است. آری، مکتبی که متکی به الله است پیامبرش محمد (ص) امامش علی (علیه السلام) و استادش حسین (علیه السلام) است. این مکتب را نمی توان شکست داد.

برادران دینی! پشتیبان روحانیت مبارز و متعهد باشید که اگر روحانیت نباشد، اسلامی وجود ندارد. روحانیت است که ناخدای این کشتی است و این کشتی اسلام به وسیله روحانیت مسئول

و وظیفه شناس در دریای پر جوش و خروش به حرکت در می آید. خدا را از یاد نبرید، مبدا روزی را بدون فکر کردن به خداوند بگذرانید، مبدا در نماز جماعت و نماز جمعه سستی کنید، که اگر در این امر کوتاهی شود، این راه باز شدنی است برای دشمنان انقلاب بچنگید تا پرچم اسلام همیشه بلند باشد. انشاءاله .



✽ نام: علی

✽ نام خانوادگی: مبینی زاده

✽ فرزند: حسن

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۸/۱۱

✽ مکان شهادت: عین خوش

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی<sup>(ع)</sup> آران

علی در ۱۳۴۶/۱/۱ در خانواده ای مذهبی دیده به جهان گشود. نامش را علی نهادند تا همچون امامش شجاع و دلیر گردد. در اوان زندگی بیش از یکسال از عمرش نگذشته بود که از نعمت پدر محروم شد، ولی مادری دلسوز و پیرو صدیق اسلام و اهل بیت عصمت و طهارت<sup>(علیه السلام)</sup> داشت که همچون زینب رسالت مادری و تربیت فرزندان خود را به عهده گرفت و آخرین فرزند یتیم خود را (علی) با تمام محرومیت ها بزرگ کرد، تا به بلوغ رسید علی نیز جوانی رشید و متعصب مکتبی و مذهبی بود و روحانیت و علمای اسلام را سخت دوست می داشت و دلیل بارز او نشانهٔ علاقهٔ ایشان به اسلام و مریبان اسلام عین گفتارش در وصیت نامه اوست که می گوید: « سعی دارند ولایت فقیه را لکه دار نمایند و با این عمل روحانیت متعهد، این قشر مستحکم ملت را که حافظان به حق انقلابند از شما بگیرند، ولی شما به هوش باشید که نکند روحانیت متعهدی چون بهشتی ها و صدوقی ها، دستغیب ها، مطهری ها را از شما بگیرند و دشمن زبون از این قشر (روحانیت متعهد و عظیم) بیشترین ضربه را خورده است شما نیز مواظب حرکت مذبحخانهٔ آنان باشید.» اما نشانه علاقه مندی او به اسلام عزیز و پیروی اش از اهل بیت سخنان او است در یاد نامه ی وی:

« با گرفتن سر مشق از حسین بن علی<sup>(علیه السلام)</sup> و نیروی الهی، در مقابل سلاح ها و تجهیزات مادی آنها ایستادگی می کنیم.»

علی هنگامی که احساس کرد که می تواند در جبهه ها حضور پیدا کند هر چند از نظر جثه و سن به حدی نرسیده بود که بسیج او را برای اعزام به جبهه ثبت نام کند ولی هر روز برای ثبت نام جهت آموزش و رفتن به جبهه به بسیج مراجعه می کرد چندین مرتبه مراجعه کرد ولی از ثبت نام او ممانعت می شد تا وقتی که جلو بسیج خیلی گریه کرد تا توانست موافقت ثبت نام را بگیرد و فرم رضایت نامه والدین را دریافت کند ولی چون پدری نداشت فرم را والده اش امضاء کرد وقتی برای ثبت نام به بسیج مراجعه کرد در پوست خودش نمی گنجید بالاخره دوره آموزش را گذراند و به جبهه اعزام شد و در عملیات محرم شرکت کرد و در تاریخ ۶۱/۸/۱۱ در منطقه عملیاتی عین خوش روح بی قرار او از قفس جسمانی پرواز کرد و به وجه ... رسید.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

### فرازی از وصیت نامه ی شهید علی مبینی زاده

بسم رب شهداء و الصدیقین

«الذین اذا اصابتهم مصیبه انالله و انا الیه راجعون»

درود فراوان به رهبر انقلاب امام خمینی و درود و سلام به شهدای گلگون کفن نهضت ایران، سلام به رزمندگان دلیر و غیور ایران که با هدیه کردن جان خویش و با فداکاری و نثار خون جوشان و پاک خود امان و فرصت طرح هر گونه نقشه شیطانی را از دشمن زبون و دون صفت سلب کرده و با شجاعت تمام و گرفتن سر مشق از حسین بن علی (علیه السلام) و پیروی الهی در مقابل سلاح ها و تجهیزات مادی آنها ایستادگی می نمایند و به نام خداوند مهربان که همه چیزم از اوست و همه فعالیت ها و مرگ و جهادم برای رضای اوست و اکنون که اسلام به دستور قرآن مأمور نبرد با کفر است و امام خمینی وظیفه ما را مشخص کرده است، من نیز لبیک گوی پیام رهبرم و به جنگ با کفر و ستم عازم جبهه می شوم و دین خویش را به انقلاب و نهضت اسلامی ادا می کنم و با نثار خون خویش بساط فتنه و تزویر را از سرزمین خویش بر می چینم. وصیتیم به مادر مهربانم: سلام بر تو ای مادر که در زندگی همدم و غمخوار و دلسوز من بودی؛ انشاءاله اکنون که فرزندان را به عشق الهی و فرمان خدایی روانه جبهه حق علیه باطل کردی خوشحال باش و خداوند را شکر کن که فرزندان را در راه خدا اهدا کردی.

مادرم! که در زندگی ام نتوانستم زحمت های تو را جبران کنم تو که جای پدر را نیز برایم پر کردی و به تهایی فقط با کمک خداوند مرا بزرگ کردی و راهی جبهه نمودی، از شهادت من غمگین مباش و صبر و شکیبایی داشته باش؛ زیرا خداوند صابران را دوست دارد.

مادر جان! مرا حلال کن و اگر گریه کردی، گریه شوق باشد و با شنیدن خبر شهادتم افتخار کن، چون من هم در این سعادت مفتخر هستم.

وصیتیم به خواهرم: سلام به خواهر مهربانم که در زندگی الگو و سرمشق بود، خواهرم! رسالت خون برادرت را زینب وار حمل کن و پیام رسان باش همچون زینب (س) و حجاب خود را حفظ کن و عفت و تقوا را نصیب العین خویش قرار بده.

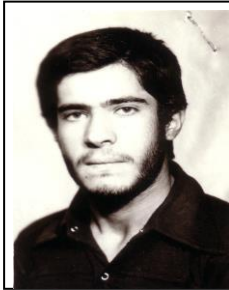


وصیتیم به برادرانم: سلام به برادران عزیزم که همچون معلمی بودید برای من که مرا راهنمایی و هدایت می کردید، با شنیدن خبر شهادت من ضعف به خود راه ندهید و همچون کوه استقامت داشته باشید که صبر شما خنجری است بر قلب تیره دشمن، برادرانم! امیدوارم مرا برای رضای خدا ببخشید و سلام مرا به برادر عزیزم که در جبهه غرب مشغول نبرد است برسانید و برایم حلالیت بطلبید.

وصیتیم به دوستان و آشنایان: امیدوارم شما نیز مرا حلال کنید و اگر خلافتی از من سر زده مرا ببخشید.

سلام بر ملت غیور و دلاور و مسلمان ایران: امیدوارم که همیشه از ولایت فقیه حمایت کنید؛ زیرا دشمنان سعی دارند بیشترین ضربه را بر پیکر پر توان ولایت فقیه بزنند. باید مواظب حرکت مذبحخانه دشمن باشید و سفارش دیگر این که حضورتان در صحنه سنگر نماز پر رنگ باشد.

علی مبینی زاده آرانی



✽ نام: سید فرهاد

✽ نام خانوادگی: متولی

✽ فرزند: سید دخیل

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۲/۲۲

✽ مکان شهادت: خرمشهر

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

سید فرهاد اولین فرزند خانواده در ۱۳۴۲/۲/۱ در نوش آباد در خانه‌ای محقر در جوار مسجد قائمیه دیده به جهاد گشود. وی از همان کودکی، گویا عشق به دین و مذهب با خورش عجین شده بود و در طفولیت همراه پدر و مادر به مسجد می رفت و همسایه ای بهتر از خانه خدا نمی شناخت و به خوبی حق مسجد را ادا کرد. در شش سالگی اذان را همراه پدر با صدای کودکانه دلپذیرش زمزمه می کرد و در سن هفت سالگی نه تنها مکبر خوبی در نماز جماعت بود، بلکه با برخی مسائل دینی نیز آشنا بود و نماز را به درستی می خواند.

تحصیلات ابتدایی را در محل تولدش با کیفیت مطلوب به پایان رساند و برای گذراندن دوره راهنمایی روزها به کاشان رفت و با رقابت و جدیت تمام به تحصیل دانش می پرداخت و ایام فراغت به ویژه تابستان‌ها به کمک خانواده، به ویژه پدر می شتافت و به کسب و کار آنها رونق می بخشید.

دوره دبیرستان را در دبیرستان امام خمینی سپری کرد و زمان حمله دژخیمان پهلوی ( ۱۶ مهر ۵۷ به محصلین ) مورد حمله قرار گرفت به طوری که با به جای گذاشتن کتب و ساعت دستی‌اش توانسته بود از راه پله ها و دیوار همراه بعضی دانش آموزان دیگر نجات یابد.

درباره خصوصیات دینی، اخلاقی و سیاسی وی باید گفت: در کارهای دینی و مذهبی دبیرستان بسیار فعال بود و مرتب شرکت می کرد و نیز در جلسات دینی و ادعیه به ویژه تشکیل

کلاس‌های آموزش قرائت قرآن و کار کتاب و کتابخانه مسجد قائمیه نوش آباد گفتاری وصف ناپذیر و مفصل دارد. بسیار علاقه‌مند به مطالعه کتب دینی بود و با خلق و خوی خوش همه دوستانش را به این امر دعوت می‌کرد به طوری که در وصیت نامه اش نیز سفارش به مطالعه، خصوصاً مطالعه آثار شهید مطهری کرده است.

از این که نامش فرهاد بود رضایت نداشت و نام ابوذر را برای خود برگزید و در دبیرستان از دیگران می‌خواست که او را به این اسم صدا کنند و روی جلد تمام کتب تحصیلی اش مرقوم است. گرچه هنوز معلم نشده بود، ولی واقعاً در همه سنگرها یک معلم بود، به طور کلی از بیکاری و وقت‌گذرانی بی‌بهره سخت بیزار بود و کمتر پیش می‌آمد اوقاتش را در منزل و در آسایش به سر ببرد.

رفتارها و برخوردهای او در منزل و سایر اماکن از روح با صفا و صمیمیت او سرچشمه می‌گرفت. هرگز حتی برای یک بار هم پدر و مادرش را نرنجاند. علاقه بسیاری به روحانیت و حوزه علمیه و تحصیل علوم دینی داشت. به همین جهت در تربیت معلم رشته تعلیمات دینی قبول شد و دوسال هم در نظام جمهوری اسلامی کسب علم کرد تا در آینده چراغی فرا راه نونهالان باشد و از این بابت خیلی خوشحال بود.

در این فاصله سه ماه به جبهه‌های حق علیه باطل شتافت و پس از عملیات فتح المبین چند روزی در بستان در سنگر بود که از زبان خودش تعریف‌هایی می‌شنیدیم (از اوصاف جبهه). زمانی که در پایگاه شهید بهشتی در اهواز بود با او تماس گرفتیم که در تربیت معلم قبول شده ای و باید برای معاینه حضوراً شرکت کنی. با این که از صبح تا شب تلاش کردیم تا موفق شدیم تماس حاصل کنیم، پس از چند کلمه پاسخ داد: من در دانشگاه امام حسین (علیه السلام) قبول شده ام و به محض این که خواستیم اصرار کنیم گفت: چرا قطع نمی‌کنید؟ این یک تلفن است و هزار رزمنده و قطع کرد و رفت. آری، عاشق بود و سرانجام نیز در راه عشقش جان خود را نثار کرد. بار دیگر در عملیات بیت المقدس شرکت جست و پس از پایان عملیات تشییع جنازه و تدفین پیکرهای پاک شهدای این عملیات از وی خبری در دست نبود و تا ۲۶ ماه بعد نیز مفقود

الأثر بود. روز آخر ماه مبارک رمضان ۱۴۰۴ ( ۱۳۶۳ ) پیکر گلگونش را همچون جدش حسین (علیه السلام) در بیابان‌های شرق بصره ( شلمچه ) یافتند و به کاشان آوردند و معلوم شد که در ۶۱/۲/۲۲ به لقا الله پیوسته است.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید سید فرهاد متولی

حمد و سپاس مخصوص خداوند یکتاست که خدای جهانیان است و درود و صلوات بر پیامبر عظیم الشان اسلام حضرت محمد بن عبدالله<sup>(ص)</sup> و درود و سلام بر خاندان عصمت، یعنی اهل بیت نبوت و رسالت علیهم السلام این جانب که در طول عمرم خدمتی به اسلام و مسلمین نکردم، امیدوارم که مرگم سرآغاز خدمتی جاویدان به اسلام باشد.

از خداوند می خواهم که مرگم را مرگ سرخ قرار دهد تا به این وسیله به سه هدف رسیده باشم:

اول: لقاء الله؛ دوّم: اثبات خواری و زبونی خصم؛ سوم: یاری اسلام در حدّ اعلا.

پدرم! ای که سینه‌ات از کوه محکمتر است و صبرت از صحرا گسترده تر است و از اقیانوس‌ها وسیع تر است؛ درود و سلام و رحمت خداوند و سلام و تبریک فرزندت به تو، چه خوب امانتی گرفتی و چه خوب پس دادی، او را که هیچ ضایع نکردی. پدر جان! و مادر و برادران و خواهران عزیزم! بدانید که ما فرزند علی<sup>(علیه السلام)</sup> هستیم که فرمود:

«راضی هستم شمشیر بر بدنم فرود آید ولی به مرگ طبیعی و در بستر نمیرم» پس مرگ برای ما سعادت است و شما افتخار کنید که چنین تحوّل شده است و مادر چنین زمانی زندگی می کنیم.

پدر جان! ما یک عمر اذان گفتیم و این بار می خواهم نه یک بار، بلکه صد بار فدای ماندن این اذان بشوم و به ستمکاران بگویم: ما می میریم اما باید الله اکبر و لا اله الا الله زنده بماند. پدر عزیز! صدای الله اکبر در جهان طنین بیفکند ولی فرزند تو به خون غلتید چه عیبی دارد؟ پدران از سرور آزادگان درس مکتب داری و دینداری بیاموزند و حداقل یک فرزند خود را فدای اسلام کنند.

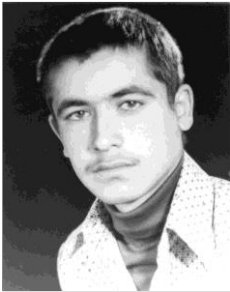
بنابراین، پدر و مادر عزیزم! از شما می خواهم که قطره ای اشک نریزید و دشمن را خوشحال نکنید. فردای قیامت بر حقیقت اسلام شهادت دهم و بر ستم کفار و ظلم آمریکا به آن‌جا که همه لال شوند ما سخن خواهیم گفت و آن‌جا که سرها پایین باشد، سر ما بالا خواهد بود.

محل دفنم نیز قطعاً شهدا در امام زاده محمد (علیه السلام) فرزند امام حسن (علیه السلام) در کنار صلواتی، راحمی، سروری، اخباری و دیگر شهدا باشد. پدر و مادرم! همان طور که فداکار بودید، حال نیز صبور باشید و امیدوارم که از من راضی باشید، خواهرانم و برادرانم! نماز را فراموش نکنید. در ختم و عزایم نهایت سادگی را رعایت و بدون تجملات و حجله و چراغ و ... باشد، زیرا خیلی دلم می خواهد مانند جدّم غریبانه به خاک سپرده شوم و مظلومانه برایم ختم و عزا بگیرید.

در آخر از تمامی اهل نوش آباد و دوستان می خواهم مرا ببخشند و از من راضی باشند.

خداوند شما و ما را توفیق عبادت دهد و رهبر را به سلامت دارد. والسلام

۶۱/۲/۱۶ سید فرهاد متولی نوش آبادی



✽ نام: علی  
✽ نام خانوادگی: محمودی آرانی  
✽ فرزند: محمد  
✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۵/۳  
✽ مکان شهادت: بانه  
✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل  
✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

علی محمودی، سال ۱۳۴۳ در آران متولد شد و از آن جایی که شغل پدرش سرپرستی از موتور آب مزرعه بود، با خانواده خود در آن محل که تقریباً بیابانی بود زندگی می کرد. علی از شش سالگی به مدرسه رفت. او کودکی بسیار مهربان و آرام بود و با وجود سرمای زمستان و سختی هایی که متحمل می شد به درس خود ادامه داد تا آن جا که دوره ابتدایی را به پایان برد و برای ادامه تحصیل وارد مدرسه راهنمایی شد.

به مراسم و نوارهای مذهبی بسیار علاقه مند بود و عاشق راه امام حسین (علیه السلام) بود. در تظاهرات شرکت می کرد تا این که دوّم راهنمایی را به پایان رساند و بخاطر کمک به خانواده درس خواندن را به شب موکول کرد و روزها کار می کرد و در اوقات بی کاری به مطالعه می پرداخت و به دعا و نماز اهمیت می داد و گاهی اوقات نیز به ورزش جمعی، به ویژه فوتبال می پرداخت.

روزها به مدرسه نمی رفت. شغل رانندگی (لدر) را برای خود انتخاب کرد و در کنار دامادشان به فراگیری آن پرداخت. رفتار و کردارش با مردم بسیار خوب و پسندیده بود و به نیازمندان تا حد امکان کمک می کرد و روزی ۲ ساعت نیز با اجازه کار فرمای خود به آموزش نظامی می رفت و حقوقی که از نتیجه کارش دریافت می کرد بدون منت تحویل خانواده خود می داد، حتی از انعامی که می گرفت برای خواهران و برادران کوچک خود لباس می خرید و در

کارهای خانه کمک می نمود و در هیچ موردی بهانه جو نبود. خانواده نیز از ایشان رضایت کامل داشتند. سرانجام با رضایت خانواده و میل خود به جبهه اعزام شد تا با کار روی لُدر به میهن اسلامی و مردم خود خدمت کند. او به عضویت سپاه درآمد و در تهران خدمت کرد و بعد به کردستان اعزام شد که در کربلای بانه به دست بعثیون عراقی به شهادت رسید.

روحش شاد و یادش گرمی باد.



## فرازی از وصیت نامه ی شهید علی محمودی

زیانکارترین مردم آنها هستند که عمرشان را در راه حیات دنیای فانی تباه کرده و به خیال باطل می پندارند نیکوکاری می کنند. انسان که خدا را شناخت، عاشق او می شود و انسانی که عاشق شد، تمام پلیدی ها را از خود می راند تا این که خشنود از نعمت های خداوند به سوی معبود می رود و رستگار می شود.

من برای مادر مهربانم و دیگر فامیل ها و آشنایان از خدای بزرگ صبر و شکیبایی مسئلت می نمایم و هیچ پدر و مادری نباید از این که فرزندشان را در راه خدا و اسلام از دست داده اند ناراحت باشند.

مادر و برادر و خواهر عزیزم! از این که علی را در راه خدا و اسلام از دست داده اید ناراحت نباشید، بلکه خوشحال باشید.

انسانی که خود را شناخت، یا اسلام یا خدای خود را شناخت، همه کارهای صالح را یک وظیفه می داند.

پدر و مادر عزیزم! من با چشمی باز و اراده ای راسخ و با شادی و هیجان خاصی به طرف جهاد علیه کفر رفتم تا شکر نعمت های خدا را به جا آورم، شاید رستگار شوم، ما همه از خداییم و به سوی او باز خواهیم گشت. از امام تبعیت کنید و در راه امام قدم بردارید.

مانند همسر جنذب که در زمان امام حسین <sup>(علیه السلام)</sup> می زیست و جوان خود به نام عمرو را به جبهه برای یاری امام حسین <sup>(علیه السلام)</sup> فرستاد و او را در راه خدا تقدیم کرد، مادر جان! تو نیز مانند او باش تا فردای قیامت پیش فاطمه <sup>(س)</sup> خجالت زده نباشی. والسلام علی من

اتباع الهدی

علی محمودی



✽ نام خانوادگی: مرنجاییان آرانی

✽ نام: حسین

✽ فرزند: قاسم

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۴/۲۸

✽ مکان شهادت: پاسگاه زید

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

حسین در ۱۳۴۵/۴/۱ در خانواده ای متدین و مستضعف دیده به جهان گشود. او کودکی نمونه در خانواده بود و در هفت سالگی به مدرسه رفت. فعالیت هایش در خانه، مدرسه و جامعه چشمگیر بود. دوره ابتدایی را با موفقیت به پایان رساند و برای تحصیلات بالاتر وارد دوره راهنمایی شد و این دوره را نیز به خوبی به پایان برد و سال اول دبیرستان در هنرستان صنعتی کاشان ثبت نام کرد و سپس جبهه جنگ را بر جبهه مدرسه ترجیح داد و حاضر شد از تمام هستی اش در راه رضای خدا و پیشبرد اسلام بگذرد.

برای خدمت بیشتر به انقلاب و اسلام به کمک محرومان شتافت و به منطقه سیستان و بلوچستان اعزام شد. که مدت ها در آن جا کار کرد و از ناحیه پا به وسیله منافقان کور دل مجروح شد و پس از بهبودی، خود را برای کمک به رزمندگان آماده و در بسیج منطقه ثبت نام کرد و دوره آموزش نظامی را گذراند و به جبهه شوش اعزام و در عملیات فتح المبین شرکت نمود.

حسین با دوستش اسماعیل آقاپور که در عملیات فتح المبین شهید شد بسیار صمیمی بود و بعد از شهادت این رزمنده دلیر اسلام، با خود عهد بست که راه این شهیدان را ادامه دهد، از این رو در عملیات بیت المقدس شرکت نمود و در جبهه شلمچه به مبارزه پرداخت و در حالی که دشمن آتش بر سر عزیزانمان می ریخت او به شکار تانک رفت که مورد اثابت گلوله های

دشمنان مزدور بعثی قرار گرفت و به شدت مجروح و به بیمارستان منتقل شد و بعد از مدتی دوباره با تغییر نام به جبهه اعزام گردید. برای چهارمین بار به جبهه شلمچه رفت و در عملیات رمضان با برادران همسنگرش شهید علی صالحی، شهید یاجدی، شهید خلیفه، شهید مشتعل و دیگر برادران با نام مبارک امام زمان (عج) مهدی موعود بر دشمنان حمله ور شد و پس از چند ساعت مبارزه و شکستن خط دفاعی دشمن، راه را برای دیگر برادران باز کرد و خود نیز به آرزوی دیرینه اش شهادت نائل گشت.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

### فرازی از وصیت نامه ی شهید حسین مرنجاییان

به نام خداوند کریم و رحمان، به نام آن که تمام گناهان و عیب های مرا پوشاند و بدی هایم را در نظر دیگران مخفی نگه داشت و به یاد آن که بهترین فرزندان اسلام برایش همه گلوله های خصم را به جان خریدند و سینه هاشان چاک چاک جبهه های نبرد حق علیه باطل گردید. در این لحظه که قلم به دست گرفته و مطالب را به نام وصیت نامه می نویسم به هیچ عنوان اطمینان ندارم که کشته می شوم. خداوندا! رحمی کن که آن چنان که تو دوست داری بمیرم و در لحظه مرگ قلبم مالا مال از عشق تو باشد... خداوندا! مرا ببخش و از گناهی که مرتکب شده ام در گذر ای خالق یکتا.

سلام ای پدر و مادر مهربانم! اکنون روی سخنم با شماست. شما مادر قهرمانم از این که تنهایت گذاشته و در کنارت نماندم امیدوارم مرا ببخشید. ای مادر همیشه مهربانم که همه زندگی ات را در رنج گذراندی تا فرزندان خونین گفت را فدای اسلام نمایی از تو تقاضا دارم در سوگ من اگر چه مشکل است اما صبر نمایی و چون همیشه مردانه می خروشیدی این بار هم بر گورم صبور باشی. مادر رنج دیده ام! مگر خون من گنهکار سرخ تر از خون هزاران جوان بی گناه و معصوم است.

و تو ای پدر بزرگواریم! امیدوارم همان طور که در بزرگ کردن من رنج ها و دردهای بسیاری متحمل شده ای و همواره می کوشیدی تا وسایل راحتی مرا فراهم آوری و به خاطر فرزندان کمرت را خم کرده ای این بار هم در مرگم چون کوه استوار باش و هرگز با کمر خمیده ات خم به ابرو نیآور.

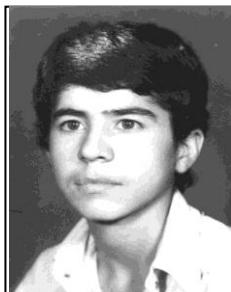
ای امت شهید پرور و ملت غیور! بدانید که شما بنده خدایید، پس از فرمان خدا سر باز نزنید. زندگی کنید برای خدا و در راه خدا بمیرید و دعا کنید برای امام و بدانید مهم ترین عامل پیروزی انقلاب مقام رهبری و ولایت فقیه است. و شما ای مادران و خواهران ایمانی ام که با حجابتان ابر قدرت ها را به زانو در آورده اید!

بار الها و معبودا! مسکینم و بی چیز و فقیر، بر حال پریشانم رحم کن که به شدت به لطف و کرمت مانند همیشه نیازمندم ( ای اولین و آخرین پناهگاهم از این که حسین خونینت را در جبهه های پر خون جنگ تنها گذاشتم و از این که جزء آخرین کسانی هستم که به سویت می شتابم از تو طلب عفو می کنم. خداوندا! عذرم را بپذیر گر چه خود عذر ماندن خویش را نمی پذیرم و بر پوست نازکم رحم کن.

خدایا! سوزش آتش جهنم را بر پوستم حرام گردان و یاری ام نما که در راه رضای تو بمیرم.

*الهی العفو العفو العفو*

فرزند شما حسین مرنجاییان ۶۱/۳/۹



- ✽ نام: اصغر
- ✽ نام خانوادگی: مسجدی نوش آبادی
- ✽ فرزند: اسماعیل
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۵/۱۴
- ✽ مکان شهادت: حاج عمران، عملیات والفجر ۴
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

اصغر در اول اردیبهشت ۱۳۴۵ در خانواده ای مذهبی و متدین پا به عرصه وجود نهاد. از کودکی دلسوز خانواده اش بود و برای همین از وقتی که خود را شناخت در همه امور به خانواده اش کمک می کرد. شش ساله بود که وارد مدرسه ابتدایی شد و در مدرسه جنگل آباد به تحصیل پرداخت و دوران ابتدایی را در مدرسه شهید خدمتی سپری کرد. سال سوم دبیرستان بود که عازم جبهه های حق علیه باطل شد تا بتواند دین خود را به اسلام و کشور اسلامی ادا کند و به عنوان سرباز کوچکی به فرمان امام خود لبیک بگوید.

اصغر عزیز چند ماه از حضورش در جبهه های حق علیه باطل نگذشته بود که در عملیات والفجر ۴ در منطقه حاج عمران در تاریخ ۱۳۶۲/۵/۱۴ به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

روحش شاد و راهش مستدام و پیر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید اصغر مسجدی

اگر فیض شهادت نصیبم گشت آنان که پیرو خط سرخ امام خمینی نیستند و بر ولایت او اعتقاد ندارند بر من نگریند و در تشییع جنازه ام حاضر نشوند، باشد که دعای شهدا آنان را نیز متحول سازد و به رحمت الهی نزدیکشان کند.

این کافران و جنایتکاران بدانند که دیری نخواهد گذشت که این ملت رنج کشیده انتقام خون شهیدان را از آنها خواهند گرفت، جنایتکارانی که روی مغول و چنگیز را سفید کرده اند.

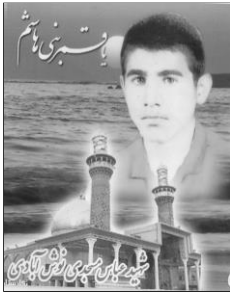
و شما ای ملت ایران، ای ملتی که دنیایی از معنویت هستید! شما مورد آزمایش خداوند قرار گرفته اید و انشاءاله که با این همه ایثارگری‌ها بتوانید در این امتحان موفق باشید.

پدر عزیزم! درود خدا بر تو که همانند ابراهیم<sup>(علیه السلام)</sup> اسماعیل خود را به قربانگاه می فرستی و افتخار هم می کنی و این را بدان که اسماعیلت نیز وظیفه خود را به انجام خواهد رساند.

مادر عزیزم! وقتی که خبر شهادت مرا شنیدی این طور فکر کن که شب عروسی ام می باشد و این را نباید فراموش کنی که، در شب عروسی، مادر داماد گریه نمی کند.

اگر می خواهی گریه کنی به یاد قهرمان کربلا گریه کن و این را نیز بدان که، هر چند جوان بودم، جوان تر از قاسم بن الحسن که نبودم . والسلام

اصغر مسجدی



✽ نام: عباس

✽ نام خانوادگی: مسجدی نوش آبادی

✽ فرزند: اسماعیل

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۱/۲۹

✽ مکان شهادت: فاو

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (ع) آران

عباس در اوّل آبان ۱۳۴۹ در آران چشم به جهان گشود عباس از همان دوران کودکی بسیار مظلوم، آرام و صبور بود و به پدر و مادرش احترام خاصی می گذاشت و دلسوز آنها بود. او می دانست پدر و مادرش با زحمت بچه ها را بزرگ می کنند از این رو در کارهای خانه به آنها کمک می کرد.

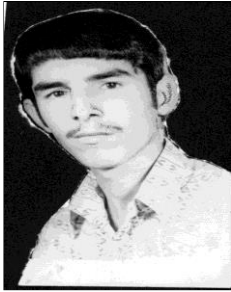
در شش سالگی به مدرسه جنگل آباد رفت و شروع به تحصیل نمود. دوره ابتدایی را با موفقیت سپری کرد و دوران راهنمایی را در مدرسه شهید علی خدمتی به پایان رساند و برای دوره متوسطه در مدرسه شهیدان عبداللهی ثبت نام کرد.

از طریق بسیج آران به جبهه های حق علیه باطل اعزام شد و در تاریخ ۱۳۶۷/۱/۲۹ در فاو به درجه شهادت نایل گردید.

او چندین سال مفقود الجسد بود و بعد از مدت ها، استخوان های پیکر مقدسش را آوردند و در گلزار شهدای آران به خاک سپردند.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد





✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

✽ نام: حسین

✽ نام خانوادگی: مشتعل

✽ فرزند: فتح الله

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۳/۲۴

✽ مکان شهادت: جبهه شلمچه ( عملیات رمضان )

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل

حسین اوّل بهمن ماه ۱۳۴۳ در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد سپس برای ادامه تحصیل در سال ۱۳۴۹ پا به دبستان شهید نوذریان گذاشت و پنج سال از ایام کودکی را به فراگیری علم گذراند سپس برای ادامه تحصیل به مدرسه راهنمایی شهید خدمتی رفت. در دوره ی راهنمایی بود که انقلاب اسلامی به اوج خود رسید و حسین نیز در تظاهرات و مراسم انقلابی شرکت نمود و دوره دبیرستان را در مدرسه شهیدان عبداللهی گذراند و همزمان به کار چله کشی قالی نیز مشغول بود و از این طریق به خانواده خود کمک می کرد. پس از تشکیل بسیج و آموزش دوره عملی در آن، یکی از فعالان خدمت به اسلام بود. چه شب ها که پاسداری از دستاوردهای انقلاب را بر هر چیزی مقدم می داشت. چنان با بلاغت و فصاحت سخن می گفت که آدمی شیفته سخنان او می شد. او علیه سرمایه داران لیبرال و تمام سردمداران خائن آنها به ویژه ذخیره های امپریالیسم شرق و غرب ( بنی صدر ) و منافقین جوانان و امت قهرمان را روشن می ساخت. در نماز عبادی و سیاسی جمعه شرکت می کرد در جایگاه نماز جمعه به پاسداری از حریم اسلام می پرداخت.

سوم دبیرستان بود که برای اولین بار در اسفند ماه ۱۳۶۰ عازم جبهه شد و در جبهه های بستان و خرمشهر فعالیت نمود. او برای دومین بار در خرداد ۱۳۶۱ عازم جبهه شد و در عملیات رمضان، در جبهه شلمچه به لقا الله پیوست. حسین انسان را چنان جذب و شیفته اسلام می نمود که

قابل وصف نیست. او همواره با شرکت در جلسات مذهبی و قرائت نوحه ارادت خود را به حضرت باری تعالی و انبیا و اوصیا نشان می داد و با رفتار و کردارش اسلام را ترویج می داد و سرانجام با وجود ممتازبودن در هر کاری، به سوی الله پرواز کرد.

*روحش شاد و راهش پر رهرو باد.*

## فرازی از وصیت نامه ی شهید حسین مشتعل

آنان که ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا با مال و جانشان جهاد کردند آنها را نزد خدا مقام بلندی است و آنان بالخصوص رستگاران و سعادت‌مندان دو عالمند. (قرآن مجید) به نام او که به من درس اسلام شناسی آموخت. با سلام و درود به رهبر کبیر انقلاب اسلامی امام خمینی و با سلام و درود به تمام رزمندگان اسلام در جبهه های حق علیه باطل و سلام و درود به تمام شهیدان و به تمام معلولین انقلاب اسلامی و به ملت شریف ایران.

پدر عزیز و مهربانم! از تو خیلی متشکرم که این فرزند ناقابل خود را با شوق و هیجانی وصف ناپذیر وارد جبهه های حق علیه باطل کردید تا با مزدوران بعثی ستیز کند و بالأخره شهید شود. ای پدرم! می دانم تو در طول زندگی چقدر برای من زحمت کشیدی، ولی متأسفانه من نتوانستم زحمات تو را جبران کنم. پدر جان! من خیلی عاشق شهادت هستم و هیچ چیز این دنیا مثل مال و همسر و... را نمی خواهم، فقط به فکر آخرت هستم. امیدوارم اگر به شهادت رسیدم شما گریه و زاری نکنید، بلکه افتخار کنید و مرا حلال نمایید و این را بدانید که من از حسین<sup>(علیه السلام)</sup> عزیزتر نیستم. چطور امام حسین<sup>(علیه السلام)</sup> عاشقانه وارد جبهه جنگ حق علیه کفار شد و بالاخره به شهادت رسید.

ای مادر عزیزم! از تو می خواهم در شهادت من صبور و بردبار باشی و در شهادت من هیچ ناراحتی به خود راه ندهی، زیرا من امانتی بیش نبودم. تو ای مادر! همچون پدرم برای من زحمت زیادی کشیدی، مرا حلال کن تا در این دنیا و آخرت روسیاه نباشم.

ای خواهران عزیزم! شما همچون زینب در شهادت من صبور و بردبار باشید و مرا حلال کنید و در راه انقلاب کوشا باشید و از شما تقاضا می کنم در نماز جمعه شرکت کنید، زیرا مشت محکمی بر دهان ابرقدرت های شرق و غرب می باشد.

برادران عزیزم! همواره کارهایتان برای رضای خدا باشد نه ریاست طلبی؛ زیرا کسانی که برای خدا کار می کنند پیروز می شوند. در مراسم دعای کمیل، توسل، ندبهو فرج آقا امام زمان<sup>(عج)</sup> شرکت کنید.

از ملت شریف ایران می‌خواهم سنگرهای جبهه را رها نکنید؛ زیرا جبهه همچون دانشگاهی است که افراد این دانشگاه شما ملت عزیز می‌باشید و درس‌های این دانشگاه، اسلام‌شناسی، جهاد و شهادت می‌باشد. در خاتمه از شما ملت عزیز ایران می‌خواهم که، امام و روحانیت را تنها نگذارید و وحدت خود را حفظ کنید. والسلام،

حسین مشتعل



✽ نام: محمد

✽ نام خانوادگی: مشرفیان

✽ فرزند: نوروز

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۴/۸

✽ مکان شهادت: منطقه عملیاتی سر دشت

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - دانش آموز

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امامزاده محمد هلال ابن علی (ع) آران

در صحرگاه بیستم اردیبهشت سال ۱۳۴۸ در خانواده ای مذهبی کودکی چشم به جهان گشود که نام او را همانم بهترین مخلوق خداوندی یعنی پیامبر بزرگ اسلام حضرت محمد (ص) نامیدند. در مهرماه ۱۳۵۴ در سن شش سالگی به مدرسه رفت و دوران دبستان را در مدارس شهیدان نوذریان و شهیدان غفوره به پایان رسانید. و از همان اوان کودکی در مجالس و جلسات قرآن شرکت فعال و مؤثری داشت و دوران راهنمایی را در مدرسه شهید خدمتی ثبت نام نمود که همزمان بود با آغاز جنگ تحمیلی شور و شوق رفتن به جبهه و دفاع از وطن اسلامی و حفظ اسلام عزیز ذهن او را روشن ساخت ولی بعلت کمی سنش نتوانست در جبهه حضور پیدا کند اما فعالیتهای خود را در پشت جبهه رها نساخت و شرکتی فعال در بسیج و پایگاه های مقاومت داشت ولی این برای او کافی نبود و منتظر فرصتی بود تا بتواند در جبهه حضور پیدا کند پس از پایان دوران راهنمایی در رشته علوم تجربی تحصیلات خود را ادامه داد و در پایان سال برای آموزش نظامی به اصفهان رفت و به جبهه های حق علیه باطل اعزام شد و اوایل مهرماه به آران بازگشت و تحصیلات خود را در رشته ریاضی فیزیک ادامه داد و با موفقیت به پایان رساند. مجدداً در تاریخ ۶۵/۹/۱۸ همراه با دیگر دانش آموزان مدرسه شهیدان عبداللهی برای حضور در جبهه روانه میدان نبرد شد و در چند عملیات مختلف شرکت کرد. نقش او در این عملیاتها مین رویی و تخریبچی بود. سرانجام روح پر افتخار و با استقامت و شجاع بسیجی مخلص در روز

در عملیات پیروزمند نصر ۵ در منطقه عملیاتی سر دشت بر اثر اصابت ترکش خمپاره به سوی پروردگارش پرواز کرد.

تشییع جنازه مطهرش همراه با پیکر هم‌رزم دلاورش شهید علی اصغر طاهری در روز دوشنبه ۶۶/۴/۱۵ با حضور اقشار بی نظیر امت حزب ا... صورت گرفت.

روحش شاد و یاد و خاطره او همیشه جاودان باد.

## فرازی از وصیت نامه ی شهید محمد مشرقیان

اینجانب محمد مشرقیان بنابه وظیفه شرعی و دینی خود لازم دانستم که چند کلامی را بعنوان وصیت هر چند کوتاه با شما امت شهید پرور و خانواده ام داشته باشم البته من کوچکتر از آنم که بتوانم وصیتی به شما بکنم.

پیامم به امت شهید پرور: ای امت شهید پرور که به حق وظیفه خود را به نحو احسن در پشت جبهه انجام داده اید بدانید که امروز مملکت اسلامی و جبهه ها به کمک و ایثار و فداکاری بیشتری نیاز دارد و هر چه در گذشته کمک می کردید امروز وضعیت جنگ طوری است که باید بیشتر به جبهه رسیدگی شود و خداوند بر ما منت نهاد و فردی را برای ما فرستاد که بهترین و داناترین ما و نایب آقا امام زمان است و ما با این وسیله از بدبختی و گمراهی و از یوغ استکبار شرق و غرب نجات یافتیم پس ما مدیون او هستیم و باید دین خود را نسبت به او و به اسلام ادا کنیم.

وصیت به پدر و مادر: پدر و مادر مهربانم اگر در آن دنیا جز افراد صالح و نیکوکار بودیم برای این است که سایه پر برکت امام عزیز و بزرگوار بر شما بود.

شما خیلی برای من زحمت کشیدید و از جان و مال خودتان مایه گذاشتید و مرا بزرگ کردید و به مدرسه فرستادید و من چنین بینشی پیدا کردم که از امامم پیروی کنم و به ندای او لبیک گویم و تمام اینها را مدیون زحمات شما میدانم این را بدانید که در این برهه از زمان مملکت اسلامی احتیاج به کمک و جبهه احتیاج به نیرو دارد پس اگر کسی در خانه بماند و بفکر خودش باشد و بگوید که دیگران به جبهه میروند و این همه نیرو در جبهه هست و دیگر کار به ما ندارند شاید گناه بزرگی مرتکب شده است ما که میگوئیم ای کاش در روز عاشورا بودیم و امام حسین (ع) را یاری می کردیم حالا موقعی است که باید به یاری حسین زمان بشتابیم و حرف خود را با عمل ثابت کنیم.

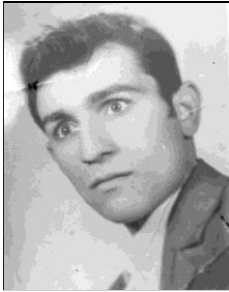
وصیتم به خواهرانم: مرا حلال کنید و حجابتان را حفظ کنید.

وصیتم به برادرم: خوب درس بخوان تا با درس خواندنت وقتی بزرگ شدی بتوانی به جامعه خدمت کنی و اینهمه خرابی و ویرانی که دشمن برای ما ایجاد کرده بوسیله تو و امثال تو ساخته شود و در ضمن راه شهداء و افراد صالح را ادامه بده و بیش از من در مساجد و مجالس عزاداری امام حسین<sup>(ع)</sup> شرکت کن و امیدوارم علاقه ات باین جور مجالس بیشتر شود و مبدا با افراد ناباب نشست و برخاست کنی و زندگی سعادت‌مند آخرت را از دست بدهی.

وصیتم به دوستانم: خوب درستان را بخوانید و فقط درس را هدف خود قرار ندهید در کنار درس به مسائل معنوی و سیاسی هم اهمیت دهید. از شما می‌خواهم مرا حلال کنید.

محمد مشرفیان ۱۳۶۶/۲/۱۹





- ✽ نام: علی محمد
- ✽ نام خانوادگی: معظمی
- ✽ فرزند: عزت الله
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۱/۵
- ✽ مکان شهادت: کردستان
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - کارگر
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده حسین (علیه السلام) بیدگل

علی محمد اول بهمن ۱۳۲۴ در خانواده ای مذهبی و دوستدار اهل بیت (علیهم السلام) متولد شد به خاطر عشق و علاقه خانواده به ائمه معصومین (علیه السلام) اسم او را علی محمد گذاشتند. در دوران کودکی چون می دید خانواده اش با فقر دست و پنجه نرم می کنند برای این که بتواند خدمتی به خانواده اش کرده باشد در چهارده سالگی به استخدام کارخانه شماره یک کاشان در آمد.

علی محمد در جلسات مذهبی حضوری فعال داشت و با شروع محرم، در او انقلابی به وجود می آمد و تمام اوقات فراغت خود را صرف جلسات عزاداری امام حسین (علیه السلام) می کرد.

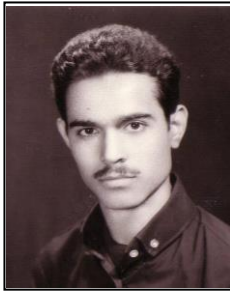
او در بیست سالگی ازدواج کرد و ثمره ازدواجش سه دختر و یک پسر بود. سرانجام به جبهه ها اعزام شد و در جاده سقز - بانه به دست مزدوران کومله در تاریخ ۱۳۶۰/۱/۵ به شهادت رسید.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد

فرازی از وصیت نامه ی شهید علی محمد معظمی

خدا را شکر می کنم که در این زمان زنده ماندم و توانستم دین خود را به اسلام ادا نمایم. ای برادر! در هر کجا هستی به یاد خدا و اطاعت خدا باش و راه امام حسین (علیه السلام) را ادامه بده که انشاء اله خداوند همه ما را از یاران امام حسین (علیه السلام) قرار بدهد. به صدامیان بگویید: اگر پیکرم را صد پاره کنید، اگر پاره های تنم را به آتش بکشید، اگر خاکسترم را به دریا بریزید؛ در امواج خروشان دریا صدایم را خواهید شنید که: اسلام پیروز است و ستمگر نابود است.

علی محمد معظمی بیدگلی



✽ نام: امیر حسین

✽ نام خانوادگی: معنویان

✽ فرزند: علی محمد

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۴/۲/۱۹

✽ مکان شهادت: جبهه سردشت

✽ نوع عضویت و شغل: سرباز ارتش

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

سحرگاه اول آبان ۱۳۴۳ در خانواده ای مستضعف فرزندی پای به عرصه وجود گذاشت که نام زیبای حسین بر او نهادند. هنگامی که به شش سالگی رسید وارد مدرسه شد، از همان آغاز دوران تحصیلش از هوش و استعداد فوق العاده ای برخوردار بود. دوره ابتدایی را به پایان رساند و وارد مدرسه راهنمایی شد و از دبیرستان شهید روحی نوش آباد در سال ۱۳۶۲ با مدرک دیپلم فارغ التحصیل گردید و با این که خانواده اصرار داشتند به دانشگاه برود. اما او می گفت امروز اسلام به سرباز احتیاج دارد.

امیر حسین در زمان تحصیلش همواره شاگرد ممتاز بود، در محیط مدرسه بر علیه رژیم شاه فعالیت می کرد، در کارهای انقلاب با دیگر دوستانش همکاری نزدیکی داشت؛ در زمان درگیری منحرفان خط بنی صدر در مقابل یاران امام با افرادی که جبهه گیری می کردند به مقابله می پرداخت و هیچ گاه از بحث و مجادله خسته نمی شد. سرانجام بعد از پیروزی انقلاب اسلامی به رهبری امام امت و تشکیل بسیج مردمی از سوی فرمانده کل قوا به عضویت پایگاه شهدای ۷ تیر نوش آباد در آمد. در کارهای پایگاه فعالانه شرکت می کرد ابتدا عضو گروه مقاومت شهید سید مصطفی خمینی و سپس عضو گروه مقاومت شهید رضائیان از پایگاه شهید بهشتی گردید. یک بار از طرف بسیج نوش آباد به جبهه های حق علیه باطل اعزام شد، بعد خود را برای

خدمت سربازی آماده کرد با این که مدتی به اعزام خدمت او مانده بود داوطلبانه زودتر اعزام گشت.

در تاریخ ۱۳۶۲/۹/۱۹ به کرمان رفت و دوره آموزشی را آنجا گذراند، سپس به لشکر ۶۴ پیاده ارومیه و از آنجا به گردان ۱۶۷ گروهان ۲ منتقل شد و مدت ۱۸ ماه در کردستان سختی های زیادی را تحمل نمود.

آن قدر پیاده روی کرده بود که هنگام مرخصی پاهای تاول زده اش را به ما نشان می داد، او اصرار داشت که باید خدمت در کردستان را ادامه دهد، وقتی او را برای پشت جبهه می خواستند قبول نمی کرد.

بسیار مهربان و دلسوز بود؛ اگر خانواده اش مشکلی داشتند سعی می کرد حل نماید. او فردی محکم، متین، بردبار، شجاع و به زندگی دنیا بی اهمیت و زندگی خوب را در آخرت جست و جو می کرد. در میادین ورزشی حضور داشت و نمونه بود، او علاقه داشت که افراد بیسواد را باسواد سازد.

آری، او خوب زیست و سرانجام مرگ سرخ را انتخاب کرد و با همنامش حسین (علیه السلام) محشور گشت. امیر حسین ۱۳۶۴/۲/۱۹ در جبهه سردشت ندای پروردگار خویش را لبیک گفت و مرغ روحش به بهشت جاویدان پرواز کرد.

روحش شاد و راهش مستدام و پیر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید امیر حسین معنویان

شهادت می دهم که حضرت مهدی (عج) وارث پیامبر اسلام می باشد. شهادت می دهم که حضرت محمد (ص) فرستاده خداست. زمانی که بدترین موجودات روی زمین؛ یعنی صدامیان و آنهایی که پشتیبان او هستند این گونه بی رحمانه جان و مال مسلمانهای بی دفاع را در هر منطقه به خاک و خون می کشند، بر همه مسلمانها واجب است که به پا خیزند و با سر و جان خود و با پاره پاره شدن بدنهایشان از انقلاب اسلامی در سراسر جهان دفاع نمایند و انتقام خون شهیدان را بگیرند و جنایتکاران را به سزای اعمال ننگینشان برسانند.

ای خانواده معظم شهدا! با صبر انقلابی خود و با تداوم راه این عزیزان، پوزه دشمنان از خدا بی خبر را به خاک مالیده و منتظر یاری خدا باشید که در این راه انشاءاله پیروز شوید. همه جنایتکاران و منافقان بدانند، ما به یاری خدا پیروزیم.

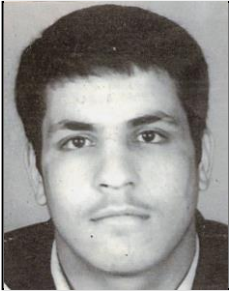
پدر و مادر عزیزم! سالیان زیادی با رنج فراوان، انسانی پرورش دادید و حال زمانی بود که از میوه اش بهر مند شوید. امیدوارم با صبر انقلابی خود مرا پیش خانواده شهدا روسفید کنید. همچون کوه استوار باشید و همواره این راه را ادامه دهید؛ زیرا رضایت خداوند در آن است. برادران عزیزم! می دانم فقدان و غم از دست دادن برادر سخت است، اما از شما می خواهم حسین وار صبر پیشه کنید و مقاوم باشید و راه شهدا را ادامه دهید و نگذارید اسلحه ما روی زمین بماند.

خواهران عزیزم! از شما می خواهم که همچون زینب (س) صبور باشید، بدانید ارزش این مکتب از خون همه انسانها بیشتر است؛ اگر شما بیکر برادران را تشییع می کنید زینب (س) در صحرای کربلا بیکرهای نازنین و قطعه قطعه شده عزیزانش را می بیند و رسالت تداوم انقلاب را به دوش می کشد و جوان هایش شهید می شوند، این شیر زن قهرمان کربلا باید همه این مصیبت ها را تحمل کند. آه ما باید انتقام جوانها را بگیریم.

خواهران عزیزم! اکنون شما همان رسالت را دارید، سعی کنید حجابتان را حفظ و از امام امت پیروی کنید.

امت قهرمان! بدانید که دشمنان شما زبون و پست می باشند انشاءاله شما پیروزید، جبهه  
ها را خالی نگذارید. والسلام

امیر حسین معنویان



✽ نام: علیرضا

✽ نام خانوادگی: ملک پوریان

✽ فرزند: امرالله

✽ تاریخ شهادت: ۶۹/۱/۸

✽ مکان شهادت: نصرت آباد زاهدان

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هادی<sup>(ع)</sup> بیدگل

در پنجم مرداد ۱۳۴۸ در بیدگل در خانواده ای مذهبی به دنیا آمد. دوره ابتدایی را در مدرسه صباحی بیدگل با موفقیت به پایان برد؛ سپس در مدرسه راهنمایی شهید علی خدمتی به ادامه تحصیل پرداخت. پس از دوره راهنمایی مقطع متوسطه به دبیرستان شهیدان عبداللّهی راه یافت. در خرداد ۱۳۶۶ موفق به اخذ دیپلم بهداشت گردید. وی در دوران تحصیل در ۶۵/۴/۴ از سوی جهاد سازندگی به جبهه های حق علیه باطل اعزام گردید و مدتی جهت امداد رسانی به رزمندگان خدمت می نمود.

علیرضا در محل زندگی به خاطر رابطه محبت آمیز و رفتار صادقانه و خالصانه ای که با مردم داشت، از محبوبیت خاصی برخوردار بود و از نظر مذهبی فکر والایی داشت به طوری که در یکی از نامه هایش می نویسد: « شما باید به طور مستمر به مستمندان و مراکز خیریه کمک کنید و دلم می خواهد به جلسات امام حسین<sup>(ع)</sup> کمک بیشتری بکنید.» شب های جمعه دعای کمیل را فراموش نمی کرد و همیشه نماز خود را در وقت و با دقت می خواند و در زمینه ورزش کشتی نیز فعال بود و در یکی از مسابقات کشتی که در استان اصفهان انجام شد شرکت نمود و موفق به کسب مدال شد. بعد از فارغ التحصیل شدن، در ۶۷/۸/۲۴ به خدمت مقدس سربازی اعزام گردید و دوره آموزشی خود را در پادگان ذوب آهن اصفهان گذرانید و سپس به زاهدان گروهان یکم ژاندارمری منتقل و در آنجا به عنوان سرباز معلم مشغول خدمت شد.

بعد از مدتی به گروهان ژاندارمری نصرت آباد، گلپایگان ده پلی اعزام گردید و تا شهادت در آنجا خدمت می کرد و در مدتی که در خدمت سربازی بود بیش از چند مرتبه به مرخصی نیامد به طوری که فاصله بین آخرین مرخصی و شهادت او شش ماه بود و همیشه قبل از تمام شدن مرخصی عجله داشت که به محل خدمت خود باز گردد. چند روز قبل از شهادت در یکی از نامه هایش می نویسد: « پدرجان! در اینجا درگیری با اشرار وجود دارد و اگر خبری به تو رسید ناراحت نباشید » و در آخرین نامه خود می نویسد « قبل از ماه مبارک رمضان به مرخصی می آیم » ولی به علت درگیری با اشرار موفق نشد به مرخصی بیاید و در تاریخ ۶۹/۱/۸ در نبرد با اشرار بین المللی در نصرت آباد زاهدان به درجه رفیع شهادت نائل گردید و پیگر مقدسش در ۶۹/۱/۱۲ پس از تشییع باشکوه و بی سابقه، در گلزار شهدای امام زاده هادی بیدگل به خاک سپرده شد.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.



## فرازی از وصیت نامه ی شهید علیرضا ملک پوریان

«بسم الله الرحمن الرحيم»

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

مدتی است که درگیری مسلحانه ما با قاچاقچیان مواد مخدر و اشرار بین المللی در منطقه نصرت آباد زاهدان شدیدتر شده و با هر عملیاتی چند نفر از نیروهای ما به فیض شهادت می رسند.

خداوندا! تو را شکر می کنم از این که امانتی در اختیارم قرار داده بودی قبل از اینکه بیش از این آلوده گردد به لطف قبول کردی هر چند که من لایق این نعمت عظیم نبودم چون من جز بنده ای آنهم روسیاه درگاهت که معصیت تو را کرده است نبودم ولی با توجه به فضل خدا این چنین نعمتی نصیبم شد.

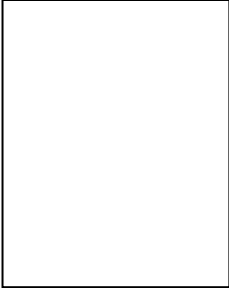
به همه توصیه می کنم از یاد خدا غفلت نکنید و دنیا فریبتان نهد و فکر نکنید که زندگی فقط همین دنیاست. خدا انسان را برای دنیا خلق نکرده بلکه دنیا وسیله ای است برای رسیدن به هدف و آن هم سعادت آخرت است. انشاء الله ما از جمله افراد سعادت مند باشیم. بنابراین به هوش باشید که عمر می گذرد و به مرگ لحظه به لحظه نزدیکتر می شویم و کاری کنید که در آن دنیای جاودان، جاودانه در نعمت باشید و بهترین راه رسیدن به آن نعمت عظیم جهاد است. البته جهادی که خالص برای خدا باشد. و بعد از انجام هر کار و عبادتی با خود فکر کنیم که آیا این کار و عبادت را برای رضای خدا انجام داده ایم یا اینکه هدف دیگری داشته ایم تا در آخرت در ردیف افراد سعادت مند قرار گیریم.

پدر و مادر عزیزم! زمانی که با پیکر خونین من روبرو شدید زیاد برای من گریه و زاری نکنید بلکه برای مظلومیت ائمه مخصوصاً امام حسین (علیه السلام) اشک بریزید چون آنها بودند، که چنین راهی را به ما نشان دادند. وقتی که قرار است در آخرت شهید به بالاترین مقامها برسد و با پیامبران و صالحان همنشین شود، دیگر جایی برای ناراحتی و گریه وجود ندارد و هیچ افتخاری بالاتر از دفاع از کشور اسلامی در مقابل حمله بیگانگان و رسیدن به فیض شهادت نیست. چون

---

با توجه به سخن امام خمینی «شهادت موت نیست، حیات جاوید است» در آخر از همه معلمین، همسایگان، دوستان و فامیل می خواهم مرا حلال کنند.

والسلام

	✽ نام: محمد رضا
	✽ نام خانوادگی: منعمیان
	✽ فرزند: ماشاله
	✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۸/۱۶
	✽ مکان شهادت: عین خوش
	✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - میرزایی
	✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده حسین (علیه السلام) بیدگل

محمد رضا در ۱۳۴۳/۴/۱ در بیدگل در خانواده ای مذهبی، متدین و زحمت کش (کشاورز) چشم به جهان گشود. خانواده محمد رضا از نظر مالی در مضیقه بودند به طوری که در خانه اجاره ای زندگی می کردند و بعد از گذشت سال ها بالأخره موفق شدند خانه ای تهیه کنند.

محمد رضا در شش سالگی برای فراگیری علم و دانش پا به مدرسه نهاد و پس از اتمام دوره ابتدایی برای ادامه در مدرسه راهنمایی شهید علی خدمتی مشغول تحصیل شد. بعد از یک سال، کار بنایی را شروع نمود که خفقان رژیم منحوس پهلوی به اوج خود رسید. محمد رضا نیز به سهم خود شرکت در راهپیمایی ها و تظاهرات را وظیفه دینی و شرعی خود می دانست و شرکت می کرد. پس از سرنگونی رژیم طاغوت و پیروزی انقلاب اسلامی ایران به رهبری امام خمینی و فرمان ارتش بیست میلیونی و تأسیس بسیج مستضعفین، چون محمد رضا علاقه شدیدی به رزم داشت بعد از گذراندن دوره آموزش نظامی وارد بسیج سپاه منطقه آران و بیدگل شد و برای پاسداری در پایگاه صاحب الزمان بیدگل مشغول فعالیت گردید.

هنوز ملت قهرمان ایران مزه شیرین پیروزی انقلاب اسلامی را نچشیده بودند که جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز شد. همه جوانان عاشقانه به سوی جبهه های نبرد حق علیه باطل شتافتند، چنان شور و عشقی در محمد رضا بود که درس، مدرسه، بنایی و هر چه در

زندگی به آنها علاقه داشت رها کرد و تصمیم گرفت در کنار برادران و رزمندگان در جبهه جنگ باشد و به گفته خودش دین خود را به انقلاب و اسلام ادا کند.

برای اولین بار به خاطر سن کمی که داشت برادران بسیجی ثبت نام او را قبول نکردند، ولی چون علاقه شدید به جهاد و جبهه داشت به جهاد سازندگی مراجعه نمود و جهت کمک به پشت جبهه ثبت نام کرد تا بدین وسیله به برادران کمک کند سپس به خاطر علاقه و اصرار فراوان توانست جهت اعزام به جبهه یک دوره آموزش نظامی را فرا بگیرد ( در پادگان امام حسین <sup>(علیه السلام)</sup> تهران ) و سپس به گیلان غرب اعزام گردید و در این جبهه به انقلاب و اسلام کمک زیادی نمود که حتی نزدیک بود به شهادت برسد.

او برای دیدار از خانواده به مرخصی آمد، اما از این که دوستانش شهید شده بودند یک لحظه آرام و قرار نداشت و همیشه دعا می کرد و از خدا می خواست شهادت را به ما عنایت کند. او سیراب نشده بود بلکه همیشه علاقه اش چندین برابر می شد. ماه محرم فرارسید؛ محمد رضا مجدداً به جبهه اهواز و از آنجا به دزفول اعزام شد و دوبار از ناحیه چشم و پا مجروح شد که باعث بستری شدن وی گردید. او از این که مجروح شده بسیار ناراحت بود و همیشه از خدا می خواست که به شهادت برسد.

وقتی از بیمارستان مرخص شد، به سپاه پاسداران کاشان مراجعه و ثبت نام نمود و سپس برای مراحل بعدی عملیات محرم به اهواز اعزام گردید و این بار در عملیات محرم در روز ۱۳۶۱/۷/۲۶ وصیت نامه اش را می نویسد و برای دعا و نماز از سنگرش بیرون می آید و با یاد خدا و یا حسین گویان به سوی جبهه می تازد و عملیات محرم را با رمز یا زینب <sup>(س)</sup> شروع می کند و بلاخره در ماه محرم ۱۳۶۱ در حالی که محمد رضا دیگر همزمان خود را برای حمله به سوی بعثیان مهیا می ساخت بر اثر ترکش خمپاره به آرزوی دیرینه اش شهادت در راه خدا نایل گردید و به لقا الله پیوست.

روحش شاد و یادش گرامی باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید محمد رضا منعمیان

با سلام و درود بی کران خدمت آقا امام زمان (عج) و رهبر کبیر انقلاب امام خمینی و با سلام خدمت ملت شهید پرور ایران؛ پدر و مادر عزیزم! قبل از شهادتم باز هم به شما سلام عرض می کنم تا بتوانم با سلام قبل از شهادت خود گوشه ای دیگر از دین خود را که شما به گردن من دارید ادا کنم.

پدر و مادر عزیزم! خوشحال باشید از این که در تربیت فرزند خود موفق بودید، زیرا فرزندان در راه خداوند و در پیروی از خط خونبار حسین (ع) که خط آزادگان است قدم بر داشت و اسلام را به جهانیان عرضه کرد. امیدوارم مرا ببخشید و اگر در زندگی موفق نشدم به شما خدمتی کنم، امیدوارم با مرگ سرخم که مرگ حسینی و شهادت است به شما خدمت کنم، در شهادت من گریه نکنید تا چشم منافقان کور شود و ببینند مؤمنان در راه خدا چه ایثارگرانه قدم بر می دارند و فرزندان خود را نثار اسلام می نمایند و از داغ فرزندانشان هیچ باکی ندارند. حدود ۳۰ روز روزه بر گردن من است و مقداری پول هست که هر طور صلاح می دانید مصرف کنید.

شما دوست داشتید در مراسم عروسی من شرکت کنید، ولی انشاءاله به امید خداوند مجلس عروسی ما با دیگر شهدا و خانواده هایشان و شما در بهشت و در نزد خداوند برگزار خواهد شد.

خواهران و برادرانم، به ویژه شما برادرانم! تا می توانید در راه اسلام تلاش کنید و نگذارید خون شهدا پایمال شود. برادر کوچکم! راه مرا ادامه بده، به خدا قسم اگر هزار جان داشتم به فرموده رهبرم علی (علیه السلام) فدای اسلام می نمودم و در میدان جنگ کشته می شدم نه آن که در بستر مثل پیر زنان بمیرم و پیام من به آمریکا این است که: ای آمریکای جنایتکار! هر چند که ما را از این جهان به جهان دیگر و نزد خداوندمان فرستادی و این آرزوی ما بود، ولی این را بدان که هرگز ملت ایران سر تسلیم نزد تو فرود نخواهد آورد، هر چند که اگر اجساد این مردم را پاره پاره کنی و بسوزانی و به دریا اندازی هرگز سازش نمی پذیرند، بلکه از خاکسترهایشان فریاد بر می خیزد «مرگ بر آمریکای جنایتکار».

ای مردم غیور ایران و شهید پرور! کوشش کنید و در راه خدا جهاد کنید. ای مردم شهید پرور آران و بیدگل و شهرهای دیگر! دست از رهبر کبیر انقلاب بر ندارید و همیشه دنبال رو خط او باشید و به حرف های رهبر گوش کنید و به فرموده رهبر کبیر که می گوید: هر چه بیشتر جبهه ها را پر کنید، فرزندان خود را بفرستید و جبهه ها را پر کنید. تا کفر جهانی را نابود کنید. حرف آخرم به صدام: ای مزدور آمریکا! اگر در این حمله موفق شدیم، تو را نابود خواهیم کرد و گرنه در حمله های دیگر انشاءالله تو را به زباله دان تاریخ خواهیم انداخت.

والسلام علیکم ورحمه الله وبرکاته

محمد رضا منعمیان



- ✽ نام: قدرت الله
- ✽ نام خانوادگی: مؤمن آرانی
- ✽ فرزند: حسین
- ✽ تاریخ شهادت: ۶۲/۱۲/۴
- ✽ مکان شهادت: پاسگاه زید، جزیره مجنون
- ✽ نوع عضویت و شغل: سرباز سپاه
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هلال بن علی (علیه السلام) آران

قدرت الله مؤمن آرانی در ۱۳۴۳ در یک خانواده مذهبی در آران چشم به جهان گشود و بعد از گذراندن دوران طفولیت تحت تربیت خانواده گرامی اش، برای تحصیل دوران ابتدایی وارد دبستان شهید نوذریان (بونصر شبیانی سابق) شد و بعد از گذراندن دوران دبستان جهت ادامه تحصیل به مدرسه راهنمایی شهید خدمتی منتقل شد و همزمان با تحصیلات مقطع راهنمایی، انقلاب شکوهمند اسلامی به رهبری امام خمینی ( به دنبال حرکت بنیادی پانزده خرداد ۴۲ با جرقه قیام امت مسلمان ایران ) شروع و تمامی اقشار در شهرها اعتراض و انزجار خود را از حاکمیت طاغوت در قالب تظاهرات و راهپیمایی اعلام کردند و نقش مدارس در پیروزی انقلاب اسلامی فراموش نشدنی شد.

قدرت الله در تظاهرات و راهپیمایی داخل شهر و مدرسه شرکت می کرد و از دوران نوجوانی عشق و علاقه زیادی به اسلام و دستورات الهی داشت و در اکثر مجالس مذهبی و قرائت قرآن و دعا ها شرکت می کرد و در اقامه نماز در او نوجوانی پیش قدم بود و اول وقت به نماز می ایستاد.

پس از پیروزی انقلاب شکوهمند اسلامی بعد از گذراندن دوره راهنمایی و ورود به دبیرستان، با تشکیل بسیج مستضعفین در شهر عضو نیروی ویژه بسیج گردید و به طور فعال خدمت نمود و بعد از شروع جنگ تحمیلی عراق علیه ایران با گذراندن آموزش های لازم، در تاریخ ۶۰/۸/۱۵

به جبهه های حق علیه باطل اعزام گردید و در جبهه نیسان مشغول خدمت شد و در ۶۰/۱۰/۲۸ بازگشت و مجدداً در ۶۱/۱/۲۲ به جبهه اعزام و در عملیات پیروزمندانه بیت المقدس شرکت کرد و در این عملیات بعد از فداکاری های فراوان مجروح شد و بعد از مدتی بهبودی حاصل گردید و برای سومین بار در ۶۱/۶/۲۱ به جبهه رفت و در عملیات محرم شرکت نمود و بعد از بیرون راندن مزدوران بعثی عراق از خاک میهن اسلامی، در عملیات محرم همدوش دیگر رزمندگان دلیر اسلام و هم چنین آزاد نمودن قسمتی از اراضی میهن اسلامی از لوث مزدوران بعثی، در ۶۱/۸/۲۸ به موطن خود بازگشت.

در بهمن ۱۳۶۱ برای خدمت رسانی به برادران محروم خطه سیستان و بلوچستان مراجعت و بعد از سه ماه آموزش رشته برق، در جهاد سازندگی آن استان موفق به گرفتن مدرک آن رشته گردید و در جهاد سازندگی شهرستان خاش مشغول خدمت و سرانجام برای سربازی به جبهه حق علیه کفر اعزام و در لشکر مقدس امام حسین<sup>(ع)</sup> مشغول و به گردان امام محمد باقر<sup>(علیه السلام)</sup> مأمور شد و در مرحله اول عملیات خیبر ۶۲/۱۲/۴ در محور پاسگاه زید همدوش دیگر رزمندگان اسلام به مبارزه بی امان با مزدوران بعثی پرداخت و دعوت حق را لبیک گفت و در همان روزهای اولیه عملیات به خیل شهدای جنگ تحمیلی پیوست، پیکر مطهر قدرت ا... مؤمن همراه با شش تن از شهیدان خطه شهید پرور آران و بیدگل تشییع و در کنار مرقد مطهر هلال بن علی<sup>(علیه السلام)</sup> به خاک سپرده شد.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.



## فرازی از وصیت نامه ی شهید قدرت الله مؤمن

بسم الله القاسم الجبارین

« وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءٌ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ »

گمان نبرید کسانی که در راه خدا کشته می شوند مردگانند، بلکه زنده اند و در نزد پروردگارشان روزی می خورند. ما درس شهادت را از مکتب حسین (علیه السلام) آموخته ایم، سخنم را با درود و سلام بر رهبر کبیر انقلاب اسلامی و بنیان گذار جمهوری اسلامی امام خمینی و با درود و سلام به تمام رزمندگان جبهه های حق علیه باطل و با سلام و درود بر شهیدان راه اسلام و انقلاب که دین خود را به امام و انقلاب ادا کردند. آغاز می کنم.

جنگیدن برایم از هر چیزی عزیزتر و مهم تر است؛ چرا که می دانم برای چه هدفی می جنگم و انگیزه ام از آمدن به جبهه لبیک گفتن به ندای پیامبران و اولیای خداست. هر انسانی برای تکامل پیدا کردن باید همواره مبارزه کند مبارزه برای رهایی از خواهش ها و امیال نفسانی و تکبر و خودپرستی و این جوهره قیام امام حسین (علیه السلام) است که انقلاب را تداوم و تکامل می بخشد. وصیت به مادرم: و تو ای مادر قهرمان و مهربانم! می دانم که برای رفتن من به جبهه که با دلی پر از علاقه به اسلام و انقلاب و رهبر و با قلبی راسخ و عشق به دین است ناراحت نیستی، مادرم! این قدر خوشحالم که بعد از مدتی دوباره به جبهه می روم که در طول زندگی ام به این اندازه خوشحال نبودم. زینب وار بایستید و ناراحت نباشید و گریه نکنید که باعث خوشحالی دشمنان می شود.

وصیتم به پدرم: ای پدر مهربانم! با عملکردتان مشت محکمی به دهان دشمنان دین و مملکت بزنید که دیگر هوس تجاوز به خاک ما را نداشته باشند. وقتی خبر شهادت مرا شنیدید ناراحت نباشید و صبر پیشه کنید و مرا حلال کنید.

وصیتم به برادرانم: همیشه در سنگر توحید علیه کفر مبارزه کنید و همیشه هوشیار باشید و به اسلام و انقلاب خدمت کنید و راه شهیدان را ادامه دهید.

وصیتم به خواهرم: راه زینب<sup>(س)</sup> را ادامه بده و از شهید شدن من ناراحت نباش.

وصیتم به دوستان و ملت خدا جوی ایران: دوستان و ملت شهید پرور! تا می توانید در راه خدا خدمت کنید و در نماز عبادی - سیاسی جمعه شرکت کرده و صف های نماز را طولانی کنید و امام و اسلام را یاری نمایید.

والسَّلَامُ عَلَیْكُمْ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ



✽ نام: سید علی محمد

✽ نام خانوادگی: مهدوی

✽ فرزند: سید حسین

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۴/۲۳

✽ مکان شهادت: پاسگاه زید

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده اسماعیل (علیه السلام) بیدگل

سید علی محمد مهدوی هفتمین فرزند خانواده بود که در نیمه ماه رمضان سال ۱۳۴۴ هجری شمسی برابر با ۱۳۸۵ هجری قمری مصادف با تولد جد بزرگوارش امام حسن مجتبی (علیه السلام) در بیدگل در یک خانواده مذهبی دیده به جهان گشود. دوران ابتدایی را با موفقیت کامل در دبستان نوبنیاد ( دبستان شهید صالحی ) پشت سر گذاشت، ولی نتوانست تا بیش از اوّل راهنمایی ادامه تحصیل دهد و از آن جایی که جوانی پر کار و عاشق تلاش و کوشش و علاقه مند کمک به خانواده بود و می خواست در آینده فرد مفیدی برای جامعه باشد با همان سن کم به کارگری مشغول شد و در کارهای ساختمانی مهارت خاصی پیدا کرد و زمستان که کارهای ساختمانی تعطیل بود به کار قالی بافی روی می آورد.

از خصوصیات اخلاقی ایشان همان پر کاری و تلاش شبانه روزی و کمک به خانواده و جامعه بود؛ گذشت، ایثار و خوش رفتاری با همسالان، به ویژه بزرگ ترها از ویژگی های اخلاقی سید علی محمد بود که قلب پاکش به نور انقلاب و امام روشن شد و مسیر زندگی اش بر اساس فطرت الهی به حرکت در آمد و دیگر نتوانست قبول کند که تنها به کار و تلاش شخصی خود ادامه دهد و رمز سعادت و خوش بختی را تلاش برای پیروزی انقلاب می دانست.

جنگ تحمیلی که شروع شد، امام در پی سخنان خود از همه اقشار امت خواسته بود که با آموزش نظامی ارتش بیست میلیونی تشکیل دهند. سید علی محمد نیز به فرمان امام در پی انجام

این فریضه الهی بود که در خرداد ۱۳۶۰ دوره آموزش نظامی را گذراند و عضو بسیج سپاه پایگاه صاحب الزمان (عج) گردید و مدت یازده ماه ضمن کار و تلاش روزانه و کمک به خانواده خود، هر هفته در کشیک شبانه در محل پایگاه حضور می یافت و به خوبی انجام وظیفه می نمود.

و با وجود سن کم شور عجیبی به شرکت در جبهه های جنگ پیدا کرده بود و با تلاش فراوان توانست جهت تکمیل آموزش نظامی و رزمی به مدت یک ماه در اصفهان دوره آموزش نظامی را بگذراند و هم چنین درباره انقلاب مطالعه و تحقیق می کرد و در امور مذهبی تلاش می نمود و آموخته هایش را با نامه به خانواده نیز گوشزد می کرد.

سید سرانجام در نیمه شب ۲۲ ماه مبارک رمضان با شنیدن رمز حمله با جوانمردی هر چه تمام تر به پیشروی ادامه داد و با ترکش خمپاره ای همزمان با شهادت مولایش علی (علیه السلام) جان به جان آفرین تسلیم کرد و خون سرخش بر پهن دشت کارزار جاری شد تا بلکه سرخی خورش راهنمایی باشد به طلوع فجر صادق. آری، او با بر زبان آوردن «شهد ان لا اله الا الله و شهد ان محمد رسول الله» یکی از شاهدان جاوید اسلام گشت.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

## فرازی از وصیت نامه ی شهید سید علی محمد مهدوی

خدایا! وفاتم را شهادت در راه خودت قرار بده؛ زیر پرچم پیغمبر و اولیای هنگامی که مبارزه برای پیروزی انقلاب اسلامی شروع شد، هر روز مردم با حرکتی آگاهانه یکی از ثوری های مبارزه مسلحانه را در هم ریختند. به عظمت رهبری امام پی بردند؛ مرجعی که از آغاز از او تقلید می کردند اینک برایمان به صورت پیشوایی درآمد که با روش پیامبر گونه اش باید برای مبارزه، آستان بوس درگاهش شویم.

انقلاب پیروز شد و آرزوهایی که روزها در انتظارش و سال ها برایش سوخته بودم و گمان نمی بردم بدان دست یابم. برایم قابل دسترسی شد، فریادم از این که نمیتوانستم شغلی بیابم که سودش به طاغوت نرسد و ولایت حکومت او را مستحکم تر نکند بلند بود و این که در انقلاب شغل، وظیفه، رسالت، عبادت و عقیده و اعتقاد است. هر روز آرزو می کردم گروهی را بیابم که با آنها به مبارزه بی امان با استکبار گران بپردازم؛ گروهی که خلوص و بندگی خداوند در بین آنها حاکم باشد و رهبری آن با کسی که بتوان ولایت او را پذیرفت و بدان وسیله به ریسمان خدا چنگ زد، نیافته بودم تا در پادگان، یا در جبهه، یا بسیج و سپاه عزیز آن را یافتم که بارها به زندگی پاسداری از میهن و وطن اسلامی که به گمانم لیاقت شهادت را بدوش می کشد افسوس می خوردم و با وجود تمام نارسایی ها در بسیج انسان و انسان ها حتی در آرزوهایم بهتر از بسیج نمی توانم تصور کنم.

چه شکوهمند است مبارزه در مسیری که فرزند رسول خدا با لیاقتی پیامبر گونه هدایت می کند و ایران به دنبال او حرکت می کند و چه می گوئیم جهانی مستضعف، افسوس که فرصت ندارم آنچه را که وجودم برایش سوخته بیان کنم. نقش ولایت راستین را در مسیر مبارزه روشن گرداند و چه زیباست راهی که آدمی احساس می کند هر لحظه و در هر کاری و به هر شکلی که بمیرد سعادت است.

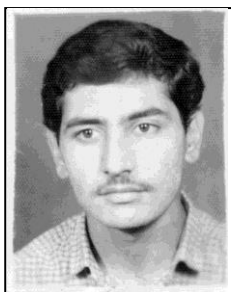
حضرت رسول اکرم<sup>(ص)</sup> می فرماید: « بالاتر از هر اقدام خوبی کار خوب تری نیز هست و کشته شدن در راه خدا از همه خوبی ها بالاتر است.»

خداوند! اگر خصم دون پیکرم را پاره پاره کند، خانه ام را ویران کند، خون گرم را مستانه سر کشد، بدان هرگز به خاک نخواهم افتاد مگر این که قبل از نماز شهادت، اذان مکتب را سر دهم.

هدفم = الله  
 حزبم = حزب الله  
 رهبرم = روح الله  
 دشمنم = عدو الله

آری، پدر و مادرم! من اگر این شرایط را به خودم گرفتم و خداوند رحمان انشاءاله قبول کند راضی نیستم حتی یک قطره اشک بر زمین ریزد، اگر شما خواستید گریه کنید، به پرچمدارهایمان بگویید از حسین مظلوم برایتان بگویند و شما گریه کنید، آری، معامله با خدا خیلی زیباست و گریه هم ندارد و تنها وصیت من به شما پدر و مادرم این است که در برابر دشمن خدا و رسول گریه نکنید تا دشمنان شاد نگردند. والسلام

سید علی محمد مهدوی ۱۳۶۱/۳/۷



- ✽ نام: جعفر علی
- ✽ نام خانوادگی: مهدوی پناه
- ✽ فرزند: عباس
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۲/۶
- ✽ مکان شهادت: جزیرهٔ مجنون
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - دانشجو
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

جعفر علی مهدوی پناه، اوّل فروردین ۱۳۴۴ مصادف با سوم شعبان میلاد مسعود بزرگ پاسدار اسلام ناب محمدی، حضرت ابا عبدالله الحسین (علیه السلام) در آران دیده به جهان گشود. در پنج سالگی به مدرسه رفت و در همان اوان کودکی علاقه وافری به مجالس مذهبی داشت. اوجگیری انقلاب اسلامی همزمان با تحصیل جعفر علی در مدرسهٔ راهنمایی نظام وفا بود. جعفر نیز مانند هزاران جوان مسلمان و انقلابی دیگر در همهٔ صحنه های انقلاب حضور فعال داشت و در برپائی مبارزهٔ بی امان با عوامل کفر و استکبار جهانی به ویژه لیبرال ها و منافقین نقش به سزایی داشت.

با شروع جنگ تحمیلی، در سن ۱۶ سالگی برای اولین بار به جبهه جنگ علیه کفار رفت و در پاسگاه زید بود که از ناحیه پا مجروح شد. جعفر علی در عملیات محرم شرکت کرد و در منطقهٔ دهلران در سمت بیسیم چی گردان مسئولیت ارتباط نیروهای رزمنده را با فرماندهی عملیات به عهده داشت.

در بازگشت از جبهه بود که با همکاری چند تن از دوستانش به تأسیس پایگاه مقاومت شهید دکتر مصطفی چمران همت گماشت و در آن سنگر نیز مدتی مسئول پرسنلی پایگاه بود.

جعفر علی پس از پایان تحصیلات دوره متوسطه وارد دانشگاه شد و به تحصیل در رشته تاریخ در دانشسرای عالی یزد پرداخت. با توجه به بُعد مسافت، جعفر علی مانند گذشته نمی توانست در خدمت پایگاه باشد.

جعفر علی به ورزش نیز علاقه مند بود و به همه سفارش می کرد ورزش کنند. بعد از پیام تاریخی امام بزرگوار مبنی بر حضور بیشتر اقشار مختلف مردم در جبهه، در تاریخ ۶۵/۱/۳۱ به همراه گروه زیادی از دانشجویان، در قالب کاروان راهیان کربلا اعزامی از استان یزد عازم جبهه شد. و در صبحگاه شنبه ششم اردیبهشت ۱۳۶۵ پس از دلاوری های بسیار در برابر دشمن، در جزیره مجنون هدف رگبار دشمن یعنی قرار گرفت و عاشقانه به سوی معبودش پر کشید.

*روحش شاد و یاد و خاطرش همیشه زنده باد.*



## فرازی از وصیت نامه ی شهید جعفر علی مهدوی پناه

سپاس بیکران خدای را که شهادت، این فوز عظیم الهی را به بنده حقیر خویش، عطا فرمود. درود فراوان به پیشگاه حضرت ولی عصر (عج) و نایب برحقش حضرت امام خمینی، رهبر انقلاب و معمار جمهوری اسلامی، این قلب تپنده امت اسلام و سلام بر همه شهیدان از هاییل تا حسین (ع) و از حسین (ع) تا شهدای گلگون کفن ایران، به ویژه شهید مظلوم آیت الله دکتر بهشتی. امت غیور و سرافراز! به امید خداوند متعال، تا چند روز دیگر، قرار است عملیات وسیعی انجام دهیم؛ من خودم را به خدا سپرده ام و از او می خواهم که اگر خون من حقیر می تواند برای پیشبرد اسلام مفید واقع شود، شهادت را نصیبم سازد. امام بزرگوار می فرماید: در جنگ برای اسلام، اگر بکشید پیروزید و اگر کشته شوید باز هم پیروزید.

ای عزیزان! برای شما پیامی دارم: از شما عاجزانه تقاضا می کنم که، اگر به اسلام معتقد هستید از رهندهای امام پیروی کنید و دستورات اسلام را مو به مو اجرا نمایید، که حق پیروز است و سعادت ما در عمل است، نه در شعار.

همانا جهاد دری از درهای بهشت است که خداوند تنها به روی دوستان خاص خویش گشوده است. شما ای جوانان عزیز! بدانید که اسلام احتیاج به کمک دارد، درخت اسلام خون می خواهد و اگر به حد کافی به آن خون نرسد می خشکد. امیدوارم که اعمال ما خالصانه و برای خدا باشد.

اما چند جمله با پدر مهربانم! پدرم! سلام، سلامی از سرزمین آتش و خون، پدر جان! من از این راه دور پینه های دستت را می بوسم و از شما میخواهم اگر لیاقت شهادت را پیدا کردم و به سوی الله شتافتم گریه نکنی، زیرا دشمن با گریه شما شادمان خواهد شد. اگر زحمات شما را نتوانستم جبران کنم مرا حلال کنید.

و اما تو ای مادرم! ای نمونه الفت در زندگی من! اگر می خواهی در شهادت من گریه کنی، در شهادت علی اکبر امام حسین (علیه السلام) گریه کن، زیرا من عزیزتر از او نیستم. همان طور که بارها

خودت هم گفته ای من امانتی بیش نیستم و بالأخره باید به سوی معبودم پرواز کنم و اینک آن موقع فرا رسیده است. پس شاد باش و مرا خمس فرزندان به حساب بیاور.

برادرانم! مرا حلال کنید و راه خودتان را با راه رهبر یکی کنید و گوش به فرمان او باشید که پیام خون شهدا همین است و خواهرانم! شما نیز حجابتان را حفظ کنید، زیرا سیاهی چادر شما از سرخی خون من نمایان تر است.

شما دوستان عزیزم! امیدوارم که رهرو راه شهدای محراب، شهدایی نظیر اشرفی اصفهانی ها و صدوقی ها باشید و منافقین از خدا بی خبر را به رسوایی بکشانید.

به امید فتح و ظفر لشکر اسلام

جانباز اسلام، جعفر علی مهدوی پناه



✽ نام: نورا...

✽ نام خانوادگی: مهدیه

✽ فرزند: محمد

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۸/۳۰

✽ مکان شهادت: عین خوش

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال ابن علی (علیه السلام) آران

نورالله سال ۱۳۴۱ در خانوادای متوسط، با ایمان و مذهبی متولد شد و زندگی خود را شروع کرد و تحصیلات ابتدایی را در هفت سالگی در مدرسه ۱۷ شهریور واقع در خیابان محمد هلال آران گذراند و سپس وارد مدرسه راهنمایی شهید علی خدمتی شد و از شاگردان نمونه و ممتاز آن مدرسه به شمار آمد و دوره راهنمایی را با موفقیت به پایان رساند. و وارد دبیرستان برادران شهید عبداللهی شد، که مصادف بود با پیروزی انقلاب اسلامی: او در زمان انقلاب نقش به سزایی داشت، و در راهپیمایی ها شرکت می کرد تا وظیفه خود را نسبت به امام و اسلام به خوبی انجام دهد.

همیشه سنگر عبادت را حفظ می کرد. شب ها در جلسات دینی و مذهبی و هم چنین قرائت قرآن شرکت می کرد. با پیروزی انقلاب اسلامی در ۲۲ بهمن مجدداً برای ادامه تحصیل به دبیرستان رفت او در برابر گروه ها، افراد و افکار منحرف که می خواستند مسیر امت حزب الله را به انحراف بکشاند ایستاد و مقاومت کرد و قاطعانه بر پیروی از ولایت فقیه تأکید نمود. و فریب منافقان کور دل را نخورد. چهار سال دبیرستان را همراه با تلاش های پیگیر و خدمت به انقلاب به پایان رساند و موفق شد.

او پس از اتمام دبیرستان تصمیم گرفت به جبهه برود و در بسیج سپاه ثبت نام نمود و پس از یک ماه آموزش نظامی، در پایگاه غدیر اصفهان به مرخصی آمد که آن روز مصادف بود با

شهادت احمد رحیم که خشم او نسبت به کافران بیشتر شد و گفت: باید هر چه سریع تر بروم و اسلحه او را که زمین افتاده بردارم و راهش را ادامه دهم و وصیت کرد: اگر شهادت نصیبم شد مرا در کنار احمد رحیم آرانی دفن کنید و سپس به جبهه حق علیه باطل رفت و بعد از پانزده روز مبارزه علیه کافران بعثی و دفاع از اسلام در خط مقدم عین خوش به درجه رفیع شهادت نائل آمد و به آرزوی دیرینه خود رسید و در ملاً اعلی با دیگر شهدا هم نشین شد و فرحین بما آتیهم الله من فضله گردید.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد.

فرازی از وصیت نامه ی شهید نورا... مهدیه

به نام الله پاسدار حرمت خون شهیدان

وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أحيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ

گمان مبرید کسانی که در راه خدا کشته می شوند مرده اند، بلکه زنده هستند و نزد خدا روزی می خورند.

حضرت علی (علیه السلام) فرمود: در دریای خون شنا کنید تا به ساحل حقیقت برسید.

با درود و سلام به پیشگاه دوازدهمین منجی عالم بشریت امام زمان (عج)، با درود و سلام بر نایب برحقش امام خمینی بنیان گذار جمهوری اسلامی و با درود و سلام بر ارواح پاک و طیبه شهیدان صدر اسلام و با درود و سلام بر کلیه مجروحین و معلولین انقلاب اسلامی وصیت نامه خود را به نام خدا و به یاد خدا آغاز می کنم.

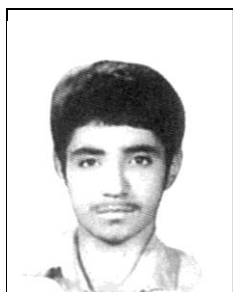
هر کس وظیفه دارد که در لحظات آخر مرگش وصیتی به دوستان و آشنایان داشته باشد. من به خاطر جهاد و کوشش در راه خدا بود که به جبهه رفتم. از مدت ها قبل هم آرزو داشتم به جبهه بروم تا این که امام رفتن به جبهه را برای همه بچه ها واجب کفایی دانست، به همین دلیل بود که روانه جبهه شدم.

وصیتم به پدر و مادرم: می دانم که شما برایم خیلی زحمت کشیدید، امیدوارم مرا حلال کنید و از شما تشکر می کنم که به من اجازه رفتن به جبهه دادید.

وصیتم به برادرم: علی جان! خوب می دانم آن موقعی که در تهران بودم شما را خیلی اذیت کردم تا جایی که از من دل خور شده بودی، امیدوارم مرا حلال کنی و راه مستقیم که راه اسلام و الله است ادامه دهی و دست از امام خمینی برداری.

وصیتم به خواهران: شما نیز حجاب اسلامی و پوشش اسلامی داشته باشید و در راه خدا قدم بردارید و مرا حلال کنید.

وصیتم به دوستان: ای دوستان! با شرکت کردن در جبهه، اسلام را یاری دهید و این مردمان مستضعف را از زیر بار این مستکبرین نجات دهید. و مرا حلال کنید. والسلام



✽ نام: سید عزیز الله

✽ نام خانوادگی: میرزایی

✽ فرزند: اسماعیل

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۱۲/۲۲

✽ مکان شهادت: شرق دجله

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای روستای محمد آباد (ابوزید آباد)

همزمان با نخستین روز بهار ۱۳۴۷ در خانواده ای مذهبی نوزاد عزیزی متولد شد که او را عزیز الله نامیدند در خانواده ای که لیاقت چنین فرزندی را داشت که در راه خدا به شهادت برسد؛ چرا که فعالیت‌های چشمگیری در پیشبرد اهداف اسلامی داشت. او در شش سالگی وارد دبستان شد و تا پایان راهنمایی به تحصیل پرداخت و به علت مشکلات اقتصادی خانوادگی به کمک پدر شتافت تا مقداری از بار سنگین خرج و مخارج زندگی را بر دوش گیرد.

سیدعزیزالله نوجوانی فعال و پر کار بود و هیچ گاه از کار خسته نمی‌شد. در زمانی که تحصیل می‌کرد، هم به پدرش کمک می‌کرد و هم در فعالیت‌های مذهبی حضور داشت.

وقتی که احساس کرد می‌تواند در بسیج حضور داشته باشد خودش را عنصری از ارتش بیست میلیونی دانست و در بسیج ابوزید آباد شرکت و پس از مدتی به آموزش دوره مقاومت در قمصر کاشان رفت و سپس از آن در پایگاه بسیج به عنوان نگهبان حضور پیدا کرد.

سید عضو انجمن اسلامی روستا نیز بود، ولی همه این فعالیت‌ها روح بزرگ او را قانع نمی‌کرد و خودش را لایق تر از محیط کوچکی می‌دانست که در آن فعالیت می‌کرد؛ از این رو چند بار برای حضور در جبهه مراجعه کرد، ولی به علت کمی سن او را ثبت نام نکردند.

بلاخره موفق شد در سال ۱۳۶۲ از طریق جهاد سازندگی به جبهه اعزام شود و بار دوم در آذر ۱۳۶۳ از طریق بسیج اعزام شد و تاریخ ۶۳/۱۲/۲۲ در منطقه شرق دجله بر اثر اصابت گلوله دشمن یعنی به شهادت رسید.

پدر شهید می گوید: من چهار بار وصیت نامه نوشتم که در شهادتم سید عزیزالله برایم بخواند، ولی امروز من وصیت نامه او را می خوانم و او از من جلوتر است.  
روحش شاد و راهش مستدام باد

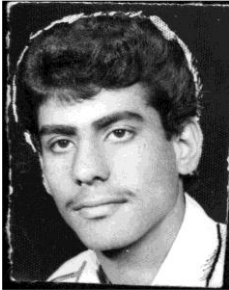


## فرازی از وصیت نامه ی شهید سید عزیزا... میرزایی

اماما! ای کاش هزاران جان داشتم فدایت می کردم که همانا تو فرزند زهرایی و حسین زمانی، چون راه تو راه حسین (علیه السلام) است و ما که در عزاداری جلد تو می گفتیم: ای کاش در کربلا بودیم و حسین (علیه السلام) را یاری می نمودیم ... حال کربلایی دیگر برپاست و تو ای فرزند زهرا! پرچمدار میدان هستی و ما فرزندان عاشورا و عاشقانت که از دنیا و مال و امیال پست دنیوی دل کنده ایم و با تو پیمان بسته ایم تا فتح نهایی و برافراشته شدن پرچم لاله الا الله و محمد رسول الله بر فراز کاخ سفید و کرمین... بجنگیم. ما اهل کوفه نیستیم و نخواهیم بود که سیدالشهدا (علیه السلام) را تنها گذاشتند.

همان طور که امام عزیزمان بارها فرموده است: «اگر اسلام در ایران سیلی بخورد دیگر نمی تواند در جهان سر بلند کند.» پس ای برادران عزیز و مسئولی که بار سنگین اسلام بر دوش شماست! باید به هوش باشید و لحظه ای غفلت ننمایید و گوش به فرمان امام و روحانیت عزیز در خط امام باشید. والسلام

سید عزیزالله میرزایی



(علیه السلام) آران

✽ نام: حسین

✽ نام خانوادگی: ناصح

✽ فرزند: نعمت الله

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۱/۲۳

✽ مکان شهادت: فاو - ام القصر

✽ نوع عضویت و شغل: جهاد سازندگی - محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی

حسین اول شهریور ۱۳۴۲ در خانواده ای مذهبی، زحمت کش (قالی باف و کشاورز) در محله سر کوچه یخچال آران به دنیا آمد. سختی و محرومیت از همان ابتدا در روح لطیف و فکر بلندش تأثیر به سزایی گذاشت و عشق به محرومان و خدمت برای آنها در سیمایش موج می زند تا آنجا که در جبهه جنگ هرکار سخت و پر مشقت را به راحتی می پذیرفت و برای آن تا پای جان تلاش می کرد.

با این که در دوران قیام مردم علیه رژیم پهلوی در سال ۱۳۵۷ نوجوانی بیش نبود، ولی جسارت و شجاعت او در فعالیت ها علیه مأموران رژیم پهلوی، منجر به دستگیری و کتک خوردن او گردید به طوری که مدت ها اثر ضربات باتوم بر بدنش مشخص بود.

در جلسات مذهبی محله (قرائت قرآن، نماز جماعت و...) شرکت فعال داشت. در سال اول هجوم دشمن بعثی عراق به میهن اسلامی، حسین - که در کلاس دوم دبیرستان بود - سنگر مدرسه را رها کرد و برای شرکت در میدان دفاع از اسلام در شهریور ۱۳۶۰ به بسیج سپاه قم مراجعه کرد و از آنجا عازم منطقه عملیاتی خوزستان گردید و در عملیات ثامن الائمه (شکست محاصره آبادان) به عنوان یک نیروی بسیجی تک تیرانداز شرکت نمود.

او مجدداً در ۱۳۶۰/۸/۱۰ برای شرکت در عملیات طریق القدس ( آزاد سازی شهر بستان ) راهی منطقه عملیاتی خوزستان شد. در این عملیات از ناحیه صورت و گوش مجروح گردید که آثار این جراحت تا زمان شهادت در چهره‌اش نمایان بود.

برای بار سوم در دی ماه ۱۳۶۰ داوطلبانه به منطقه غرب کشور اعزام شد. در آنجا برای آموزش رانندگی وسایل نقلیه سنگین (لودر، بلدوزر ) و کار در آن مناطق عملیاتی اقدام کرد که بعد از آموزش در خطرناک‌ترین میدان‌های جاده سازی و سنگر سازی جبهه جنگ شرکت نمود. خاموش کردن جایگاه و انبار سوخت و بنزین منفجر شده توسط هواپیماهای عراقی، از مأموریت‌هایی بود که کمتر کسی جرأت نزدیک شدن به آن محل را داشت.

در ۶۱/۱/۲۲ به جبهه جنوب اعزام و در گردان میثم، تیپ ۷ ولی عصر (عج) به عنوان آرپی چی زن سازماندهی شد و در دو مرحله از عملیات بیت المقدس شرکت نمود؛ در مرحله سوم عملیات به عنوان راننده لودر در آن تیپ سازماندهی گردید تا در آزاد سازی شهر خرمشهر حضور داشته باشد. در عملیات رمضان منطقه شلمچه شرکت کرد و فعالیت خود را در گردان مهندسی به عنوان سنگر ساز بی سنگر ادامه داد.

در آبان ۱۳۶۱ در عملیات محرم ( منطقه دهلران ) حضور پیدا کرد. در آذر ۱۳۶۱ برای گذراندن دوران خدمت سربازی، به عضویت سپاه پاسداران در آمد و خدمتش را با عضویت پاسدار وظیفه در لشکر ۱۴ پیاده امام حسین (علیه السلام) ادامه داد. در عملیات والفجر مقدماتی و والفجر ۲ در غرب کشور ( منطقه حاج عمران ) و عملیات والفجر ۴ در غرب کشور شرکت کرد که در این عملیات از ناحیه دست به سختی مجروح و در بیمارستان بستری شد. و از بیمارستان بدون اطلاع خانواده مستقیماً راهی میدان جنگ گردید.

آری حسین عزیز در عملیات زیادی شرکت کرد تا سرانجام در عملیات کربلای ۵ و ۸ در منطقه شلمچه وارد معامله قطعی با خدایش شد و در ۱۳۶۶/۱/۲۳ به فوز عظیم شهادت نایل و در جنت رضوان الهی مأوا گرفت.

### فرازی از وصیت نامه ی شهید حسین ناصح

آنان که ایمان آوردند و از وطن هجرت گزیدند و در راه خدا با مال و جان‌شان جهاد کردند، آنها را نزد خدا مقام بلندی است و آنانند رستگاران و سعادت‌مندان دو عالم اند. (قرآن کریم)

این‌جانب حسین ناصح با پیروی از امام خمینی فریاد الله اکبر را رساتر کرده و بر سر طاغوت های زمان فریاد می‌زنم که ای نامردان! بدانید که تشیع، همیشه امامش پر خروش و فریادش کوبنده است و شهید همیشه فریاد امامش را در می‌یابد.

پدر و مادرم! می‌دانم که در طول زندگی ام رنج بسیاری برای من کشیده اید تا مرا بدین سن و سال رسانیده اید. امیدوارم که قلبتان راضی باشد از این که به جبهه روانه شدم، ما مسلمانیم و باید در راه اسلام گام برداریم.

پدر و مادر عزیزم! می‌دانم که در انتظار آمدن و برگشتن من از جبهه ثانیه شماری می‌کنید، ولی چه کنم در زمانی که خدا مرا به مهمانی خود دعوت کرده، آیا نباید عاشقانه به ملاقات پروردگارم بشتابیم؟! اگر جنازه ام به دست شما نرسید بدون ناراحتی فقط به خدا توکل کنید و مرا حلال کنید.

من فقط به خاطر دین و دفاع از کشورم که وظیفه هر مسلمان است به جبهه اعزام شدم و تا آخرین نفس حسین زمان (امام خمینی) را تنها نخواهم گذاشت و مطمئن هستم که صدام نابود خواهد شد. از شما انتظار دارم که بدون هیچ دلهره ای تمام برادرانم را برای جبهه علیه دشمن متجاوز روانه کنید. والسلام

حسین ناصح



✽ نام: اسماعیل

✽ نام خانوادگی: ناظمی بیدگلی

✽ فرزند: حسن

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۰/۱۲/۲۹

✽ مکان شهادت: شوش

✽ نوع عضویت و شغل: سرباز ارتش - کشاورز

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده حسین (علیه السلام) بیدگل

اسماعیل اول اردیبهشت ۱۳۴۱ در بیدگل به دنیا آمد. دوران تحصیل را تا پایان ابتدایی ادامه داد سپس به کارگری پرداخت، جوانی خوش اخلاق، متواضع و آرام بود، در رفتار با دیگران همیشه خندان و بشاش و حزنش در دل بود.

با شروع تجاوز دشمن بعثی به میهن اسلامی در سال ۱۳۵۹، او نیز همچون دیگر جوانان این مرز و بوم اسلامی در تاریخ ۱۳۶۰/۹/۱۹ برای گذراندن خدمت مقدس سربازی به پادگان آموزش ۰۲ تهران رفت و از آنجا به هفت تپه خوزستان و جبهه های جنگ شوش و منطقه عملیاتی فتح المبین اعزام شد و در حراست از کشور اسلامی و نوامیس این ملت سربازی کرد تا این که در همان عملیات فتح المبین بر اثر موج انفجار گلوله های دشمن در تاریخ ۱۳۶۰/۱۲/۲۹ ( شب عید ) به شهادت رسید و مرغ جانش به عالم ملکوت پر کشید.

روحش شاد و یادش گرامی و راهش مستدام باد.

### فرازی از وصیت نامه ی شهید اسماعیل ناظمی

همهٔ جوانان رزمنده را به استقامت و پایداری در برابر متجاوزین بعثی سفارش می‌کنم... .  
 بعضی جوانان این مملکت که به مکاتب پوچ بیگانگان روی آورده اند به خود باز گردند تا در  
 وجود خود هستی و هستی آفرین را دریابند...

ما در جان! با خبر شهادت من گریه مکن، مگر من عزیزتر از علی اکبر امام حسین (علیه السلام)  
 هستم!

بدانید که شهدا زنده اند و نزد خدای متعال روزی می‌گیرند. والسلام

اسماعیل ناظمی



- ✽ نام: محسن
- ✽ نام خانوادگی: نژادی
- ✽ فرزند: غلام حسین
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۸/۶
- ✽ مکان شهادت: مریوان
- ✽ نوع عضویت و شغل: روحانی (روحانی)
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) نوش آباد

« نوش آباد » آران، اول مهر ۱۳۴۴ در هاله ای از نور، در هجوم و هلهله ملائک، عطر نجابت دعای مادری را با آمدن کودکی از تبار سرخ شقایق به نظاره نشست.

کودکی زیبا با پیشانی بلند که نشان از آینده ای بس پر فروغ داشت. نو رسیده به یمن شش ماهه زهرای اطهر<sup>(س)</sup> « محسن » نام گرفت تا روزگاری در راه انتقام محسن فاطمه<sup>(س)</sup> جان شیرین فدا کند.

محسن روز به روز بزرگتر می شد و در دامن مادر مهربان خویش پرورش می یافت. دوران زیبای مدرسه را در زادگاهش به اتمام رساند و به لباس علم و ادب مزین گشت. پس از اتمام تحصیلات راهنمایی عطش روح حقیقت جوی خویش را با سر سپردن به آستان فقه و فقاقت سیراب کرد و به حوزه « آیت الله یثربی » کاشان رفت و در محضر ادیبان فرزانه آن دیار به خوشه چینی پرداخت. روزها و شبهای مدرسه، خاطراتی شیرین از حضور محسن دارد و همین ایام بود که راه سفر به وادی عشق، (جبهه) را برای او هموار می کرد.

طلبه جوان و آگاه نوش آباد، آن گاه که خود را آماده رزم و پیکار و جبهه را نیازمند حضور خویش دید، درنگ نکرد و به راهیان نور ملحق گشت.

محسن در بازگشت از جبهه نیز با عضویت فعال در جهاد سازندگی و دیگر فعالیت های انقلابی دین خویش را به امام و انقلاب ادا کرد.

آخرین اعزام « محسن » در مرداد ۱۳۶۲ بود. او می رفت تا زیباترین مثنوی شاهنامه زندگی خویش را بسراید. کوه‌های سخت مریوان در عملیات والفجر چهار، مهیای ضیافتی بس شگرف می شدند و دلاور کاشانی سر به دامان عشق نهاد و به میدان کار زار قدم گذاشت. ششم آبان ۱۳۶۲ بود که رقص خونینش در باران آتش و سرب به سرانجام سرخ خویش رسید و در تب و تاب خشم و حماسه، عاشورایی به پا کرد. سر نازنینش حسین وار از پیکر جدا شد و مریوان را سرخوش عطر دل انگیز سیب نمود. پیکر بی سرش شش روز بعد شراره ای جانگداز به قلوب مؤمنان کشید و تابوت پر شکوهش تشییع و در گلزار شهدای « نوش آباد » به خاک سپرده شد.

*روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد*



## فرازی از وصیت نامه ی شهید محسن نژادی

خدایا! تو را شکر می گویم که راهی را به من نشان دادی که من آن راه را به عشق دیدار تو پیموده ام، راهی را که از دهان پر خون و دندان های بُرنده و چنگال های تگّه تگّه کننده دنیا (این لاشه بد بو) به آغوش جهان گسترده و باغبان بزرگ؛ به آغوش معشوق عاشقان دلباخته خودت و آزاد مردان راهنمایی کردی

ای امت در صحنه و مسلمان! وصیت می کنم شما را به ادامه راه شهیدان که همان راه خونین سرخ حسینی است، شما را وصیت می کنم از دنیا و اموالش به خدا پناه ببرید و به ریسمان الهی چنگ بزنید، از وسوسه های شیطان تبهکار، از غیبت، دروغ، تهمت، سوء ظن و ریختن آبروی برادران و خواهرانتان، خدای نکرده از عدم یاری دین اسلام، از عدم صدقه در راه خدا، از یاری هر لحظه تان به دین اسلام و رهبر از غضب خدا، از عجب و ریا، کبر و منت، از راه شهیدان به راه الله، از حزب شیطان به حزب الله، از مال دوستی دنیا به عشق خدا و یاران خدا پناه ببرید، ای کسانی که ادعای ادامه راه شهیدان را دارید! جامه عمل هم به آن پوشانیده اید؟ سعی کنید این لباس را حفظ کنید، شمایی که با عمل خود در صحنه با یاری اسلام عزیز که با دادن و تقدیم کردن هزاران شهید به این دین و هزاران معلول و مجروح انجام شده، شمایی که به یاری امام خود، با حضور خود در مجالس عزا و دعا و بسا مبارزه با جهاد و ایثار این همه پیروزی و صدور انقلاب را به دست آورده اید، بدانید که اینها همه از برکت خون شهیدان است، چون جوشش خون ابا عبدالله حسین <sup>(علیه السلام)</sup> است و باید این میراث هزاران شهید را حفظ کنید و به قول امامان: «پیروزی مشکل است، لکن حفظ آن پیروزی مشکل تر است»، شکر کنید این همه نعمت را با حفظ این امانت بزرگ شهیدان.

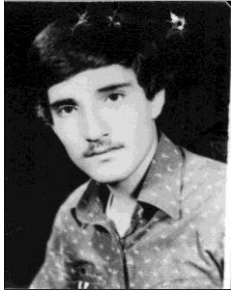
آخرین وصیت این است: ای امت قهرمان! حضور همیشگی خود را در صحنه انقلاب و مجالس عزاداری و ادعیه و یاری امام و مبارزه در جنگ و نبرد و مبارزه با هوای نفس را آن جام دهید و خدای ناکرده غفلت نکنید.

پدر جان! نمی دانم چقدر دیگر از عمرم مانده است، نمی دانم سرنوشت زندگی من چه می شود، اما دعا می کنم « اللهم ارزقنا شهاده فی سبیلک » بدانید که هدف شهادت نیست، ما همه می جنگیم تا پیروز شویم، تا اسلام تمام جهان را تحت حکومت خود درآورد، اما امام فرمودند: «چه شهید بشویم و چه غالب شویم پیروزیم»، اما من می خواهم شهید بشوم. امیدوارم دست از ولایت فقیه بر ندارید.

برادران انجمن اسلامی! شمایی که این سلاح برنده تبلیغات را که برنده تر از سلاح جنگ است، دست گرفته اید و در پشت جبهه فعالیت می کنید، شمایی که با مردم در رابطه هستید، سعی کنید با اخلاق اسلامی با مردم روبرو شوید، در کارهایتان نظم را رعایت کنید.

به دوستان و اقوام سفارش می کنم از تشریفات در تشییع جنازه و مجالس ترحیم و قبرم راضی نیستم، فقط با قرائت ذکر مصیبت زینب کبری<sup>(س)</sup> و آقا امام حسین<sup>(علیه السلام)</sup> مجلسم را زینت بخشید و راهم را ادامه دهید که باعث شادی روح من می شود. والسلام

محسن نژادی



✽ نام: محمد

✽ نام خانوادگی: نساج یگانه

✽ فرزند: عبدالله

✽ تاریخ شهادت: ۶۱/۵/۲۰

✽ مکان شهادت: شلمچه ( عملیات رمضان )

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - کارگر کارخانه ریسندگی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هادی (علیه السلام) بیدگل

بیستم فروردین ۱۳۴۴ بود که محمد در خانواده ای مذهبی متولد گردید.

در سال ۱۳۵۰ وارد دبستان شهید جندقیان شد و راهنمایی را در مدرسه شهید خدمتی ثبت نام کرد.

اما مشکلات معیشتی و کمک به خانواده مجبور شد در کارخانه ریسندگی کاشان مشغول کار شود و نتواند درس خود را ادامه دهد. با شروع انقلاب اسلامی به رهبری حضرت امام خمینی هر روز در راهپیمایی ها و تظاهرات ضد رژیم پهلوی شرکت می کرد.

همزمان با فرمان امام خمینی مبنی بر تشکیل ارتش بیست میلیونی، در بسیج ثبت نام کرد و آموزش های نظامی و عقیدتی را گذراند و با پایان این آموزش ها عضو گروه مقاومت شهید باهنر شد.

در نگرهبانی از ستاد نماز جمعه و فعالیت در کتاب فروشی بسیج بسیار کوشا بود. همه این فعالیت ها روح بزرگ او را قانع نمی کرد و برای این که بتواند روح خود را پرواز دهد، با اصرار فراوان برای اولین بار در اسفند ۱۳۶۰ آهنگ جبهه نمود و در جبهه های حق علیه باطل شرکت کرد و سپس نزد خانواده برگشت و به شغل کارگری پرداخت، ولی روح بزرگ او در زمان و مکان کوچک دنیا مجالی برای ماندن نمی دید و بر آن شد که مجدداً در خرداد ماه ۱۳۶۱ به جبهه های جنوب اعزام شود.

محمد با لآخره در مرحله اوّل عملیات رمضان با رمز مقدس یا مهدی<sup>(عج)</sup> ادرکنی در منطقه شلمچه در ۱۳۶۱/۵/۲۰ شرکت کرد و به آرزوی دیرینه اش شهادت در راه خدا نایل گشت.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید محمد نساج یگانه

... برادران! در این زمان که کفار و جهان خواران به مقابله با اسلام آمده اند، ما نیز باید به وظیفه شرعی خود عمل کرده و به مقابله با کفار برویم. اگر به مقابله با کفار نرویم، فردای قیامت چه جواب بدهیم؟

کفر با این که می داند کفر است می جنگد و کشته می شود، ولی ما برای اسلام می جنگیم، پس ترس معنا ندارد.

خدایا! برای رضای تو و برای خشنودی تو، آگاهانه قدم به صف جهاد می گذارم. برادران من! اسلام، انقلابی ترین مکتب است.

از فداکاری برای اسلام عزیز و دشمنی با شرق و غرب و هر انسان مستبد دریغ نوزید؛ یار مظلومان و دشمن ظالمان باشید و از روحانیت آگاه و مبارز که تا به حال اسلام را به این مرحله رسانده اند حمایت کنید.

پدر و مادر عزیزم! شما برای من زحمت ها و رنج های بسیاری متحمل شدید، من با اجازه شما به جبهه خود سازی رفتم. مبدا در هنگام نبودن من ایجاد ناراحتی کنید؛ صبور باشید، مبدا به خاطر از دست دادن من منتی بر کسی بگذارید و از انقلاب اسلامی انتظاری داشته باشید.

والسلام

محمد نساج یگانه



✽ نام: محمود

✽ نام خانوادگی: نصیری نصرآبادی

✽ فرزند: آقا تراب

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۷/۱۷

✽ مکان شهادت: اسلام آباد غرب

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای سفید شهر

بیستم اردیبهشت ۱۳۴۶، در حاشیه شهر زیبای « آران »، روستای « نصرآباد » در خانواده ای درد کشیده با صفا و ساده مولودی مبارک پا به عرصه گیتی نهاد؛ کودکی از نسل فرهیختگان و عالمان که می رفت تا در آینده ای نه چندان دور، با خون خویش پاسدار آیین و آرمان اجدادش باشد. این نورسیده، محمود نام گرفت و در پناه ختم رسالت زندگی را آغاز کرد.

وی پس از گذراندن دوران کودکی در حالی که ششمین بهار عمر خود را در حرکت ملت قهرمان ایران علیه نظام ستم شاهی تجربه می کرد راهی مدرسه شد. او که دوران تحصیلات ابتدایی را پشت سر می گذاشت، همدوش امت سلحشور در تظاهرات و راهپیمایی، بر ضد رژیم شرکت می کرد.

پس از پیروزی انقلاب نیز با حضور فعال در بسیج و انجمن اسلامی در کنار دیگر همزمانش فعالیت مستمر داشت. هنوز دو سال از تحصیلات راهنمایی را نگذرانده بود که به واسطه عشق و علاقه ای که به علوم دینی داشت وارد حوزه علمیه « امام خمینی » کاشان شد و با شور و اشتیاق و جدیت وصف ناپذیری مشغول فراگیری علوم ناب آل محمد (ص) شد و به راستی که مدال نوکری امام زمان (عج) زیننده این نوجوان وارسته بود.

در اواسط سال ۱۳۶۱ به ندای « هل من ناصر » پیر مرادش خمینی کبیر ، لبیک گفت و عزم جبهه کرد و پس از گذراندن دوره آموزشی یک ماهه، عازم جبهه های نبرد شد و در مهرماه

همان سال در جبهه های غرب کشور در حالی که پانزده بهار بیشتر از عمر کوتاهش نمی گذشت، در عملیات « مسلم بن عقیل (علیه السلام) » شرکت کرد و سرانجام در منطقه « مریوان » پس از رزمی جانانه به خیل عظیم شهدا پیوست.

به گفته دوستان و همزمان، محمود از شهادت خویش آگاهی داشت و برای رسیدن به لحظه موعود دقیقه شماری می کرد. پیکر غرقه به خونش پس از تشییعی با شکوه در گلزار شهدای زادگاهش به خاک سپرده شد و تا قیامت، میقات دلسوختگان و ادامه دهندگان راهش خواهد بود.

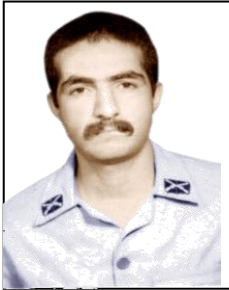
روحش شاد و یادش گرامی باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید محمود نصیری

به نام خدا، به نام خدایی که آفریننده جهان است  
 ای خدا! من به خاطر ترس از جهنم به دیدار تو نمی آیم و نه برای بهشت، (بلکه) به خاطر  
 دوست داشتن توست که می آیم.  
 ای پدر و مادر مهربانم! سلام، امیدوارم که حالتان خوب باشد و اگر در طول زندگی از من  
 رنجشی دیده اید، مرا ببخشید و حلال کنید. مقداری پول در بانک دارم، به جبهه کمک کنید.  
 پیام من به مردم « نصرآباد » این است که : به جبهه ها بروید و با کافران صدامی بجنگید. اگر می  
 خواهید به کربلا بروید فقط باید جانبازی کنید، نشستن دیگر جایز نیست، باید جنگید. موقعی  
 که رزمندگان در جبهه ها می جنگند شما هم باید پشت جبهه ها را داشته باشید و سنگرهای  
 خود را رها نکنید. نگذارید منافقین پیروز شوند، خصوصاً منافقین داخل خود روستا. در ضمن  
 هنگام رفتن به جبهه نیت خود را خالص کنید.

محمود نصیری شب پنجشنبه ۱۳۶۱/۷/۱۴





✽ نام: احمد علی

✽ نام خانوادگی: نعمتی

✽ فرزند: حبیب الله

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۷/۴/۲۱

✽ مکان شهادت: عین خوش

✽ نوع عضویت و شغل: سرباز ارتش - نانوا

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

احمد علی دوّم فروردین ۱۳۴۶ در آران چشم به جهان گشود. آنچه از دوران خردسالی و کودکی این عزیز می توان گفت این است که، او فردی متین و آرام بوده در سختی های زندگی صبور بود و همراه خانواده زحمت می کشید و برای پدر و مادر خود احترام خاصی قائل بود و سعی می کرد از فرمان آنان سرپیچی نکند.

در هفت سالگی به مدرسه بونصر شیبانی (نوذریان کنونی) رفت و تا پنجم ابتدایی را در آن جا گذراند و طبق گواهی نامه از وزارت آموزش و پرورش در تاریخ ۱۳۵۷، تحصیلات مقدماتی را به اتمام رساند.

اوائل انقلاب، در دوران کودکی به سر می برد، ولی با توجه به فرمان حضرت امام در راهپیمایی ها علیه رژیم شاهنشاهی شرکت می نمود.

وی بعد از اتمام تحصیلات ابتدایی، به کارهایی چون بنایی، نانوائی و قالی بافی پرداخت؛ قبل از این که به خدمت نظام وظیفه در آید به جبهه های حق علیه باطل رفت و بعد از مدتی با اصرار زیاد به پدر و مادر خود، از آنها خواهش کرد اجازه دهند تا چند ماه زودتر به خدمت سربازی برود. در شهریور ۱۳۶۵ لباس مقدس سربازی را بر تن کرد و آموزش نظامی را در تربت حیدریه (استان خراسان) گذراند و بعد از سه ماه به مناطق جنگی غرب کشور، جبهه سومار،

میمک و مهران اعزام شد. در طول ۲۷ ماه خدمت، سه بار از ناحیه پا مجروح شد و با بهبودی نسبی دوباره راهی جبهه گردید.

احمد علی دارای اخلاقی خوب و پسندیده بود به گونه ای که همه فامیل از او راضی بودند و سعی می کرد هر کاری از دستش بر می آید برای کمک به دوستان و آشنایان انجام دهد و بچه ها را دوست داشت و بچه ها نیز او را دوست داشتند.

احمد علی در حالی که ۲۱ روز از خدمت سربازی اش باقی مانده بود، در روز پذیرش قطعنامه از سوی ایران در تاریخ ۱۳۶۷/۴/۲۱ در منطقه ابوغریب، ۵ کیلومتری خاک عراق، با عملیاتی که از سوی عراق انجام شد، (تیپ ۴۰ سراب) کلاً وارد درگیری شد و به شهادت رسید و پیکر مطهرش مفقود گشت.

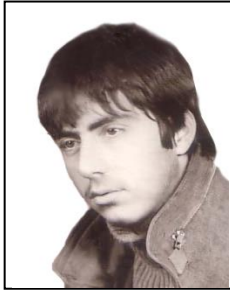
روحش شاد و یادش گرامی و راهش مستدام باد

فرازی از وصیت نامه ی شهید احمد علی نعمتی آرانی

قسمتی از آخرین نامه شهید:

... الان که دارم این نامه را برایتان می نویسم یکشنبه مورخه ۱۳۶۷/۴/۱۲ می باشد. در سنگری در منطقه ابوغریب هستیم، باز هم یک جابه جایی داشتیم، خوب می گذرد، ما در منطقه عملیاتی هستیم، خط مقدم جبهه جنگ به ما نزدیک است. تقریباً ۵ کیلومتری داخل عراق می شود، ولی جای خوبی است. منطقه ای امن و ساکت است، سلام مرا به همه اهل خانواده برسان، امیدوارم حال همه خوب باشد. سلام مرا به همه دوستان و فامیل برسانید خدا نگهدار.

احمد علی نعمتی ۱۳۶۷/۴/۱۲



✽ نام: عباس

✽ نام خانوادگی: نمودیان

✽ فرزند: رضا

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۳/۲

✽ مکان شهادت: حوالی شهر خرمشهر (پاسگاه زید)

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

عباس در اول تیرماه ۱۳۴۲ در خانواده ای مذهبی، کشاورز و فقیر در آران دیده به جهان گشود.

او دارای اخلاقی نیکو، آرام، ساکت و بسیار مؤدب بود. جثه کوچک و چهره بشاش او همراه با مزاح های دوستانه، همکلاسی ها را به خود جذب کرده بود. روحیات مذهبی او منجر به تشکیل کتابخانه در محله برای کودکان و تشکیل انجمن اسلامی محله با دیگر جوانان شده بود. عباس در مقابل زحمات طاقت فرسای پدر در امر کشاورزی، خود را بسیار شرمند می دید از این رو کمترین ادای دین او به پدر، احترام فوق العاده او به ایشان بود.

اواخر خرداد ۱۳۶۰ امتحانات نهایی سال چهارم متوسطه در رشته ریاضی فیزیک را با موفقیت به پایان برد و سپس به صورت داوطلبانه در قالب یک گروه بسیجی که اکثراً از همکلاسی های دبیرستانی اش بودند در ۱۳۶۰/۴/۱۶ عازم منطقه عملیاتی غرب کشور (کردستان) شد و بعد از آموزش پدافند هوایی، به حراست هوایی از آسمان میهن اسلامی مشغول شد که این مأموریت سه ماه به طول انجامید.

با شروع عملیات گسترده در جنوب ایران (خوزستان) برای آزاد سازی سرزمین اشغال شده از لوث متجاوزان بعثی عراق مجدداً به صورت داوطلبانه و بسیجی در تاریخ ۱۳۶۱/۱/۸ به منطقه عملیاتی خوزستان اعزام شد و بعد از شرکت در مراحل مختلف عملیات بیت المقدس، پس از

سازماندهی در گردان پیاده تیپ ۷ ولی عصر (عج) سپاه پاسداران برای آزاد سازی خرمشهر در مرحله سوم عملیات بیت المقدس شرکت کرد که در همان عملیات در تاریخ ۱۳۶۱/۳/۲ (حوالی شهر خرمشهر) پس از درگیری با دشمنان متجاوز به درجه رفیع شهادت نایل آمد.

روحش شاد و راهش مستدام باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید عباس نمودیان

اکنون که این وصیت نامه را می‌نویسم مصمم هستم در راهی قدم گذارم که بهترین برگزیدگان خدا پیمودند. این فخر همه اولیا و انبیای خداست، این حد نهایی تکامل انسان است (شهادت). امام حسین (علیه السلام) در این رابطه می‌فرمایند: «انسان برای این که به لقا الله برسد باید از دروازه شهادت وارد شود، برای این که این راه نزدیک‌ترین و جامع‌ترین و زیباترین راه پیروزی است. راستی، حال که مردن راست است، پس چرا مرگ با خفت و ذلت را انتخاب کنم. امام حسین (علیه السلام) می‌فرمایند: اگر بدنهای ما برای مرگ به وجود آمده است، کشته شدن با شمشیر در راه خدا افضل و بهتر است.

باشد که مرگ من برای دفاع از حق، عدل، آزادی و دفاع از مستضعفان روی زمین و طبقات از قدرت افتاده باشد.

برای این که خدا را می‌توان در قلب‌های شکسته یافت، نه در قلب‌هایی که از ناشکری و طغیان و تکبر پر شده است.

پدر جان! می‌دانم که برای من خیلی زیاد زحمت کشیدی، مرا عفو کنید؛ چرا که نتوانستم زحمات بیش از حد شما را جبران کنم ان‌شاء الله خداوند کریم همه ما را مشمول لطف و کرم خود قرار دهد... .

مادر عزیزم! که شب‌ها و روزهای زیادی برای تربیت و پرورش من خستگی زیادی را متحمل شدی، ولی من گنهکار و عاصی در برابر آن، جز رنج و مشقت چیزی برایت نداشتم، از شما می‌خواهم که مرا ببخشید اگر چه شاید دیگر دیر شده باشد.

خواهرانم! برای شهادت من گریه و بی‌تابی نکنید؛ چرا که باید برای کسانی گریه کرد که به این دنیای فانی دل‌بستگی پیدا کرده اند، ان‌شاء اله خداوند به شما صبری زینبی عطا فرماید.

ای مردم شهر آران و بیدگل! من و تو که وارث خون بهترین فرزندان این امت هستیم باید از اختلافات و تفرقه‌ها بپرهیزیم و دیگران را نیز به وحدت دعوت کنیم.

از امام خمینی اطاعت کنید و پشتیبان ولایت فقیه باشید تا آسیبی نبینید.

این انقلاب هرگز با قدرت اسلحه پیروز نمی‌شود، بلکه پیروزی انقلاب و جنگ متضمن معنویت ایمان و اخلاق اسلامی است. به امید آن‌که خداوند منان توفیق شهادت و بندگی در راهش را از ما قبول گرداند.

عباس نمودیان ۱۳۶۱/۱/۳۱ جبهه جنوب



✽ نام: رضا

✽ نام خانوادگی: نوروزی

✽ فرزند: علی

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۵/۱۲/۲۵

✽ مکان شهادت: اتوبان قم تهران

✽ نوع عضویت و شغل: سرباز ارتش - محصل

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

بیستم شهریور ۱۳۴۵ در آران، و در خانواده ای مذهبی فرزندی دیده به جهان گشود که والدینش نام وی را رضا نهادند تا بدین وسیله ثابت کنند راضی به رضا و تقدیر الهی هستند. او کودکی آرام بود و در کانونی مملو از معنویت و قناعت رشد کرد. پس از طی دوران طفولیت در ۱۳۵۲ برای کسب علم و دانش و ظهور استعداد های نهفته خویش پای به مدرسه ابتدایی بونصر شیبانی گذارد و از شاگردان نمونه و ممتاز اخلاقی و علمی بود تا جایی که همواره از سوی اولیای مدارس مورد تشویق قرار گرفت. وی در همین دوران علاوه بر موفقیت در درس، نماز و چند سوره از قرآن را فرا گرفته و در تعطیلات علاوه بر کمک به والدین خویش، با شرکت در جلسات مذهبی و دینی زمینه رشد و غنای اعتقادی و فرهنگی خود را فراهم می نمود. پس از گذراندن دوره ابتدایی، برای کسب علم و ادامه تحصیل و گذراندن دوره راهنمایی در سال ۱۳۵۶ وارد مدرسه نظام وفا ( شهید خدمتی ) شد.

در این دوران - که مصادف با اوج حماسه پیروزی انقلاب بود - با شور و علاقه فراوان با حضور و شرکت در تظاهرات و راهپیمایی های انقلاب به خیل عظیم شرکت کنندگان و صفوف ملت پیوست.

او بسیار ساده لباس می پوشید و در سلام کردن پیشی می گرفت و بسیار آرام سخن می گفت و همواره و در همه حال لبخندی پر معنا بر لب داشت و احترام خاصی به والدین و بزرگان



خویش داشت و بسیار متواضع و دارای روحیه قناعت بود و از اسراف و تبذیر به شدت پرهیز و در ابراز همدردی با دوستانش فداکاری و ایثار فراوان داشت.

او برای ادامه تحصیل در دبیرستان برادران شهید عبدالهی ثبت نام نمود که با واقعه دلخراش مرگ پدر خویش روبه رو شد این مصیبت برای او بسیار سخت بود، زیرا غم از دست دادن پدر از یک سو و سنگینی بار مسئولیت خانواده بر دوش از سوی دیگر باعث شد به راحتی نتواند ادامه تحصیل دهد تا آن که چند روزی در مرگ پدر از رفتن به مدرسه خود داری نمود که با وساطت دوستان و آشنایان مجدداً به مدرسه رفت.

رضا در ساعات غیر درسی برای کمک به معاش خانواده کار و تلاش می کرد و سعی می نمود از دانش آموزان موفق باشد با توجه به استعداد و نبوغ و مهارت زاید الوصفی که در رشته های مختلف ورزشی داشت، از چهره های معروف ورزشی منطقه محسوب و در طول دوران تحصیل، عناوین و افتخارات گوناگون در رشته های متنوع کسب نمود.

رضا سرانجام در سال ۱۳۶۳ موفق به اخذ دیپلم در رشته اقتصاد گردید و عضو فعال جهاد سازندگی نیز بود و به کشاورزان کمک می نمود و برای تداوم راه دوستان شهیدش لباس مقدس سربازی به تن کرد و پس از سپری نمودن ۱۸ ماه خدمت مقدس سربازی در جبهه های مختلف جنوب اعم از خرمشهر، شلمچه و آبادان، در تاریخ ۱۳۶۵/۱۲/۲۵ در حین انجام مأموریت نظامی به لقا الله پیوست.

یادش گرامی و راهش پر رهرو باد

## فرازی از وصیت نامه ی شهید رضا نوروزی آرانی

بسم الله الرحمن الرحيم

«ولانحسبن الذين قتلو في سبيل... امواتاً بل احياء عند ربهم يرزقون»

یکی از ویژگی های خاص انقلاب اسلامی ایران، نقش مهم شهادت در پیروزی و تداوم آن می باشد و این بُعدی است که هم چنان تاکنون برای دشمنان ما نا شناخته مانده است، چون جهان بینی مشرکان و کافران یک جهان بینی مادی است و کلمه شهادت در باور آنان نمی گنجد. اما از نظر ما شهادت یک میراث با ارزش ائمه اطهار - سلام الله علیهم اجمعین - و اولیای خاص خداوند است و برای انسان مرحله ای از رسیدن به قرب إلی الله، که همان کمال و سعادت آخرت است، می باشد. در حقیقت شهید با دادن خون خویش چراغی را می افروزد که راه دشمن را می نمایاند و سبب رستگاری و نجات دیگران می شود. راه و حرکت ما از امروز یا چند روز پیش شروع نشده است، بلکه این راه نشأت گرفته و ادامه دهنده راه نهضت حسینی و یادآور عاشورای ابی عبدالله الحسین (علیه السلام) است که به خاطر زنده ماندن دین جدش رسول الله (ص) خود و فرزندانش و ۷۲ تن از بهترین یارانش را در این راه قربانی کرد.

انشاءاله تعالی این نهضت و راه، به انتهای آن که حکومت مستضعفین بر مستکبرین جهان است (حکومت ولی عصر<sup>(عج)</sup>) نایل گردد. و عاقبت زمین به بندگان صالح و پرهیزگارش ارث می رسد: (جاء الحق و زهق الباطل) که این وعده حق است و خلاف آن نیست. (ولا یخلف الله وعده انّ وعدالله حق)

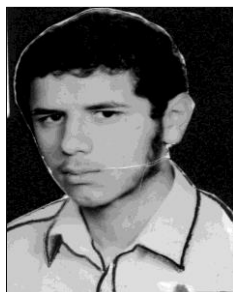
سفارش می کنم شما را به این امر که دنیا محدود است و به آخر می رسد، پس سعی کنید که دل به دنیای فانی و کوچک نبندید و توشه آخرت را از هم اکنون برای فردای خود بیندوزید که دست تهی به پای میز عدل الهی رفتن بسیار سخت است. خداوند انشاء... عاقبت همه ما را ختم به خیر بگرداند و اما چند کلامی با خانواده ام:

مادر جان! بعد از شنیدن خبر شهادت من خواهش می کنم که صبور باشی و بی تابی نکنی، زیرا امانتی که خداوند به تو داده بود اینک از تو پس گرفته است و گریه و زاری بیش از حد

تو اجر و پاداش تو را نزد خداوند پایین می آورد و این امتحان الهی است که باید در آن موفق باشی انشاء اله .

مادرم! من شرمندۀ تو هستم؛ زیرا نتوانستم زحمات طاقت فرسای تو را جبران کنم، چون که تو در فراق پدرم با تلاش و زحمات خویش موجبات آسایش و ترقی مرا فراهم نمودی و من به تو افتخار می کنم که از سلاله پاک حضرت زهرا<sup>(س)</sup> هستی و اما خواهرم! تو نیز درس خویش را از زینب<sup>(س)</sup> فراگیر و مرام و منش آن بانوی صبر و استقامت را پیشۀ خود ساز؛ حجاب و عفت تو بالاترین ضربه به دشمنان دین و این مملکت است. امیدوارم همیشه موفق و مؤید باشی و اما برادرم! هوشیار باش و غیر از اسلام و قرآن به چیز دیگری فکر نکن و دست از دامان اهل بیت عصمت و طهارت (علیهم السلام) بر ندار که همه چیز در گرو ارادت به این خانواده است. قرآن را تلاوت کن و در مجالس مذهبی و قرائت قرآن همواره حاضر باش. هر شب ۲ رکعت نماز برای سلامتی آقا امام زمان بخوان؛ باشد تا آقا از تو دستگیری نماید. در خاتمه سلام مرا به تمامی دوستان و آشنایان محل رسانده و از همه طلب حلالیت دارم. والسلام

رضا نوروزی ۶۵/۲/۶ ساعت ۳ بعدازظهر



- ✽ نام: امیر حسین
- ✽ نام خانوادگی: نیک روش بیدگلی
- ✽ فرزند: محمود
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۳/۱۲/۱۷
- ✽ مکان شهادت: هورالعظیم
- ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - محصل
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هادی (علیه السلام) بیدگل

امیر حسین در تاریخ ۱۳۴۷/۳/۸ شمسی در یک خانواده اصیل و مذهبی، از قشر زحمت کش و مستضعف چشم به جهان گشود دوران طفولیت را در دامان پر مهر مادر به سر برد و شش ساله بود که برای یادگیری علم و دانش راهی آموزشگاه صبای بیدگل شد. دوران ابتدایی را با جدیت و موفقیت کامل به پایان برد و برای ادامه تحصیل در دوره راهنمایی در مهرماه ۱۳۵۹ راهی مدرسه راهنمایی شهید علی خدمتی گردید، ولی در این موقعیت که همزمان با هجوم صدام کافر به میهن اسلامی بود و بیم آن می رفت که انقلاب نو پای اسلامی با خطراتی مواجه شود. به موجب تعهدی که وی به مکتبش داشت و مسئولیت بس خطیری را بر دوش خود احساس می کرد. تصمیم گرفت برای انجام تکلیف سنگر مدرسه را ترک و در سنگر جبهه حضور یابد و با این که سن او مقتضی رفتن به جبهه نبود از این رو در پشت جبهه طی یک دوره شش ماهه در یک کارگاه مکانیکی آموزش دیده و پس از پایان آموزش از طرف جهاد سازندگی کاشان در تیر ماه ۱۳۶۱ جهت کارهای مکانیکی و خدماتی به جبهه اعزام گردید.

امیر حسین در پایگاه صاحب الزمان (عج) به آموزش مقاومت پرداخت و با گذراندن این آموزش در ۱۳۶۱/۶/۱۵ از طرف بسیج سپاه آران و بیدگل جهت آموزش به اصفهان اعزام کرد و پس از آموزش به کردستان اعزام شد و یک دوره دو ماهه در جنوب را نیز گذراند و سرانجام با یک تعهد یک ساله در واحد اطلاعات عملیات لشکر امام حسین (ع) مشغول انجام وظیفه شد.

او در اعزام نهایی به عنوان خط شکن عملیات بدر در روز جمعه ۱۳۶۳/۱۲/۱۷ به عشق دیرینه خود فوز عظیم شهادت نایل شد و آن گاه که عاشقانه به دیدار معشوق شتافت، وجود مبارک خود را نیز در آب های هورالهویزه شستشو داد.

روحش شاد و راهش پر رهرو باد

### فرازی از وصیت نامه ی شهید امیر حسین نیک روش

با سلام و درود بی کران بر بزرگ رهبر عالم بشریت مهدی موعود<sup>(عج)</sup> و با سلام به رهبرکبیر انقلاب اسلامی ایران امام خمینی بنیان گذار جمهوری اسلامی ایران و با سلام بر پدران و مادران شهید پرور که فرزندان خود را به جبهه فرستادند و با سلام به ملت شهید پرور آران و بیدگل و با سلام خدمت پدر و مادر مهربانم، امیدوارم که حالتان خوب باشد و از این که فرزندان را به جبهه فرستادید ناراحت نباشید، چون ما برای قرآن می جنگیم و اگر شهید شدم جایم بهشت است انشاءاله .

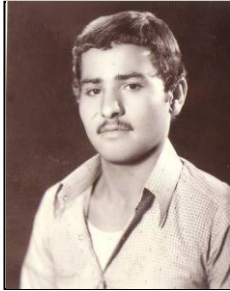
خدایا! به من ایمانی عنایت کن که بی صبرانه منتظر باشم که عروس زیبای شهادت را در ایام جوانی و لباس زیبای دامادی ( کفن سرخ ) را بر تن نمایم.

خدایا! آن چنان روحیه ای به من عطا کن که در میدان های نبرد و در سخت ترین شرایط که با دشمن روبه رو هستم شیطان وسوسه ام نکند. تنها قلبم به عشق تو بتپد و زبانم ذکر تو گوید و در سرم هوای تو باشد و اما ای پدر و مادر عزیزم! مبدا اگر شهادت نصیب من شد گریه کنید، که این منافقان از خدا بی خبر خوشحال شوند و اگر خواستید گریه کنید فقط برای علی اکبر امام حسین<sup>(علیه السلام)</sup> گریه کنید. از زحماتی که برای من کشیده اید تشکر می کنم و مرا حلال کنید.

ای مردم آران و بیدگل! من کوچک تر از آنم که سخنی با شما بگویم، اما از رفتن فرزندان خود به جبهه ها جلوگیری نکنید که فردا در محضر حضرت زینب<sup>(سلام الله علیها)</sup> و امام حسین<sup>(علیه السلام)</sup> شرمنده نشوید.

پیرو ولایت فقیه باشید رابطه خود را با بسیج و سپاه و جهاد قطع نکنید و داوطلبانه به جبهه بروید. در پایان از همه شما حلالیت می طلبم.

امیر حسین نیک روش



✽ نام: محمد

✽ نام خانوادگی: نیکی نوش آبادی

✽ فرزند: علی اکبر

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۵/۷

✽ مکان شهادت: پاسگاه زید

✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی

✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد (علیه السلام) شهر نوش آباد

محمد نیکی در روز اول بهار ۱۳۳۹ شمسی در خانواده ای مستضعف و لی سرشار از ایمان و خلوص دیده به جهان گشود. او در شش سالگی وارد دبستان شد از استعداد شایانی برخوردار بود. چون فقر مادی بر زندگی آنان حکم فرما بود اوقات فراغت و بیکاری را در کمک به پدرش می گذراند. اخلاق پاک اسلامی محمد در او ان زندگی زبانزد همه بود و رفتار او را در بین دوستان استثناکرده بود: بخشنده و مهربانی از همان کودکی، عاشق علم بودن، ایمان، شهامت، شجاعت از خصایص و ویژگی های او بود و درس زندگی را از حسین بن علی (علیه السلام) و دیگر ائمه (علیهم السلام) آموخته بود.

محمد بعد از گذراندن دوران ابتدایی وارد مدرسه راهنمایی شد. او از مطالعات انقلابی و اسلامی از جمله مکتب اسلام نشریه ای که زیر نظر مردان حق و حقیقت از حوزه علمیه قم منتشر می شد برخوردار بود. اما فقر مادی او را بر آن داشت که نیمی از روز را درس بخواند و نیمی دیگر را دنبال کار ( چله دوانی ) برود. با شعله عشق به الله، ایمان محمد نیز فروخته تر می گشت تا جایی که وی را بر آن وا می داشت که روزها را کار بکند و شبها درس بخواند او در توزیع اعلامیه های امام امت و شرکت در راهپیمایی ها و تظاهرات تلاش و کوشش فراوان داشت. تا انقلاب اسلامی ایران با تقدیم هزاران جوان به پیشگاه حضرت صاحب الزمان (عج) در ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ به پیروزی رسید.

امام خمینی در ۲۸ خرداد ۱۳۵۸ دستور جهاد سازندگی را می‌دهد و همه در این ارگان انقلابی به کار و کوشش می‌پردازند.

محمد این یار و یاور مستضعفان به کمک این جهادگران پر تلاش می‌شتابد و حدود ۲ ماه با تمام سختی‌های خانوادگی کوشش و روحیه ایثارگری خود را نشان می‌دهد. محمد همین‌طور زندگی ساده و بی‌آلایش اما پر برکت خود را می‌گذراند تا جنگ تحمیلی عراق علیه ایران آغاز می‌شود. چون استکبار جهانی طاقت سکوت در برابر این انقلاب را نداشت؛ چرا که پایه‌های وجود استکبار را به لرزه در آوردند.

محمد با اشتیاق فراوان وارد جبهه‌های نبرد شد و حدود یک ماه در شهر مقاوم آبادان با کفار بعثی به جنگ پرداخت و به دیار خود بازگشت تا دوباره به تحصیل خود ادامه دهد. سال دوم نظری به سنت رسول خدا<sup>(ص)</sup> جامه عمل پوشاند و ازدواج کرد. با افروخته تر شدن شعله آتش انقلاب و جنگ تحمیلی، عشق او به اسلام و شهادت در راه خدا بیشتر می‌شود و باز به ندای «هل من ناصر ینصرنی» حسین زمان لبیک گفته و برای سومین بار عازم جبهه‌های جنگ می‌شود. و پس از اتمام مأموریت خود در سپاه پاسداران ثبت نام نموده و برای چندمین بار عازم جبهه شد که در عملیات رمضان پس از حماسه آفرینی‌های شگرف و کسب پیروزی‌های بزرگ، شربت شیرین شهادت را نوشید و به خیل شهیدان پیوست.

روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد



## فرازی از وصیت نامه ی شهید محمد نیکی

«اگر من کشته شدم خون من پیام است.»

با درود فراوان و سلام به سالار شهیدان ادامه دهنده رسالت حضرت ختمی مرتبت محمد (ص) و امام زمان (عج) و نایب بر حقش امام خمینی بنیانگذار جمهوری اسلامی ایران؛ آن رهبر قاطع، سازش ناپذیر، با عزمی راسخ و استوار چون کوه در راهش که حق است بر آن پایداری نموده و همانند بت شکنان: موسی، نوح، ابراهیم و محمد (ص) با کافران و ملحدان تاریخ و طاغوتیان به ستیز پرداخت و هراسی به خود راه نداد.

انقلاب با خون این جماعت و توده مستضعف به وجود آمده و درخت اسلام نیز با خون چنین ملتی مظلوم که رهبرشان حسین (علیه السلام) است آبیاری شده، سبز خواهد ماند تا این که حضرت مهدی (عج) خود آمده و پرورش و باغبانی این گلستان را به عهده بگیرد.

آری، پدر و مادر مهربانم! به وسوسه های فرزندان شیطان بزرگ (گروهک های داخلی) گوش ندهید و نگذارید در جمع شما حاضر شوند، مگر آن که توبه کنند. ما خود با آغوش باز شهادت را پذیرا هستیم و به فرموده امام، یک قدم به عقب نخواهیم گذاشت تا پیروزی نهایی و اگر ملت هر روز بیش از پیش منسجم تر شود، هیچ قدرتی با آنها توان مقاومت را ندارد، زیرا اسلحه آنها ایمان است.

شما ای پدران و مادران! وصیتم به شما این است که، امام را تنها نگذارند، حتی تا پای جان. این انقلاب در موقعیت حساسی به پیروزی رسیده است و اسلام را زنده کرده است.

برادران من! در فعالیت های خود، مبارزه را در رأس کارهای خود قرار دهید و بیشتر با اسلام و دستوراتش آگاه و آشنا شوید و آنها را به مرحله اجرا در آورید و ادامه دهنده راهم باشید و آن را از یاری خویش فراموش نکنید.

خواهرانم! مقاوم و صبور باشید و از حضرت زینب درس بگیرید. حضرت فاطمه (س) الگوی شماست و شما الگوی جامعه خویش، با یکدیگر مهربان باشید، از آنها بیاموزید طریق مبارزه را.

پدرم و مادرم برادران و خواهرانم! اگر من شهید شدم، قبل از دفنم متوسل به ائمه شوید تا واسطه شوند که انشاءاله خداوند مرا ببخشد و شهادتم را در راه خودش قبول فرماید. ضمناً راضی نیستم کسی از شهادتم سوء استفاده کند. دوست دارم هدفم که انشاءاله خدائی بوده مراسم یاد بوم نیز چنین باشد و خیلی ساده برگزار شود: از قبیل ختم و هفت و غیره، هیچ کس لباس سیاه نباشد.

مرگ اگر مرد است گو نزد من آی  
تا در آغوشش بگیرم تنگ تنگ  
من ز او جانی ستانم جاودان  
او زمن دلقی ستاند رنگ رنگ  
از همه دوستان و اقوام می خواهم مرا حلال کنند تا خدا نیز عفو کند. در اخر ضمن دعا برای طول عمر امام شفای معلولین و مجروحین، شما را به خدای بزرگ می سپارم. والسلام

مورخه ۱۳۶۱/۱۲/۲۷ محمد نیکی



✽ نام: ابوالفضل  
 ✽ نام خانوادگی: وثوقی فرد  
 ✽ فرزند: حسن  
 ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۲/۱۲/۴  
 ✽ مکان شهادت: پل طلایه جفیر  
 ✽ نوع عضویت و شغل: بسیجی - صافکار  
 ✽ مکان دفن: مفقودالجسد گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

در سپیده دم ۱۳۳۵/۴/۲۵ پا به عرصه وجود گذاشت. خانواده اش با مهر و الفتی که به خاندان اهل بیت عصمت و طهارت داشتند نام او را همانم سردار رشید اسلام ابوالفضل نهادند. ایام کودکی در دامان مادری که دوستدار و رهرو حضرت زهرا<sup>(ع)</sup> بود سپری شد تا شش سالگی که برای علم آموزی به دبستان رفت و تا سال سوم دبستان ادامه داد، لیکن به علت فقر مالی خانواده قادر به ادامه تحصیل نبود و ناگزیر به تهران مهاجرت کرد تا شاید بتواند با کار و تلاش، بهتر زندگی کنند. همه خانواده به کار گلیم بافی مشغول شدند. ابوالفضل با آن که علاقه زیادی به تحصیل داشت، در یک کارگاه میکانیکی و صافکاری مشغول کار گردید تا بتواند با مزد ناچیزش لااقل قسمتی از مخارج زندگی خانواده را تأمین نماید.

در ۱۴ سالگی بسیار علاقه مند به مسجد و تکایا بود و هم چنان به کار صافکاری مشغول بود تا در سال ۱۳۵۴ به خدمت وظیفه احضار و مدت ۲۴ ماه در بندر بوشهر خدمت نمود و چون در زمان خدمت معترض به رفتارهای ناپسند بعضی مأموران بود، چند ماهی او را مجبور به اضافه خدمت در منطقه بوشهر نمودند. با این که والدینش علاقه داشتند فرزندشان در محلی نزدیک خدمت نماید، هر بار به محض شنیدن این موضوع پدر و مادرش را سفارش به صبر و بردباری می کرد.

با زحمت و رنج فراوان در سال ۱۳۵۶ خدمت سربازی به پایان رسید که مصادف با شروع تظاهرات و راهپیمایی‌های مردم به رهبری امام خمینی بود که ابوالفضل با شور و شوق فراوان به خانه آمد و گفت: خدایا شکر که مردم توانستند یک روحانی مبارز را با انقلاب خویش آزاد نمایند (مرحوم آیت الله طالقانی از زندان طاغوت آزاد شد) تا جامعه بتواند از وجود ایشان استفاده کند.

ابوالفضل تا ۲۲ بهمن در تظاهرات و مبارزات همگام با مردم شرکت داشت و همیشه شکر گزار خدای متعال بود. با دعوت امام به تشکیل کمیته انقلاب اسلامی ثبت نام نمود و در کمیته فعالیت چشمگیری داشت و به محض نا آرامی‌های کردستان، از طرف کمیته مأموریت یافت و در گروه جنگ‌های نا منظم شهید پرهیزگار چمران به کردستان رفت.

در ۱۳۵۸/۴/۱۵ بنا به توصیه خانواده در آران با دختریکی از فامیل ازدواج نمود. در تاریخ ۱۳۵۹/۶/۳۰ که حمله وحشیانه صدام به میهن اسلامی بود خود را معرفی و به جبهه اعزام شد و در دوران جنگ در عملیاتی چون سر پل ذهاب، والفجر چهار، والفجر شش، عملیات خیبر در جزیره مجنون شرکت کرد در دوّمین مرحله عملیات خیبر پس از آن که دلیرانه جنگید و عملیات را به پایان برد، در اثر گلوله در تاریخ ۱۳۶۲/۱۲/۴ به شهادت رسید. شایان به ذکر است بعد از چهار ماه و نیم از شهادت این سرباز اسلام خداوند به او دختری داد که نام او را سکینه نهادند که تنها یادگار این شهید بزرگوار است.

*روحش شاد و راهش مستدام و پر رهرو باد*

## فرازی از وصیت نامه ی شهید ابوالفضل وثوقی فرد

بار الها! بمن صبر و مقاومتی همچون شهید مظلوم بهشتی عطا بفرما تا بتوانم در مقابل شایعه ها و تهمت هایی که دشمنان به ما می زنند مقاوم باشم و راهم را که همانا راه توست ادامه دهم. بارها! شهادت را نصیبم کن.

پدر عزیزم! هرگز زحماتی که برای من کشیده اید از یاد نمی برم و مرا ببخشید که نتوانستم جبران کننده زحمات شما باشم؛ روحیه خود را حفظ کنید و در عزای من زیاد ناراحتی به خود راه ندهید. خداوند به شما توفیق هر چه بیشتر عنایت بفرماید.

همسر مهربانم! سلام و درود من بر تو باد. در مرحله اول از تو می خواهم که در مصیبتها و سختی ها صبر را پیشه کنی که خداوند در قرآن به صابران بشارت می دهد و دیگر از تو می خواهم که در عزای من زیاد ناراحتی به خود راه ندهی تا بدین وسیله دشمنان را نا شاد کنی. ای همسر عزیزم! دلم می خواهد که بعد از من زینب گونه در مصیبت ها صبر و تحمل داشته باشی و با توکل به خداوند متعال زندگی ات را با امیدواری ادامه دهی و فاطمه وار فرزندان را در راه اسلام تربیت کنی تا انشاءاله در آینده فردی مفید برای اسلام و این مملکت اسلامی باشد.

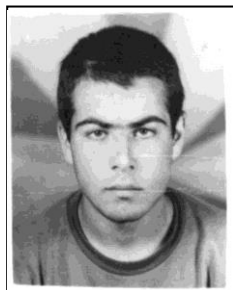
از شما می خواهم چهل روز روزه قضا و یکسال هم نماز قضا برابم به جا آورید. انشاءاله که مورد قبول خداوند قرار گیرد. از تمامی دوستان و آشنایان و برادر و خواهران خود و خانواده ام و همسر می خواهم که مرا ببخشند و اگر از من بدی دیده اند، به بزرگواری خود حلال کنند و از خداوند متعال برای من طلب مغفرت کنند.

وصیت نامه خودم را با حدیثی از مولا علی (علیه السلام) به پایان می رسانم:

علی (علیه السلام) فرمودند: «اوصی کم بتقوالله و نظم امرکم»؛ وصیت می کنم شما را به تقوای خدا و نظم در کارهایتان.

والسّلام علیکم و رحمه الله و برکاته

ابوالفضل وثوقی فرد



- ✽ نام: پرویز
- ✽ نام خانوادگی: یاهو
- ✽ فرزند: حسن
- ✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۶/۲/۱۰
- ✽ مکان شهادت: شاخ شمیران
- ✽ نوع عضویت و شغل: سرباز سپاه
- ✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده هادی (علیه السلام) بیدگل

پرویز ۱۳۴۶/۱/۱ در بیدگل در خانواده ای مذهبی پا به عرصه وجود نهاد، وی پس از اتمام دوره راهنمایی به دلیل وضعیت مالی خانواده ترک تحصیل نمود با توکل به خدا با تلاش و کوشش روزها را سپری می کرد تا در امرار معاش خانواده، پدر را یاری نماید.

پرویز عاشق اسلام و روحانیت بود؛ شب‌هایی بود که تا صبح نمی خوابید و به راز و نیاز با معبود خویش می پرداخت.

او علاوه بر کارهای روزانه به فعالیت در مساجد و پایگاه مقاومت محل نیز مشغول بود و با شروع جنگ تحمیلی در هیجده سالگی عازم جبهه های نبرد غرب شد و عاشقانه مبارزه کرد و از نثار جان دریغ ننمود.

او عاشق شهادت بود و همیشه کلمه شهادت را به زبان داشت و می گفت: خدایا! بارالها! تک سواران سبکالت را دریاب. عاشقان درگاہت را پذیرا باش که اینان یاوران خمینی بت شکن هستند؛ رزمندگانی که در راه تو سبکبال پر می گشایند، سلحشور و شجاعانه پیش می تازند. آری، او پس از هیجده ماه خدمت خالصانه بالأخره به آرزوی دیرینه اش شهادت نایل گردید.

روحش شاد و یادش گرامی باد.

## فرازی از وصیت نامه ی شهید پرویز یاهو

خدایا! تو را شکر می کنم که راز شهادت را بر من فاش نمودی تا در مواقع خطر از مرگ نهراسم و عاشقانه

به دریای خطر فرو روم و از معرکه های سهمگین روی بر نتابم...

پدر و مادر عزیزم! مرا ببخشید که نتوانستم دینم را به شما ادا کنم، چیزی ندارم که به جای عمر گرانبهایتان که صرف من نمودید به پایتان بریزم.

مادرم! از تو می خواهم اگر شهید شدم وقتی به بالینم آمدی سر و رویم را شانه کنی... نمی گویم گریه نکن، بلکه می خواهم بپرسم: تو چگونه فرزندی از خدا می خواستی؟ آیا از این که امانت خداوند را به او بازگرداندی و هدیه ناچیزی به انقلاب اسلامی تقدیم نمودی خوشحال نیستی؟ پس شکرگذار خداوند باش، به خاطر پذیرش هدیه ات صابر باش که خداوند صابران را دوست دارد.

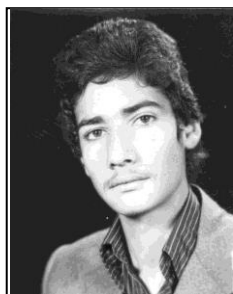
مادر! گریه کن، اما زهرا وار! بر شهیدان اسلام و سالار شهیدان امام حسین (علیه السلام) که چنین گریه ای نزد خداوند عبادت است.

دوستان و مردم عزیز! قدری به زندگی معنوی تان بنگرید. اگر تفاوتی نیافتید بدانید که خیلی از قافله عقیب و اگر تفاوت کردید خوشا به حالتان...

بر فرهنگیان محترم است که از اسارت فرهنگ انحرافی، در کلام، حرکت، زندگی این رهبر فرزانه (امام خمینی) جستجو و با معرفت به خط امام که عین حقیقت است در تربیت الهی فرزندان و دانش آموزان، این سرمایه عظیم کشور جداً فعالیت کنند.

برادران و خواهرانم! بیدار و هوشیار باشید و از تفرقه بپرهیزید که خواسته دشمن اصلی ما، آمریکا می باشد. اسلحه مرا در دفاع از کشور رها نکنید و راه مرا ادامه دهید.

والسلام



✽ مکان دفن: گلزار شهدای امام زاده محمد هلال بن علی (علیه السلام) آران

✽ نام: عباس

✽ نام خانوادگی: یتیم زاده

✽ فرزند: سلطانه‌لی

✽ تاریخ شهادت: ۱۳۶۱/۱/۴

✽ مکان شهادت: دشت عباس

✽ نوع عضویت و شغل: کادر ارتش - نظامی

عباس دوم فروردین ۱۳۴۱ شمسی در منطقه آران در خانواده ای مستضعف پا به عرصه وجود نهاد. علی‌رغم سختی‌ها و مشکلات فراوان، خانواده اش به‌خوبی وی را تربیت نمودند. عباس در هفت سالگی به مدرسه رفت و تحصیلات خود را تا پایان دوره راهنمایی ادامه داد.

وی در اوج گیری انقلاب شکوهمند اسلامی ایران به رهبری امام خمینی فعالیت زیادی بر علیه رژیم مزدور پهلوی داشت. بعد از پیروزی انقلاب نیز به‌علت علاقه زیادی که به ارتش جمهوری اسلامی و خدمت کردن به مردم و اسلام عزیز داشت در آبان ۱۳۵۹ برای ثبت نام در ارتش به تهران رفت و از امتحانات مربوطه پیروز و سرفراز بیرون آمد و به‌استخدام ارتش جمهوری اسلامی ایران در آمد. دوره مقدماتی را در آموزشگاه گروهبانی تهران گذراند و سپس برای آموزش تکمیلی وارد پادگان رزمی شیراز شد و در آنجا مدتی کوتاه آموزش رزمی را فرا گرفت و به جبهه‌های جنگ حق علیه باطل شتافت.

عباس عزیز پس از حماسه آفرینی‌های فراوان و به هلاکت رساندن تعداد زیادی از مزدوران بعثی عراق، در ۱۳۶۱/۱/۴ در جبهه دشت عباس به‌درجه رفیع شهادت نایل گردید و به مقصود و آرزوی خویش رسید، که خداوند همه شهدای کربلاهای ایران اسلامی را با شهدای کربلا و ابوالفضل العباس<sup>(ع)</sup> محشور فرماید.



## فرازی از وصیت نامه ی شهید عباس یتیم زاده

خداوند دوست می دارد کسانی را که در راه او صف بسته چون سدی محکم و نفوذ ناپذیر می‌جنگند.

آنچه را که یک شهید پیش از شهادت می‌نگارد، عصارهٔ حیات و فکر و باور اوست و چکیدهٔ ذهن اوست که با کلماتی برخاسته از جان می‌نویسد و با کلمات عاریت گرفته از اعماق قلب قلم می‌زند. او با عمق جانش و ژرفای اندیشه اش، با اوج باورش، با لطافت نسیم گونه روحش، با روح افزای معنوی‌اش و در یک کلمه با صلابت صداقتش با من و تو سخن می‌گوید و این‌گونه سخن‌ها شنیدنی است و خواندنی؛ چرا که عطر شهادت دارد و بوی بهشت می‌دهد و رنگ خدایی از آن متجلی است.

ضمن عرض سلام به پیشگاه آقا امام زمان و با سلام و درود به ملت شهید پرور.

پدر و مادر و خواهر و برادرم! زحمات شما بود که من توانستم درس بخوانم و به ارتش ملحق شوم! از همهٔ شما عزیزان می‌خواهم راه مرا ادامه دهید و زینب وار زندگی کنید، باشد که خداوند از شما خشنود شود.

از تمامی محصلان و دانشجویان سراسر کشور بخصوص برادران عزیزم در ارتش می‌خواهم، درس بخوانند؛ چرا که در جایگاه مقدس نشسته‌اند؛ سنگر مقدس جبهه را هم حفظ کنند. از خدای متعال برای همهٔ شما آرزوی سلامتی و پیروزی دارم و از دور، دست امام عزیز و فرماندهان گرامی را می‌بوسم، والسلام

برادر شما گروهان یکم عباس یتیم زاده آرانی

۱۳۶۰/۱۲/۲۵